

کارگر سوسیالیست

دوره دوم، سال ششم، آذر ۱۳۷۴

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

دفترهای کارگری سوسیالیستی

دمکراسی بورژوایی یا سوسیالیستی؟

پیش به سوی ایجاد صف مستقل کارگری علیه انتخابات قلابی

چرا سوسیالیزم؟

توضیحاتی در باره ضرورت تحقق سوسیالیزم در
مقابل بربریت سرمایه‌داری - مازیار روزبه صفحه ۴

«اتحاد چپ کارگری»

برخوردی به مواضع انحلال طلبانه در درون
«اتحاد» و مواضع ما - م. رازی صفحه ۶

تاکتیک‌های کمونیستی

بررسی‌هایی در مورد سازماندهی و تاکتیک‌های
کمونیستی - آوتیس صفحه ۱۱

ماجرای لوئیس فرخان

در باره بحران جامعه آمریکا - م. سهرابی صفحه ۲۱

م. رازی

پس از فروپاشی «سوسیالیسم موجود»، از دیدگاه
سازمان‌های سنتی مدافع آن، گشت از
«استالینیزم» مترادف با پیوند به عقاید بورژوایی
بوده است. در مقابل «کشف» اختناق استالینی، آنان
به ناگهان متوجه مزایای «دمکراسی» بورژوایی
شده‌اند. اکنون در طیف اپوزیسیون «چپ» سابق،
طرفداران دمکراسی صوری سرمایه‌داری کم پیدا
نمی‌شوند. واژه‌هایی نظیر «عدالت اجتماعی»،
«پلورالیزم»، «حقوق مساوی» و غیره مورد استفاده
روزمره آنان قرار می‌گیرد. البته برای کسانی که
سال‌ها اختناق استالینی را به عنوان نظام
سوسیالیستی جا زده‌اند، جای تعجبی ندارد که پس
از اضمحلال نظام‌شان با هیجان از این واژه‌های
«تازه» و «نو» استفاده کنند. برای مارکسیزم انقلابی
این واژه‌ها مفاهیم خاص خود را دارا هستند. از
اینرو ضروری است که مفاهیم «دمکراسی» از
دیدگاه سوسیالیزم انقلابی مورد ارزیابی قرار گیرد.

دمکراسی بورژوایی

بورژوازی از بدو پیدایش خود، برای مخفی نگه
داشتن منافع طبقاتی‌اش، خود را مدافع منافع همه
مردم جلوه داده و به معرفی واژه‌هایی نظیر «حقوق
برابر همگانی»، «دولت ملی»، «منافع عمومی»،
«دمکراسی عام»، «قانون عمومی» و غیره پرداخته
است. در واقع کوچک‌ترین وجه «عمومی» یا «عام»
در هیچیک از مقولات اقتصادی و اجتماعی
بورژوازی نهفته نیست. کلیه قوانین نظام
سرمایه‌داری، «خاص» و «ویژه» و «یکجانبه» و همه
در خدمت منافع بلاواسطه طبقه بورژوا قرار گرفته
است. بورژوازی «دمکراسی» خود را تحت عنوان
«دمکراسی عام» بر کل جامعه تحمیل می‌کند.

بقیه در صفحه ۳

با نزدیک شدن انتخابات مجلس پنجم، ارباب و
سرکوب مردم ایران توسط رژیم همانند دوره‌های
گذشته شدت گرفته است: تهاجم «ثارالله» علیه
زنان و مردم شهرها، حملات «انصار حزب الله»
علیه دانشجویان و «سپاه واکتش سریع» علیه
کارگران و غیره. با این تفاوت که این بار مقاومت
کارگران، دانشجویان و روشنفکران با جسارت و
شهامت بیشتر از گذشته در حال شکل‌گیری است.
همچنین، همانند دوره پیشاقلابی ۱۳۵۷، نیروهای
بورژوا و خرده بورژوازی اپوزیسیون نیز به تکاپو
افتاده و با کمک و همیاری مدافعین غربی‌شان
می‌خواهند چنین وانمود کنند که در رأس جنبش
مقاومت توده‌های زحمتکش ایران قرار داشته تا از
این طریق سمت و سوی انقلاب آتی را تغییر دهند.
آنچه منجر به عمده شدن مسئله تحریم انتخابات
توسط نیروهای اپوزیسیون راست شده است، ریشه
در تشدید بی‌سابقه اختلاف‌های درونی باند‌های
رژیم برای دستیابی به کرسی‌های نمایندگی مجلس
دارد. وگرنه چرا چنین جاروچنگالی در دوره‌های
انتخاباتی سال‌های گذشته طرح نبود؟ قضیه از این
قرار بود که در اواخر مهرماه سال جاری، «انصار
حزب الله» (مزدوران جناح «راست» رژیم) جلسه
بحث «سروش» در باره «مثنوی و عرفان مولانا» را
در دانشگاه تهران بر هم زده و متعاقب آن، حدود ۷
هزار تن از دانشجویان دانشگاه علیه حزب الله، ده
روز پس از این واقعه، دست به راهپیمایی زدند. در
نتیجه، به سرعت مسئله انتخابات به محور مسایل
سیاسی روز مبدل شد. در مهرماه ۱۶۰ امضاءکننده،
نوشته‌ای تحت عنوان بیانیه «تلاشگران تأمین
آزادی انتخابات» انتشار دادند که در آن
پیش شرط‌هایی برای یک انتخابات آزاد قید شده
بود.

بقیه در صفحه ۲

مصاحبه با پیترو تَف

صفحه ۱۳

اعتصاب عمومی در فرانسه

صفحه ۱۷

دفاع از پناهندگان ترکیه

صفحه ۱۹

اقتصاد سیاسی انگلیسی

صفحه ۲۷

بای درد و دل مردم

صفحه ۲۳

۲۵ ساعت کار در آلمان

صفحه ۲۰

کنفرانس بین‌المللی

صفحه ۲۰

ترو تسکیست‌ها

صفحه ۲۲

در باره انتخابات مجلس پنجم

بر برخوردی به طیف لیبرال - ج. رامین

صفحه ۳۰

پیش به سوی ایجاد صف مستقل کارگری علیه انتخابات قلابی

در حاشیه تحریم انتخابات مجلس پنجم

بقیه از صفحه ۱

.....

پس از این واقعه در ۱ آبان دبیرخانه «حزب ملت ایران» بیانیه‌ای تحت عنوان «انتخابات نمایشی را باید برهم زد» انتشار داد. این بیانیه همچنین با امضاء عده‌ای از ارتشیان و سازمان‌هایی نظیر «حزب توده» و غیره انتشار یافت. در این بیانیه تشکیل یک جبهه فراگیر از «همه نیروهای هوادار استقلال ملی، آزادی‌های فردی و اجتماعی و عدالت همگانی...» اعلام شده است. این بیانیه سپس تلویحاً مورد حمایت برخی از نیروهای چپ نیز قرار گرفت.

در مورد این موضوع چند نکته قابل ذکر است. اول، تحریم انتخابات رژیم بی‌تردید یکی از طرق مبارزه علیه چنین رژیم مستبدی است. بدیهی است که در وضعیتی که آزادی بیان، قلم، تجمع و تشکل حزب‌های سیاسی وجود نداشته باشد، هیچ انتخاباتی نمی‌تواند واقعی و قانونی باشد. کارگران و زحمتکشان ایران سال‌هاست که به این موضوع پی برده و از طرق مختلف (تظاهرات، اعتصاب‌ها و اعتراض‌ها) مبارزه خود را با حیل‌های رژیم (از جمله انتخابات نمایشی)، سازمان داده و به مقاومت ادامه داده و خواهند داد. بدیهی است که در این راستا با هر نیرویی که به شکلی به مقاومت علیه رژیم برخیزد، با حفظ استقلال خود و حق انتقاد به سایرین، وارد «اتحاد عمل»‌های موردی می‌شوند.

دوم، کارگران و زحمتکشان صرفاً با نیروهایی وارد «اتحاد عمل» درازمدت می‌شوند که به حداقل‌هایی مانند سرنوشت رژیم و تشکیل دولت کارگری و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی اعتقاد داشته باشند. اتحاد عمل کمونیست‌ها با طرفداران خمینی در دوره شاه، تجربه مهمی برای دوره آتی بجا گذاشته است. متحدان حزب‌الله‌ای کارگران، پس از سرنوشتی رژیم خود به دشمنان اصلی و سرکوبگران کارگران تبدیل شدند. سوسیالیست‌های انقلابی با جریان‌هایی که خواهان «استحاله» و یا «اصلاح» رژیم سرمایه‌داری (بر هر شکلی) هستند، تحت هیچ عنوانی نمی‌توانند وارد «اتحاد عمل»‌های درازمدت شوند. زیرا که این جریان‌ها، گرچه امروز مخالف رژیم‌اند، اما نهایتاً با گرفتن امتیازاتی از همین رژیم به سازش با آن تن خواهند داد.

سوم، نیروهای «جبهه ملی»، «حزب ملت ایران» و سایر گرایش‌های بورژوا و خرده بورژوا خواهان سرنوشتی این رژیم نیستند که در صدد «اصلاح»

آیند. در مقابل سؤالی که از نمایندگان «حزب ملت ایران» مبنی بر حمایت آن حزب از «اقدام قهرآمیز علیه انتخابات» شد، ایشان تأکید کردند که: «...هیچگاه ما هوادار آن (قهر) نیستیم. ما دائماً گفته‌ایم برای پشت سر گذراندن این زمان سیاه دیکتاتوری با آرامش به مردم سالاری برسیم و گر نه میهنمان آسیب می‌بیند، برای بقای ایران ما باید فدای آن شویم و اگر گذار همراه با قهر باشد فردای ایران روشن نیست.» (مصاحبه «نیمروز» با پروانه فروهر، ۱۲ آبان). ما از این «نمایندگان مردم» سؤال می‌کنیم که چگونه با رژیمی که گامی بدون «قهر» علیه مردم بر نمی‌دارد می‌توان به شکل مسالمت‌آمیز کنار آمد؟ گویا این «نمایندگان» در ایران بسر نمی‌برند و نمی‌دانند که چه به حال نیروی اپوزیسیون آمده است. رژیمی که هم اکنون حتی نیروی‌های اپوزیسیون (اسلامی) خود را نمی‌تواند تحمل کند (توقیف پیام دانشجوی، کتک زدن سرش و غیره)، چگونه می‌تواند به «حزب ملت ایران» (و یا نیروی دیگری) آزادی برای انتخابات اعطاء کند؟ ما بارها شاهد سرنوشت اسفبار نیروهایی که برای خرده نان گرفتن از یک رژیم ارتجاعی اصول خود را زیر پا گذاشته‌اند، بوده‌ایم. کلیه نیروهای خرده بورژوا باید بدانند که تنها یک راه برای گرفتن امتیاز از چنین رژیمی وجود دارد و آنهم تدارک برای مبارزه در راستای سرنوشتی قهرآمیز آن است. نیروهایی که حتی به این نکته ابتدایی نرسیده‌اند، از اعتبار و اعتماد در میان مردم زحمتکش ایران برخوردار نخواهند بود.

چهارم، نیروهای «چپ» نیز بایستی از تجربه انقلاب اخیر ایران درس‌های لازم را گرفته باشند. دیگر امروزه برای همه روشن شده که حمایت از جناح‌های مختلف بورژوازی در طی انقلاب اخیر چه عواقب تأسفباری برای کل اپوزیسیون چپ ببار آورد. هنوز پس از سپری شدن بیش از ۱۶ سال لکه چرکین سیاست‌های غیر اصولی چپ پاکیزه نگشته است. نیروی‌هایی که خود را در حرف مدافع کارگران معرفی کرده بایستی در عمل نیز سیاست خود را مرتبط به مسایل کارگری کنند. دنباله‌روی از جناح‌های مختلف سازمان‌های منحط بورژوا و خرده بورژوا نتیجه‌ای جز پشت کردن به طبقه کارگر و متحدان آن نخواهد داشت.

هیئت مسئولین آذر ۱۳۷۴

انتخابات مجلس پنجم را تحریم کنیم!

کارگران و زحمتکشان ایران رژیم سرمایه‌داری ایران در حال تدارک یک انتخابات قلابی دیگر است. این بار نیز برای ارباب کارگران و زحمتکشان و کلیه مخالفان خود در جامعه و جلوگیری از مقاومت و مبارزه آنان، تهاجم علیه ابتدایی‌ترین حقوق دموکراتیک را آغاز کرده است. حمله به دانشجویان دانشگاه، توقیف نشریات مخالفان، کتابسوزی‌ها، دستگیری‌ها، اعدام‌ها و شکنجه‌های مبارزان و غیره صرفاً پاره‌ای از اقدامات اخیر هیئت حاکم است. کارگران ایران با اعتصاب‌های گسترده اخیر خود نشان دادند که به ماهیت ارتجاعی چنین رژیمی پی برده و خواهان براندازی آن هستند. زحمتکشان ایران همانند سابق انتخابات قلابی آتی را نیز تحریم کرده و تدارک اعتصاب عمومی را برای سرنوشتی قهرآمیز این رژیم خواهند دید.

کارگران پیشرو ضمن تشکیل «اتحاد عمل» با سایر نیروهای اپوزیسیون برای بهم زدن انتخابات قلابی، هیچگونه توجهی به مامیت نیروهایی که مدافع آنان نیستند، ندارند. پیشروی کارگری با حفظ استقلال و صف مستقل خود با جریان‌های دیگر وارد «اتحاد عمل» موردی می‌شود. کارگران بک می‌دانند که نیروهای اپوزیسیون بورژوا خواهان گذار مسالمت‌آمیز به نظام سرمایه‌داری از نوعی دیگر هستند. اختلاف میان اپوزیسیون بورژوا و خرده بورژوا با رژیم بر سر گرفتن امتیازات بیشتر است، اما تضاد کارگران و زحمتکشان با رژیم بر سر سرنوشتی بنیادین و قهرآمیز کل نظام سرمایه‌داری است. تجربه انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ که در آن «اتحاد» میان نیروهای انقلابی و طرفداران خمینی (حزب الله) علیه رژیم شاه انجام گرفت، از یاد نرفته است. درست روز پس از سرنوشتی نظام سرمایه‌داری شاهنشاهی، همان «متحدان» کارگران، برای استقرار یک نظام سرمایه‌داری دیگر اقدام به سرکوب حقوق دموکراتیک کارگران کردند.

کارگران و زحمتکشان ایران با هیچ نیروی که خواهان «اصلاح»، «استحاله» و یا حفظ نظام سرمایه‌داری است، نمی‌توانند وارد «اتحاد» درازمدت شوند. در «اتحاد عمل»‌های موردی نیز کارگران پیشرو ضمن مقابله مشترک علیه رژیم حاکم، به انشای ماهیت سیاست‌های بورژوازی و خرده بورژوازی «متحدان» موقت خود دست زده و خود را برای استقرار یک حکومت کارگری آماده می‌کنند.

هیئت مسئولین «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»
۱۶ آبان ۱۳۷۴

دمکراسی بورژوایی یا سوسیالیستی؟

م. رازی

بقیه از صفحه ۱

.....

دمکراسی سوسیالیستی

است. می‌گویند خریدار و فروشنده نیروی کار در بازار از «حقوق مساوی» برخوردارند. هیچ یک اجباری به خرید یا فروش ندارند. این درست، اما این ظاهر امر است. در این معامله «برابر» یکی از طرفین (پرولتاریا) به علت بی‌چیزی، مجبور به فروش نیروی کار خود در مقابل بهایی به مراتب نازل‌تر از ارزشی که تولید می‌کند، می‌شود. در واقع استثمار کارگران بطور نا برابر توسط صاحبان سرمایه صورت می‌گیرد. «دمکراسی» صوری در واقع پوششی است بر این واقعیت عینی.

صوری است زیرا که وارد حوزه تولید اجتماعی نمی‌شود. چگونه آزادی برای سرمایه‌دارهایی که اکثریت مردم جامعه را استثمار می‌کنند، می‌تواند «دمکراسی» نامیده شود؟ «دمکراسی» صوری فراتر از اینها می‌رود. می‌گویند همه مردم آزادی بیان، تجمع، انتشار نشریات و باز کردن دفترهای حزبی دارند. اما بدون امکانات مالی سرشار چگونه پرولتاریا می‌تواند از همان ابزار تبلیغاتی بورژوازی برخوردار باشد. تشکیل دفتر حزبی و استخدام کارکنان «تمام وقت» حزبی نیاز به امکانات مالی دارد- کارگران فاقد این درآمد سرشار هستند. در نتیجه تمام این آزادی‌ها سطحی و غیر قابل تحقق است، مگر برای کسانی که امکانات سرشار دارند.

می‌گویند همه حق رأی دارند و می‌توانند نمایندگان خود را برای پارلمان انتخاب کنند. اول، این انتخابات هر چند سال یکبار انجام می‌گیرد و طی آن چند صد نماینده انتخاب می‌شوند که به هیچ وجه قابل عزل و کنترل توسط مردم نیستند. عده‌ای صاحب امتیاز بالای سر مردم در پارلمان شرکت می‌کنند. دوم، انتخابات به شکل جغرافیایی توسط افراد جدا از هم، صرفنظر از موقعیت اجتماعی آنها، صورت می‌گیرد. سوم، قدرت اصلی سیاسی در پارلمان نیست که توسط دستگاه بورکراتیک پشت پرده سازمان می‌یابد. نهادهای دولتی مربوط به وزرا، دادگستری، پلیس از تصمیم‌گیرندگان اصلی هستند که هیچگاه توسط آراء مردم تغییر نمی‌کنند.

از دیدگاه منافع تاریخی پرولتاریا، دمکراسی بورژوایی چیزی نیست جز ابزاری برای تحمیل اکثریت مردم جامعه. هر چند که طبقه کارگر برای پیشبرد مبارزه خود باید از حقوق دمکراتیک موجود بهره برد و برای گسترش این حقوق مبارزه کند.

سوسیالیسم انقلابی دو انحراف رایج در مورد مفهوم «دمکراسی» را مردود می‌داند. اول، گرایش‌هایی بر این اعتقادند که برای رسیدن به سوسیالیسم در ابتدا باید برای دمکراسی مبارزه کرد. این نظر توسط فرصت‌طلبان دمکرات، سوسیال دمکرات‌ها که با عقاید «چپ» ظاهر می‌شوند، ارائه داده می‌شود. اینان اصولاً قصد مبارزه برای سوسیالیسم را ندارند و «مبارزه» آنها برای «دمکراسی» از محدوده مطالبات بورژوایی فراتر نمی‌رود. این عقاید از طرف رفرمیست‌های درون طیف چپ مطرح می‌شود. آنها توهمات پارلماناریستی را میان کارگران افزایش می‌دهند.

دوم، نیروهایی بر این اعتقادند که مبارزه برای دمکراسی در جامعه سرمایه‌داری اصولاً بورژوایی است. این عقاید را گرایش‌های سکتاریست استالینیستی و مانوینیستی طرح می‌کنند. از دیدگاه مارکسیسم انقلابی مبارزه برای دمکراسی از مبارزه برای سوسیالیسم جدا نیست. دمکراسی برای پرولتاریا تنها به مفهوم دمکراتیزه کردن کل نظام اجتماعی و اقتصادی، یعنی سرنگونی دولت سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم است. دولت آتی، دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، تنها نهادی است که قادر به از میان برداشتن کلیه موانع برای تحقق نهایی سوسیالیسم است. اما برای انجام چنین کاری این دولت باید دمکراتیک‌ترین شکل دولت در تاریخ بشریت باشد، در غیر این صورت هرگز قادر به تحقق نقش تاریخی خود نخواهد بود.

بورژوازی همواره «دمکراسی» را به مثابه شکلی از حکومت سیاسی، جدا از اقتصاد، معرفی می‌کند. نظر پردازان بورژوا می‌گویند: «دمکراسی یعنی حاکمیت مردم بر مردم»! بی‌معنی‌تر از این سخنی نیست. از این حضرات باید پرسید که حاکمیت کدام «مردم» بر کدام «مردم»؟ کارگری که روزی حداقل ۸ ساعت کار کرده و چند ساعت نیز صرف رفت و آمد به محل کار می‌کند و دستمزد ناچیزی برای امرار معیشت خود و خانواده خود می‌گیرد، چگونه می‌تواند از همان حقوق «دمکراتیک» یک میلیونر که یک روز در زندگی خود کار نکرده، برخوردار باشد؟ این چه «برابری» ای است؟

«دمکراسی» بورژوایی صرفاً یک دمکراسی صوری

ایدئولوژی بورژوایی، حتی در موارد بسیاری با واژه‌هایی سوسیالیستی توسط لیبرال‌ها و دمکرات‌ها تزئین می‌شود. آنها کوشش می‌کنند که «دمکراسی» بورژوایی و سوسیالیستی را یکی جلوه دهند. بدین ترتیب نه تنها طبقات متوسط که حتی بخش عمده‌ای از کارگران و زحمتکشان نیز توسط این تبلیغات فریب می‌خورند.

در واقع کوچک‌ترین وجه اشتراکی مابین دمکراسی بورژوایی و دمکراسی سوسیالیستی وجود ندارد. هر یک در خدمت یک طبقه خاص در تخصص با طبقه دیگر قرار می‌گیرد. بر خلاف دیدگاه لیبرال‌ها و جناح «دمکرات» بورژوازی، دمکراسی سوسیالیستی نه تنها در تکامل «دمکراسی» بورژوایی نیست که درست در نقطه مقابل آن قرار دارد. دمکراسی بورژوایی برای حفظ سلطه بورژوازی و توجیه نظام استثمار ایجاد شده است؛ و دمکراسی سوسیالیستی برای نقض سیستم استثمار و دولت سرمایه‌داری طرح می‌شود. مبارزه کارگران برای دمکراسی صرفاً در راستای استقرار سوسیالیسم مفهوم واقعی پیدا می‌کند.

بورژوازی ایران بسیار عقب افتاده‌تر از بورژوازی غرب است. سرمایه‌داری از بالا توسط امپریالیسم بر ایران تحمیل شد و بورژوازی ناقص‌الخلقه‌ای به وجود آورده که تحمیل هیچ نوع آزادی را ندارد. زیرا که هر گونه دمکراسی به سرعت منجر به تضعیف موقعیت سیاسی و نهایتاً سرنگونی آن خواهد شد. بورژوازی ایران در قرن اخیر نشان داده که به هر شکلی که ظاهر شود (با تاج سلطنتی یا عمامه آخوندی) جز توسل به زور و سرکوب کلیه حقوق دمکراتیک هیچ راه دیگری را نمی‌تواند اتخاذ کند. دمکراسی خرده بورژوازی نیز نمی‌تواند فراتر از دمکراسی بورژوازی برود. کسانی که دست‌گذاری به سوی ارتجاع آخوندی دراز کرده و التماس انتخابات آزاد را از آن دارند نشان داده‌اند که اولاً، شناخت درستی از بورژوازی ایران ندارند و ثانیاً، می‌خواهند در محدوده دمکراسی بورژوایی باقی بمانند. از اینرو طبقه کارگر نمی‌تواند از این خرده بورژوازی حمایت کند. کارگران مجبورند بطور مستقل مبارزه برای دمکراسی را به نتیجه منطقی آن، یعنی سرنگونی کل نظام سرمایه‌داری و استقرار دولت کارگری برای ساختن جامعه سوسیالیستی پیش برند.

چرا سوسیالیزم تنها راه رهایی بشریت است؟

در رد نظریات طرفداران نوین بورژوازی

مازیار روزبه

«جهان سوم»، بیماری‌های قرون وسطی‌ای مانند وبا و طاعون ظاهر شده‌اند. اینها همه در دوره‌ای اتفاق می‌افتند که بازدهی اقتصادی کل جهان در حدود پنج برابر نیم قرن پیش بوده است، در صورتی که فقر، قحطی و گرسنگی تفاوت چندانی با نیم قرن پیش نکرده است.^(۶) چگونه مدافعان چنین نظام‌هایی می‌توانند ادعا کنند که مسایل اجتماعی در شرف بهبود بوده و آتیه از آن سرمایه‌داری است؟ مگر قرار نبود که پس از فروپاشی شوروی خطرات در مقابل نظام جهانی سرمایه‌داری برطرف شوند؟ پس اینهمه وعده و وعیدها چه شدند؟ ما اکنون در پایان قرن بیستم شاهد وخیم‌تر شدن وضعیت عمومی اکثریت مردم جهان هستیم و نه بر عکس.

سوسیالیزم یا بربریت

در آستانه قرن بیست و یکم پیش‌بینی کارل مارکس مبنی بر وجود دو راه در مقابل بشریت: سوسیالیزم یا بربریت، هرچه بیشتر واقعیت پیدا کرده است. چنانچه بار دیگر وضعیتی ایجاد شود که فاشیسم، همانند دهه ۱۹۳۰ رشد کند و بر مصدر کار قرار گیرد، فاجعه‌های بشریت، بخصوص با در دست داشتن انواع سلاح‌های اتمی و شیمیایی، به مراتب بیشتر از اوایل قرن بیستم خواهد بود. مدافعان نظام سرمایه‌داری باید آگاه باشند که «دمکراسی» بورژوازی قابلیت و کارایی خود را از دست داده و خود زمینه‌ساز رشد گرایش‌های راست‌گرا است.

سرمایه‌داری (اروپای غربی و آمریکای شمالی) امروز بیش از ۳۰ میلیون بیکار و ۱۵ میلیون اشتغال به کارهای موقت و نیمه وقت دارند.^(۲) در ایالت متحد آمریکا، یکی از غنی‌ترین کشورهای جهان، در اوج شکوفایی اقتصادی ۱۹۸۸، ۳۲ میلیون نفر زیر «مرز فقر» زندگی می‌کردند (یعنی نداشتن وسایل اولیه معیشت). اضافه بر این فشارهای روانی و روحی بر کارگران و کارمندان این جوامع چنان افزایش یافته که در قرن اخیر بی سابقه بوده است.^(۳) در آمریکا دستمزدهای مطلق کارگران و کارمندان طی ۲۰ سال گذشته کاهش یافته است.^(۴) در همین زمان مقدار کار آنان ۱۶۴ ساعت در سال افزایش یافته است.^(۵) در جوامع اروپای شرقی که قول و قرار «معجزه اقتصادی» به مردم آن کشورها داده شده بود، سطح زندگی طی ۵ سال گذشته (پس از فروپاشی) ۴۰ تا ۵۰ درصد کاهش یافته است. در کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین و آسیایی نیز درآمد متوسط سرانه در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ کاهش یافته و فقر و قحطی و گرسنگی و بیماری در بسیاری از مناطق آفریقایی حکم فرماست.

اما همه مردم جهان فقیر نشده که اقلیتی وضعیت بهتری پیدا کرده‌اند. در سال ۱۹۸۰ درآمد مدیران عالی‌رتبه ۳۰۰ تا از شرکت‌های بزرگ آمریکا ۲۹ برابر بیشتر از درآمد متوسط کارگران صنایع بود. اما در سال ۱۹۹۰ درآمد این اقلیت به ۹۳ برابر درآمد متوسط کارگران رسید. «دستمزد» مدیران بانک‌ها و شرکت‌های خصوصی در بریتانیا به ۵۰۰ هزار تا ۱ میلیون پوند در سال، تحت حمایت دولت محافظه‌کار، رسیده است، در صورتی که طبق آمار رسمی بیش از دو میلیون بیکار در جامعه وجود دارد و هر روز تهاجم بر دستاوردهای طبقه کارگر مانند تأمین اجتماعی افزایش می‌یابد. حزب محافظه‌کار حتی حاضر نیست حداقل، ۴ پوند دستمزد در ساعت را برای کارگران بریتانیا بپذیرد.

در جهان «مهد آزادی» و «رفاه»، همانند کشورهای

با فروپاشی نظام حاکم در شوروی و اروپای شرقی، شماری از نیروهای طرفدار این قطب‌های «سوسیالیستی» و برخی دیگر از عناصر دلسرد و واخورده خرده بورژوا در اپوزیسیون، در نظام سرمایه‌داری روزنه‌هایی از «امید» برای آینده بشریت یافته‌اند. طرفداران نوین نظام سرمایه‌داری با موجه جلوه دادن چهره منحط و کریه سرمایه‌داری نشان داده‌اند که نه درک درستی از سوسیالیزم داشته (زیرا که سوسیالیزم انقلابی را همواره با استالینیزم یکی پنداشته‌اند) و نه ارزیابی صحیحی از نظام سرمایه‌داری دارند (زیرا که چشم‌های خود را بر واقعیت‌های موجود بسته‌اند). مقاله زیر نگاهی است گذرا بر واقعیت‌های امروزی نظام سرمایه‌داری از دیدگاه سوسیالیزم انقلابی و اثبات این امر که همانند قرن گذشته سوسیالیزم کماکان تنها راه‌رایی بشریت است.

آیا نظام سرمایه‌داری بحران بشریت را حل کرده است؟

مدافعان نوین سرمایه‌داری مکرراً اعلام کرده و می‌کنند که اقتصاد سرمایه‌داری تنها سیستمی است که قابلیت حل بحران بشریت را دارد. آنان استدلال می‌کنند که آنچه در شوروی رخ داد نمایانگر شکست سوسیالیزم و حقانیت کاپیتالیزم است. اما واقعیت‌های موجود امروزی خلاف نظریات آنان را نشان می‌دهد.

برای نمونه، عظیم‌ترین منبع مرگ و میر در جهان نه ناشی از سرطان است و نه ریشه در بیماری‌های قلبی دارد، که نتیجه «فقر عمیق» در جوامع امروزی است.^(۱) فقری که گریبانگیر هزاران میلیون نفر در جهان شده است. فقری که نتیجه سیاست‌های ضد انسانی سرمایه‌داری بوده است. این فقر، برخلاف نظر مدافعان سرمایه‌داری، صرفاً شامل کشورهای «جهان سوم» نیست. کشورهای پیشرفته

۱- بنا بر آمار اخیر «سازمان بهداشت جهانی».

۲- طبق آمار اخیر «سازمان برای توسعه و همکاری اقتصادی»

۳- گزارش تایمز مالی.

۴- تایمز لوس آنجلس.

۵- تحقیقات جولیت شولر.

۶- طبق «گزارش توسعه انسانی» سازمان ملل متحد.

دوره انتقال می تواند آغاز شود. وجود دموکراسی کارگری تنها وسیله تضمین کننده گذار این دوره انتقالی است.

تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، سلب قدرت از بورژوازی و تحت کنترل گرفتن صنایع عمده گام های نخستین در راستای ایجاد وضعیتی مساعد برای از میان برداشتن هرج و مرج و نا امنی نظام سرمایه داری است. دولت کارگری بلافاصله در قدم اول از حیف و میل های بی حد و حساب، رقابت های زاید، تبلیغات های غیر ضروری، کاخ سازی ها و اصراف جلوگیری کرده و بجای آن دست به ساختن مسکن و تهیه وسایل اولیه برای میلیون ها انسان در جامعه خواهد زد.

بی تردید جامعه سوسیالیستی آتی بی نقص نخواهد بود، اما تنها جامعه ای در تاریخ است که اکثریت مردم جامعه (کارگران و زحمتکشان) به طور آگاهانه بر سرنوشت خود حاکم خواهند شد.

کسانی که با علم به بحران های امروزی نظام سرمایه داری کماکان از آن دفاع کرده و به اصلاح آن پرداخته اند، آگاهانه و یا ناآگاهانه چشم اندازی جز حمایت از بربریت نخواهند داشت.

نوامبر ۱۹۹۵



شوروی و اروپای شرقی چنین شد). مردم زحمتکش کلیه جوامع جهان می توانند با اتکا بر نیروی خود سرنوشت خود را تعیین کرده و برای نسل آتی ثروت تولید کنند. لزومی ندارد که کنترل زندگی مردم به دست شمار قلیلی سرمایه دار و متکی بر بازار کور و هرج و مرج زاسپرده شود. تکنولوژی امروزی در دست نمایندگان واقعی مردم می تواند به بهترین نحوی برای خدمت برای زحمتکشان جامعه بکار گرفته شود. ماشین آلات اتوماتیک می توانند کارهای مشقت بار را از انسان ها گرفته و وقت آزاد برای رفاه و ارتقا فرهنگ برای مردم ایجاد کند. با استفاده صحیح از کامپیوتر می توان اطلاعات لازم برای منابع ضروری نیازهای مردم را بکار گرفت.

اما این بدیل از بطن نظام موجود سرمایه داری پدید نمی آید. رقابت کور و انباشت بی رویه سرمایه توسط معدودی از افراد جامعه و بکارگیری هرچه بیشتر وقت زحمتکشان (استثمار مضاعف) این اجازه نمی دهد که جوامع کنونی سرمایه داری به فرهنگ بالاتری دست یابند. تنها راه نجات بشریت از شر نظام سرمایه داری، مبارزه با آن و نه اصلاح و یا تسلیم شدن به آن است.

اما این مبارزه یک عمل ملی نیست که در سطح بین المللی باید انجام پذیرد. مدافعان بورژوازی می گویند که گسترش سوسیالیزم در سطح جهانی عملی نیست؛ و کوشش برای سازماندهی تولید در گستره جهانی صرفاً از عهده سرمایه داری بر می آید. تردیدی نیست که جایگزینی سرمایه داری با یک نظام نوین، متکی بر همکاری و کنترل خود مردم، یک شبه انجام نخواهد گرفت. شاید ده ها سال برای اینکه توده ها به طور آگاهانه بر امور خود نظارت و کنترل داشته باشند، طول خواهد کشید. به سخن دیگر استقرار سوسیالیزم در سطح جهانی به سرعت انجام نمی پذیرد که یک روند طولانی تاریخی است. کسانی که قرن ها از سیاست و نظارت بر امور اقتصادی خود کنار گذاشته شده اند، برای به دست گرفتن کنترل بایستی تعلیمات لازم را ببینند. پس از سرنگونی نظام سرمایه داری، دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم آغاز خواهد شد. در این دوره، هنوز رگه ها و عناصر سرمایه داری (وجه توزیع بورژوازی) باقی خواهد ماند. تنها با به دست گرفتن قدرت سیاسی توسط پرولتاریا است که این

وزیران کابینه آقای جان میجر در بریتانیا و یا آقای شیراک در فرانسه، که هر روز سیاست هایی برای خشتی سازی ابتدایی ترین تأمینات اجتماعی و تهاجم به حقوق اقلیت های جامعه را طرح و اجرا می کنند، ظاهراً «فاشیست» نبوده که از مدافعان همان «دموکراسی» بورژوازی اند. افزون بر اینها فاشیست های اسم و رسم دار نیز در حال شکل گیری و رشد هستند. آقای ژرینوفسکی در روسیه ۲۴ درصد از آرا را در انتخابات سال ۱۹۹۳ بخود تعلق داد. آقای لوپین در فرانسه در هر انتخاباتی میلیون ها رأی جلب می کند. دولت «دمکراتیک» ترکیه تهاجم نظامی گسترده ای علیه یک پنجم جمعیت ترکیه، کردها، به راه انداخته اند. دولت های کشورهای اروپای شرقی سابق، آفریقایی و آسیایی که جای خود دارند.

کلیه این فجایع ریشه در شکست نظام سرمایه داری دارد که نتوانسته حداقل وضعیتی برای زیستن برای اکثریت مردم جهان ایجاد کند. تضادهای طبقاتی بین اکثریت مردم و یک اقلیت مرفه همواره بیشتر شده اند.

مدافعان سرمایه داری و رفرمیست ها می گویند که "بله مسایلی وجود دارد، اما بدیل دیگری غیر از سرمایه داری وجود ندارد". اگر چنین است پس هیچ امیدی برای آینده بشریت وجود ندارد. بر خلاف اعتقادات شکست طلبانه برخی از اصلاح گران جامعه سرمایه داری، بدیل واقعی ای در مقابل این بربریت وجود دارد و آنهم سوسیالیزم است. اما نه سوسیالیزمی از نوع «سوسیالیزم» شوروی و یا چین و غیره، زیرا که اینها همه منحط بوده و آلترناتیو واقعی ای در مقابل سرمایه داری ارائه ندادند. وجه تمایز نظام سرمایه داری و نظام سوسیالیستی در اینست که (غیر از تفاوت های کیفی اقتصادی) در نظام اول دموکراسی برای اکثریت مردم وجود ندارد. بدون دموکراسی کارگری، یعنی دموکراسی ای به مراتب عالی تر از دموکراسی بورژوازی، ساختن سوسیالیزم غیر ممکن خواهد بود. جوامعی که با سرنگونی دولت سرمایه داری، وارد دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم می شوند (مانند جامعه شوروی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷) بدون دموکراسی کارگری به شکل مارپیچی به همان نظام سرمایه داری باز خواهند گشت (همانطور که در

اتحاد چپ کارگری

«اتحاد عمل» ویژه یا «حزب» کمونیست‌ها؟

م. رازی

موضع ما^(۱)

از ابتدای تشکیل «اتحاد چپ کارگری» ما موضع خود را در مورد ماهیت این اتحاد و نحوه دخالت کمونیست‌ها در آن به وضوح و صراحت بیان کردیم.^(۲) در اینجا یکبار دیگر نکات اصلی موضعمان را بیان می‌کنیم:

۱- به اعتقاد ما کلیه نیروها، افراد، هسته‌های کمونیستی بایستی بطور متشکل، منضبط و جدی خود را از لحاظ سیاسی و تشکیلاتی متشکل کرده و «برنامه» یا «اهداف و اصول» خود را انتشار داده و از هر طریقی که خود صلاح می‌دانند (انتشار نشریه، بولتن، کتاب، دخالت عملی و غیره) خود را با جنبش کارگری ایران (و بخصوص پیشروی کارگری) مرتبط کنند.

تنها از این طریق است که هم فعالان جنبش کارگری (در ایران و خارج) با عقاید و عملکرد این نیروها آشنایی پیدا خواهند کرد و هم این نیروها سایرین را شناسایی و نهایتاً متحدان نظری و تشکیلاتی خود را در راستای تشکیل یک حزب پیشتاز انقلابی خواهند یافت.

روش‌های دیگر کار، گرچه ممکن است بازدهی‌هایی کوتاه مدت داشته باشند، اما ریشه ایجاد یک حزب واحد کارگری را کند کرده و حتی لطمه می‌زنند. روش‌های «زود ثروتمند شدن»، «کوتاه کردن راه»، «سرعت دادن» و غیره تحت هر لوایی («خواست کارگران» و «مسئولیت در مقابل جنبش» و غیره) همه به کج‌راه خواهند رفت. بنابراین معقول‌ترین راه رسیدن به توافق سیاسی و تشکیلاتی، منسجم و محکم کردن خود است.

نیروهایی که چشم امید به آن دوخته‌اند که به ناگهان جریانی مانند «اتحاد چپ کارگری» با تصویب یک «پلاتفرم» رادیکال، چند بحث و جلب عده‌ای «کمونیست» نهایتاً به یک حزب کارگری تبدیل خواهد شد، صرفاً در انتظار معجزه هستند و بس! «رهبران»، «نظرپردازان» و کادرهای سابق سازمان‌های سنتی و غیر سنتی باید تا کنون درک کرده باشند که صرفاً با «خط» دادن دیگر نمی‌توانند جنبش کارگری ایران را به دنبال خود بکشند. آنها باید در عمل و متشکل در جنبش کارگری، همراه با پیشروی آن، حرکت کنند، وگرنه منزوی و به عناصری بی تأثیر تبدیل خواهند شد و در نهایت خود و سایرین را دلسرد خواهند کرد.

۲- در عین حال، کلیه نیروها، گرایش‌ها و عناصر کمونیست (با حفظ استقلال سیاسی و تشکیلاتی خود)، باید با یکدیگر علیه رژیم وارد «اتحاد عمل» شوند. این اتحاد می‌تواند وحدتی درازمدت باشد. در این اتحاد عمل درازمدت، کلیه افراد شرکت کننده ضمن عمل مشترک، می‌توانند از طریق بحث و جدل در میان خود هم‌نظران را یافته و زمینه وحدت‌های تشکیلاتی میان خود را فراهم آورند. البته شکل ایده‌آل، این خواهد بود که همه شرکت کنندگان طی دوره‌ای به توافقات سیاسی و تشکیلاتی برسند، که ما امیدواریم چنین شود. اما، این تنها شکلی ایده‌آل است.

به اعتقاد ما «اتحاد چپ کارگری» چنین اتحادی است. ما نام آن را «اتحاد عمل ویژه» نهادیم. اتحاد عملی که ویژگی آن در این نهفته که هم درازمدت است و هم زمینه را برای وحدت سیاسی میان برخی و یا همه شرکت کنندگان طی دوره‌ای به وجود می‌آورد.^(۳)

۳- پس از دوره‌ای از کار مشترک و ایجاد ستون فقرات یک اتحاد عمل پایدار، و صف‌بندی‌هایی مشخص در درون آن، «کمونیست‌ها» باید این اتحاد عمل را به سایر نیروهای اپوزیسیون بسط داده و کل اپوزیسیون را علیه رژیم بسیج و متشکل کنند. این نیروها الزاماً همه «کمونیست» و یا «سوسیالیست» نخواهند بود. این یک اتحاد عمل نیروهای مخالف رژیم خواهد بود. اما چنین اتحادی زمانی شکل خواهد گرفت که پایه‌های اولیه آن توسط خود «کمونیست‌ها» ریخته شده باشد. همانطوری که اکنون پلاتفرم رادیکالی برای اتحاد عمل فعلی لازم است، در آن زمان نیز پلاتفرم دیگری نیاز خواهد بود.

ایرادات سایرین به موضع ما

در مقابل موضع ما، در درون «اتحاد»، عمدتاً نظریات انحلال‌طلبانه^(۴) وجود دارد. اینها بر این اعتقادند که با تغییر در وضعیت جهانی و چپ، امروز باید روش «نوین»^(۵) اتخاذ کرد. اگر در گذشته روش ساختن حزب پیشتاز انقلابی بر اساس وجود برنامه انقلابی روشن و منطبق با جنبش کارگری صورت می‌گرفت؛ و چنانچه در گذشته حزب بر اساس آموزش تک تک کادرهای انقلابی متعهد، منضبط و جدی شکل می‌گرفت (تجربه انقلاب اکتبر

و جوهر و اساس لنینیسم - حزب پیشتاز انقلابی)، امروز باید «همه با هم»، در اسرع وقت، با هر کس که خود را صرفاً «کمونیست» نامید، بدون ارزیابی اشتباهات تئوریک و عملی گذشته، به دور یک «پلاتفرم» عام «حزب واحد پیشروی طبقه کارگر ایران» را ساخت. آغازگاه نیز تنها همین «اتحاد چپ کارگری» است! با این روش انحرافی، این عده نشان می‌دهند که نه تنها اعتقادی به ساختن «حزب پیشتاز انقلابی» ندارند که اجرای یک عمل مشترک ضد رژیمی را نیز به تعویق می‌اندازند. می‌پردازیم به ایرادات:

ایراد اول

«ابراهیمی» به ما ایراد می‌گیرد که برای ساختن حزب، «با توجه به تئستی که در جنبش کمونیستی جهانی از نظر فکری و سازمانی به وجود آمده و تعبیر گوناگونی که از تئوری گرفته تا پراتیک»^(۵)

۱- این مقاله برای درج در شماره ۵، «بولتن اتحاد نیروهای چپ کارگری» ارسال شده است.

۲- رجوع شود به بولتن‌های شماره ۱، ۲ و ۳ «اتحاد نیروهای چپ کارگری» و همچنین نشریه «دفترهای کارگری سوسیالیستی» شماره‌های ۲۲-۲۸ و «کارگر سوسیالیست» شماره‌های ۲۹ و ۳۰.

۳- چنانچه، نیروهایی از اپوزیسیون چپ قادر به پذیرش مصوبات نشست دوم نباشند، باید امکاناتی برای پیوستن آنها به «اتحاد» ایجاد کرد. «مصوبات»، قرارداد دائمی و ابدی نیستند که قابل ترمیم و تغییر نباشند. از دیدگاه ما «اتحاد چپ کارگری» صرفاً یک «اتحاد عمل» ویژه و نه حزب است. در نتیجه تفاوت کیفی‌ای میان مصوبات نشست اول و دوم قایل نیستیم.

۴- اینها افراد یا محافلی هستند که به علت کناره‌گیری از کار متشکل سیاسی طی سال‌های گذشته، تشکیل «اتحاد» را به مثابه تنها روزنه خروج از بحران خود پنداشته و خود و یا محفل خود را در «اتحاد» منحل می‌کنند. آنها بجای سازماندهی خود، «اتحاد» را به مثابه حزب سیاسی آنی معرفی می‌کنند.

۵- تمام نقل قول‌ها از «مبارزه بین دو خط مشی»، بولتن اتحاد نیروهای چپ کارگری، شماره ۴، صص ۶۵ و ۳۶.

دیگر نیازی به توافقات برنامه‌ای و درس‌گیری از اشتباهات گذشته نیست. چنین کاری "به مفهوم تعلیق به محال کردن حزب سازی است". کاری که باید انجام داد اینست که با "توافقات نسبی در رابطه با مسایل آینده انقلاب" آغاز به حزب سازی کرد. اظهارات ابراهیمی چند نکته را طرح می‌کنند:

اول، منظور او از «حزب سازی» چیست و برای چه هدفی است؟ چنانچه هدف این باشد که حزبی (در ابتدا با شرکت همه کمونیست‌ها و سپس توده‌ای) بسازیم که صرفاً قصد اعمال فشار بر رژیم را داشته باشد و «جبهه»‌ای در مقابل سایر نیروهای اپوزیسیون (سلطنت‌طلبان و مجاهدین) ایجاد کند، ما با پیشنهاد او مخالفت اصولی‌ای نمی‌توانیم داشته باشیم. اما روشن است که منظور ما از «حزب سازی» با درک او متفاوت است. ما حزب را برای تدارک سرنگونی رژیم و آماده کردن کل طبقه کارگر برای تسخیر قدرت سیاسی می‌خواهیم بسازیم. بدیهی است که چنانچه غرض چنین باشد، اعضای این حزب باید متعهد، جدی و منضبط باشند. پایه‌گذاران این حزب بایستی به دور یک برنامه انقلابی گرد آمده و از اشتباهات تئوریک و نظری و عملی گذشته درس‌های لازم را گرفته باشند. برای ابراهیمی که خود را ظاهراً کمونیست می‌داند باید واضح باشد که با جریان‌هایی که در گذشته در سطح نظری اشتباهات عمیق سیاسی داشته (حتی برخی تا سرحد همکاری با رژیم ارتجاعی پیش رفتند) نمی‌توان بدون ارزیابی گذشته حزب ساخت. علت این پافشاری هم برای او باید روشن باشد، اینها می‌توانند در آینده همان کارها را تکرار کنند. آیا به اعتقاد وی توافقی و درک مشترک از مفهوم «سوسیالیسم»، «برنامه انقلابی» و «حزب لنینیستی» مسئله کم‌اهمیتی است؟ چگونه می‌توان با کسانی که تا دو سال پیش جامعه شوروی را «سوسیالیستی» دانسته و به آقایان یلتسین و گریباچف توهم داشتند، و آنهم بدون نقد جامع و دقیق به نظریات گذشته، وارد «حزب سازی» شد. همین عده می‌توانند به راحتی با مشاهده یک جریان رفرمیستی دیگر در شوروی (یا برزیل) تغییر موضع داده و در جبهه مخالف قرار گیرند. واضح است که در درون یک حزب انقلابی، بر خلاف حزب‌های استالینیستی، حق گرایش و آزادی بیان و نظریات متنوع و مختلف می‌توانند وجود داشته باشند. اما اگر قرار باشد توافق کامل بر سر نظریات پایه‌ای وجود نداشته باشد، این حزب نه تنها نمی‌تواند انقلاب را سازمان دهد که خود تبدیل به یک کلوب بی‌درو پیکر و متزلزل می‌شود. طبقه کارگر هرگز از چنین حزبی بهره نخواهد برد.

دوم، وی می‌گوید: «کلیه تشکلهای موجود در جنبش چپ ایران در حد توان خود به گذشته برخورد کرده‌اند و به جمع‌بندیهای متعدد و متفاوتی

رسیده‌اند». ما می‌گوییم بگذار این «جمع‌بندیها» را جنبش کارگری نیز ببیند. چنانچه کسی چیزی برای مخفی کردن نداشته باشد، چرا نباید جمع‌بندی‌های خود را در بولتن مباحثات «اتحاد» منتشر کند؟ ما نه خواهان تنبیه و یا توبیخ کسانی که مواضع اشتباه داشته‌اند هستیم و نه خود خواهان کسب مدال. صرفاً کافست که بدانیم در درون یک حزب سیاسی همه به یک زبان صحبت می‌کنیم. کافست بدانیم که اعضای حزب دیگر اشتباهات سابق را تکرار نخواهند کرد. آیا چنین خواستی غیر عادلانه و فرقه‌گرایانه است؟ آیا بهتر نیست کمی با حوصله و تعمق (و شاید کندتر) پایه و اساس حزب را بریزیم تا اینکه عجلولانه حزبی تشکیل دهیم که از ابتدا بحران‌زا و پرتناقض است؟

آیا تا کنون هیچیک از گرایش‌های طرفدار سابق «سوسیالیسم موجود» با صراحت کافی به گذشته خود انتقاد کرده و درس‌های لازم را گرفته‌اند؟ پاسخ منفی است. همه به نوعی پوشش بر مسئله گذاشته‌اند. برای مثال خود وی می‌گوید: «جمع‌بندی همه جانبه... مربوط به آن دسته از کمونیست‌هایی است که این سوسیالیسم را مستقیماً و نه از طریق نوشته‌های مفسرین بورژوازی، تجربه کرده‌اند»^(۶) اولاً چرا تنها کسانی که مستقیماً درگیر وقایع بوده‌اند بایستی به ارزیابی بنشینند و نه سایرین؟ مگر عقاید و نظریات انتقادی مرز دارند؟ ثانیاً این «کمونیست‌هایی» که «مستقیماً» «سوسیالیسم» را «تجربه» کرده‌اند کیستند؟ آقای یلتسین؟ آقای کیانوری؟ یا «کمونیست‌هایی» که امروز در شوروی و لهستان برای کسب آراء مردم و «اعتبار» از امپریالیسم، قسم می‌خورند که هیچگاه «کمونیست» نبوده و همیشه «سوسیال دمکرات» بوده و خواهند بود؟! کسانی که در لجن‌زار استالینیزم کاری جز خیانت به کارگران جهان (از جمله ایران) نکردند و اکنون از خدمت‌گذاران بورژوازی و امپریالیسم به شمار می‌روند، در موقعیتی نیستند که تجربه تاریخی خود را به ما ارائه دهند. کارنامه این دوره را جنبش کارگری جهانی و مکافعان آنان که مستقیماً در صف مقدم مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری و بورکراسی حاکم بر «سوسیالیسم موجود» بوده، ارائه داده‌اند.

سوم، او می‌گوید به توافق رسیدن کامل سیاسی قبل از تشکیل حزب (نقد به موضع ما) غیر عملی است و به عمر ما کفاف نمی‌دهد که برای چنین روزی‌پلی کوبی کنیم! البته ما نیز مایلیم که حزب پیش‌تاز کارگری را در اسرع وقت تشکیل دهیم، زیرا ما نیز نیک می‌دانیم که طبقه کارگر ایران برای سازماندهی انقلاب به چنین حزبی نیاز وافر دارد. ما نیز با

روش‌های «فرقه‌ای» و «در عمل محافظه‌کاری» سخت مخالف هستیم و همانند بسیاری مایلیم خود را «به درون توفان مبارزات حاد طبقاتی» انداخته و

از «گوشه‌گیری» نیز بیزاریم. اما در عین حال، بر خلاف ابراهیمی، یک رشته اصولی داریم که نمی‌توانیم به راحتی از آنها بگذریم. برای جهش «به درون توفان مبارزات حاد طبقاتی» نیاز به ابزار محکم و قابل اطمینان داریم (حزب پیش‌تاز انقلابی). وگرنه در میان توفان هم خود نابود می‌شویم و هم انقلاب را به عقب باز می‌گردانیم. این درست است که نباید فرقه‌گرا بود، اما در عین حال نباید به آن روی سکه فرقه‌گرایی یعنی فرصت‌طلبی درغلطید. حزبی که ما خواهان ایجاد آن هستیم قرار است با موفقیت کل کارگران و زحمتکشان را از «توفان مبارزات حاد طبقاتی» رها کند. در نتیجه چنین حزبی باید از ورزیده‌ترین، جدی‌ترین و مبارزترین انسان‌های جامعه تشکیل شود - نکته‌ای که برای ابراهیمی چندان حائز اهمیت نیست. این یکی از اصول ماست. این اصل را تجربه انقلاب اکبر و تئوری محوری آن یعنی «حزب لنینیستی» به ما آموخته است. خود لنین بارها بر این اصل تأکید داشته است که «افزایش اپوزیسیون مردم و خائن به عناصر واقعاً انقلابی مبارز نه تنها جمع بزرگتری ایجاد نمی‌کند، که غالباً به کاهش آن جمع منجر می‌شود». انقلاب اکبر روسیه، تنها انقلاب کارگری پیروزمندانه قرن اخیر، که توسط حزب بلشویک سازماندهی شد، بر چنین اصولی استوار بود. به سخن دیگر، ساختن حزبی منسجم و محکم و به دور از روش‌های فرصت‌طلبانه و مصالحه‌جویانه. در تاریخ جنبش کارگری در هر مقطعی انقلابیون توسط فرصت‌طلبان متهم به «فرقه‌گرایی» شده‌اند. در ضمن انقلابیون برای «پای کوبی» و جشن انقلاب را سازمان نمی‌دهند. شاید انقلاب به عمر ما کفاف ندهد اما ما وظایف خود را با حفظ اصول ادامه می‌دهیم. اگر ما انقلاب را ندیدیم باکی نیست چنانچه اصول خود را حفظ کنیم نسل بعد آن را خواهد دید. **چهارم**، او ایراد می‌گیرد که «واقعیتها» تغییر کرده است و گویا ما به این تغییرات احترام لازم نمی‌گذاریم. در این تردیدی نیست که وضعیت جهانی پس از فروپاشی استالینیزم تغییر کرده است. تناسب قوا موقتاً به نفع امپریالیسم تغییر کرد، اما اکنون موج جدیدی از مبارزات کارگری در سطح جهانی مشاهده می‌شود. یکی از موانع اصلی در درون جنبش کارگری که سالها نقش بازدارنده‌ای در مقابل انقلاب کارگری ایفا می‌کرد، استالینیزم، از میان برداشته شده است. در این نیز شکی نیست که ما این وضعیت را باید محترم شمرده و با همه کسانی که حاضر به مبارزه علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم

۶- همین جمله نشان می‌دهد که حتی خود وی حاضر به برخورد به گذشته نیست و راه را برای اشتباهات آتی باز می‌گذارد.

فراهم می‌آورد.^(۱۱)

حال ما از «همکار پروژه» سؤال می‌کنیم که چنانچه قصد پلمیک‌های بی‌مایه را با ما ندارد، کجای اینها تغییر موضع ناگهانی بوده است؟ ما از ابتدای تأسیس «اتحاد» بطور سیستماتیک یک نظر را دنبال کرده‌ایم زیرا بر صحت مواضع خود اعتقاد داریم. و تحت هیچ وضعیتی و فشاری این مواضع را رها نخواهیم کرد. ما اعتقاد داشتیم که برای تشکیل ستون فقرات «اتحاد» بایستی در ابتدا کمونیست‌ها بر اساس یک پلاتفرم رادیکال بسیج شده و به فعالیت مشترک ضد رژیم و بحث‌ها دامن زنند تا هم سایرین را به حقانیت و ضرورت چنین اتحادی متقاعد کنند و هم در ضمن در درون این اتحاد گرایش‌های مختلف با هم آشنا شده، یکدیگر را آزمایش کرده و نهایتاً متحدان سیاسی خود را بیابند. بر این اساس به پلاتفرم نشست دوم رأی مثبت دادیم.^(۱۲)

سوم، «همکار پروژه» یادآوری می‌کند که امضاء در زیر «مصوبه مجمع اتحاد چپ کارگری» به مفهوم پذیرش اینست که همه راه «برون رفت از بحران فعلی و تدارک حزب انقلابی آینده» را از طریق

۷- رجوع شود به بولتن اتحاد نیروهای چپ کارگری شماره ۴، زیر نویس‌های ۴ و ۶، ص ۱۶. سایر نقل و قول‌ها از ص ۹ و ۱۰.

۸- لازم به ذکر است که ما خود یکی از بنیادگذاران این اتحاد بودیم، در صورتی که «همکاران پروژه» به دلایل نا مشخص از ابتدا در این اتحاد شرکت نکردند و صرفاً پس از سپری شدن دوره‌ای به آن پیوستند. و برای توجیه عدم شرکت خود در دوره نخست، «پلاتفرم» نشست دوم را یک «برنامه رادیکال انقلابی» برای حزب‌سازی، معرفی کرده و پلاتفرم نشست اول را بی‌اعتبار جلوه می‌دهند. در صورتی که بین مصوبات دو نشست تفاوت کیفی‌ای نبوده، دومی در ادامه اولی است.

۹- «مبانی اتحاد نیروهای چپ کارگری»، بولتن شماره ۱، شهریور ۷۳، ص ۸.

۱۰- «اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری»، بولتن شماره ۲، آذر ۷۳، ص ۸.

۱۱- «ضرورت تقویت اتحاد عمل چپ»، بولتن شماره ۳، اردیبهشت ۷۴، ص ۳۰.

۱۲- «همکار پروژه» می‌گوید «اتحاد عمل صرف پلاتفرم نظری لازم ندارد». به اعتقاد ما این یک اتحاد عمل خاص کمونیست‌هاست. در نتیجه نیاز به پلاتفرم نظری عمومی (سرنگونی رژیم، جهت‌گیری کارگری و استقرار سوسیالیسم و یا توضیح دقیق‌تر آن - مصوبات نشست دوم) دارد.

ساختن حزب، «همکار پروژه» عصبانی و رنجیده خاطر شود و حکم اخراج مخالفان را صادر کند وای به حال آن حزبی که قرار است با شرکت اینگونه افراد شکل بگیرد.

دوم، ما موضع خود را در مورد ماهیت «اتحاد چپ کارگری» از ابتدا تا کنون هرگز تغییر نداده‌ایم. از ابتدای تشکیل «اتحاد»^(۸) موضع خود را با صراحت و وضوح بیان کردیم.

در بولتن شماره ۱، چنین نوشتیم: «تجمع اولیه نیروهای چپ، تا آنجا که اقدام به یک سلسله کارهای دفاعی مشترک کند، یک اتحاد عمل است. و تا آنجایی که مبادرت به برگزاری یک سری بحث‌های حضوری (سمینارهای سراسری و محلی) و کتبی (بولتن بحث) کند، فراتر از یک اتحاد عمل عادی خواهد بود - زیرا که زمینه را، بطور درازمدت، برای اتحادهای تشکیلاتی و سیاسی فراهم می‌آورد. اما، از این شکل ویژه اتحاد نیابستی به شکل‌های تشکیلاتی مشخص جهش کرد. بحث‌های ناروشنی مانند ایجاد «اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم»، «گروه‌بندی نوین پیشگام انقلابی» و ساختن حزب «توده‌ای» و یا تشکیل یک حزب انقلابی کارگری همه باید نتیجه بحث‌های طولانی شفاهی و کتبی میان نیروهای شرکت‌کننده باشد. واضح است که پس از یک سلسله بحث‌ها، گرایش‌های نظری و سیاسی مختلف، متحدین خود را از میان شرکت‌کنندگان خواهند یافت - ضمن اینکه در سطح عملی نیز کلیه نیروها، یکدیگر را آزمایش می‌کنند. «اتحاد چپ کارگری» با در نظر گرفتن پراکندگی و انشقاق‌های موجود چیزی غیر از ساختار فوق‌الذکر نمی‌تواند باشد.^(۹)

در بولتن ۲ در باره لزوم ایجاد اتحاد عمل اپوزیسیون بطور عام علیه رژیم و ماهیت «اتحاد چپ کارگری» چنین نوشتیم:

«... با توجه به وضعیت فعلی چپ، در وهله نخست اتحاد بایستی صرفاً شامل چپ کارگری (آن‌ها که خود را سوسیالیست انقلابی دانسته و خواهان دفاع از جنبش کارگری هستند) باشد و در مرحله بعدی شامل سایرین شود. در نتیجه برای آغاز، طبیعتاً معیارهایی برای ایجاد چنین اتحاد عملی بایستی وجود داشته باشد. در ابتدا، این اقدام، یک اتحاد چپ کارگری است و نه اتحاد عمل کلیه نیروهای اپوزیسیون...»^(۱۰)

در بولتن شماره ۳ در باره «اتحاد» چنین نوشتیم: «... این تجمع یک «اتحاد عمل ویژه» ای است - به سخن دیگر، نه صرفاً اتحادی برای انجام یک سلسله فعالیت‌های دفاعی و نه یک حزب سیاسی است. این شکل از تجمع را ما «اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری» می‌نامیم. اتحادی است که امکانات شناخت و نهایتاً نزدیکی (و یا دوری) سیاسی نیروها و افراد چپ (در سطح نظری و عملی) را

هستند (حتی استالیانیست‌های سابق) به مبارزه مشترک دامن زنیم. به سخن دیگر اکنون زمان آن فرا رسیده که با دید غیر فرقه‌ای با هم همکاری کنیم و «دیالکتیک بالنده» را نادیده نگیریم. ما نیز با این برخورد توافق داریم، اما این قبیل اتحادها را «اتحاد عمل» می‌نامیم و نه «حزب». این روش از کار امروز بیش از هر زمان دیگر در دستور روز قرار گرفته است. «اتحاد چپ کارگری» نیز از دیدگاه ما چنین اتحادی است که بایستی توسط همه اپوزیسیون چپ تقویت شود. اما از طرف دیگر وجود چنین وضعیتی بدین معنا نباید تلقی شود که همه اصول خود را باید فراموش کرده و تجربه انقلاب بلشویکی را نادیده گرفته و «همه با هم» خود را در درون یک «اتحاد» عام منحل کنیم. این روش از کار نه تنها پاسخی به حل بحران چپ نمی‌دهد که راه را برای یک شکست نوین و دلسردی و رخوت بیشتر باز می‌گذارد.

ایراد دوم

«تراب»، از همکاران پروژه ایجاد بولتن بحث و مداخلات سوسیالیسم انقلابی، به ما ایراد می‌گیرد که گویا ما پس از توافق با مصوبات نشست دوم و با طرح اینکه این اتحاد یک «اتحاد عمل» است «زیر حرفمان زده‌ایم. ایشان به ما یادآوری می‌کنند که: «در همان نشست چندین بار تأکید شد که اگر کسی صرفاً خواهان اتحاد عمل است، وقت بقیه را تلف نکند. این اتحاد معرف نوعی همکاری برای برون رفت از بحران فعلی و تدارک حزب انقلابی آینده است.» و یا در جای دیگر می‌گوید: «پس از امضای پلاتفرم و بنابراین پذیرش این واقعیت که اتحاد چپ تنها راه بازسازی طیف سوسیالیسم انقلابی است، بناگهان طرح جدیدی از کلاه بیرون کشیده‌اند که بجز ساختن گروه خودشان و بجز شرکتشان در اتساح چپ، باید «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی» را نیز بسازند. این «اتحادیه» اما قرار است چه کند: همکاری سوسیالیست‌های انقلابی را گسترش دهد! پرسیدنی است، اگر پلاتفرم مصوبه مجمع اتحاد چپ برای اینکار چیزی کم داشت، چرا در هنگام بحث (و حتی بعداً) مطرح نکردند؟ و اگر پلاتفرم برای متمایز کردن این طیف در این مرحله کافی است، پیشنهاد ساختن تشکیلات دیگر در مقابل آن چه معنی دارد؟»^(۷)

اول، ما از اینکه با طرح اصول خود، «وقت» این «همکار پروژه» که ظاهراً سخت در صدد «تدارک حزب انقلابی آینده» است، را «تلف» کرده‌ایم پوزش می‌طلبیم! تصور ما این بود که کسانی که قصد «تدارک حزب انقلاب آینده» دارند با صبر و حوصله خواهان بحث با، و متقاعد کردن، سایرین هستند. اگر قرار باشد با نخستین بحث حول چگونگی

ساختن «اتحاد» قلمداد کرده‌اند. از این جهت چنین وانمود می‌کند که مصوبات عام ۶ ماده‌ای مطروحه، همانند آیات آسمانی‌ای است که برای رهایی چپ نازل شده‌اند! دقت کنید:

«مصوبه مجمع اتحاد چپ کارگری معرف نقطه عطفی مهم در تاریخ چپ ایران است. این نه تنها اولین بار است که چنین طیف گسترده‌ای از چپ پیرامون پلاتفرم مشترکی متحد می‌شود بلکه محتوی نظری این اتحاد آغازگاه برون رفت از بحران فعلی را نیز نشانه می‌زند... پلاتفرم نظری این اتحاد معرف برشی قطعی با گذشته و ارائه چارچوبی اصولی برای تدارک نظری و برنامه‌ای این گروه‌بندی جدید است»^(۱۳) یا در جا دیگری فراتر رفته و شرکت‌کنندگان در اتحاد را «جناح انقلابی» معرفی کرده و آنها را از «وحدت حزبی» با «رفرمیزم» و «اپورتونیزم» ترسانده است.^(۱۴) اتخاذ چنین موضع اغراق‌آمیز و بی‌محتوایی یا ناشی از ساده‌لوحی است یا فرصت‌طلبی.

«اتحاد چپ کارگری» بهیچوجه شامل «طیف گسترده‌ای از چپ» نیست. در واقع بخش بسیار ناچیز چپ، چند گروه نسبتاً کوچک و برخی از منفردین و کادرهای سازمان‌های سابق سنتی این اتحاد را تشکیل داده‌اند. درست برخلاف ارزیابی اغراق‌آمیز «همکار پروژه» یکی از مسایل «اتحاد» همواره این بوده و هست که سایر گروه‌ها و گرایش‌ها و افراد چپ را درگیر کند. این نکته نیز که هر کس زیر پلاتفرم عامی را امضاء کرده «جناح انقلابی» و هر آنکس در خارج است «رفرمیزم» و «اپورتونیزم» است ارزیابی بسیار نادرست و فرصت‌طلبانه‌ای است. ما از او سؤال می‌کنیم بر اساس چه تجربه سیاسی و عملی‌ای ایشان به این نتیجه رسیده‌اند؟ چرا مثلاً «حزب رنجبران» و یا «راه کارگر» در «جناح انقلابی» جنبش قرار گرفته‌اند و مثلاً «حزب کمونیست ایران» و یا «سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران» در جناح «رفرمیزم» و «فرصت‌طلب»؟^(۱۵)

اضافه بر این، هیچیک از امضاء کنندگان، به غیر از «همکاران پروژه» (و ظاهراً چند «متحد» جدید)، چنین برداشتی از امضاء کردن زیر این پلاتفرم را نداشتند که گویا توافق جمعی با پلاتفرم به معنی پذیرش اینست که تنها راه برون رفت از بحران و ساختن حزب شرکت در این «اتحاد» است.^(۱۶) به نظر می‌رسد «همکار پروژه» امیدها و آرزوهای خود را بجای «واقعیت»‌ها معرفی کرده است. اولاً همه توافق کامل بر سر پلاتفرم نداشته و ثانیاً تفسیرهای مختلف از آن وجود دارد.^(۱۷) برای نمونه یکی از امضاء کنندگان، نماینده «حزب رنجبران» درست چند هفته پس از نشست دوم چنین نوشت: «در نشست بهمن ماه ۱۳۷۳ نیروهای اتحاد چپ کارگری، پلاتفرمی در خطوط عام مورد تأیید (و نه تصویب) قرار گرفت. جو عمومی حاکم بر این

نشست آن بود که با توجه به اوضاع و اینکه پلاتفرم بیانگر دقیق و همه‌جانبه‌ی خط مشی مورد قبول در این اتحاد نمی‌باشد، توافقی کلی فعلاً کافی است. در نتیجه اتفاق آرائی در میان نبود.^(۱۸) همچنین «راه کارگر» در کنگره دوم خود مجدداً تئوری «اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم» را مورد تأکید و تصریح قرار داد^(۱۹) و بر خوش‌باوری «همکار پروژه» مبنی بر این که «راه کارگر» از موضع سابق عقب‌نشینی کرده و اینکه «از همان ابتدا پلاتفرم با جریان‌هایی که خواهان نوعی «اتحاد بزرگ» بودند مرزبندی می‌کند»، خط بطلان کشید.^(۲۰) همچنین «بخشی از کادرهای اقلیت» که از بنیانگذاران اتحاد بودند اخیراً با انتشار نشریه خود اعلام کرده‌اند که: «ما به موازات سر و سامان دادن به خودمان پروسه وحدت حزبی را با سایر جریان‌ها درون اتحاد چپ که با آنها نزدیکی نظری بیشتری احساس می‌کنیم باید به پیش ببریم.»^(۲۱)

چهارم، او چنین وانمود می‌کند که با امضاء پلاتفرم کلیه شرکت‌کنندگان به این «واقعیت»^(۱) اذعان داشته‌اند که تنها راه «سازمانیابی طبقه کارگر و ایجاد حزب انقلابی» توسط این «اتحاد» باید صورت گیرد. همانطور که نشان دادیم، این برداشت نه تنها با برداشت برخی از شرکت‌کنندگان مغایر است که با نظریات مندرج در «پلاتفرم حداقل» خود این عده تفاوت دارد. آنها یکسال پیش چنین نوشتند: «مضحک‌ترین شکل سکناریزم این است که چند نفر باصطلاح روشنفکر پس از مطالعه چند کتاب باصطلاح مارکسیستی، چند نفر دیگر را نیز به خود جلب کنند، خود را نظنه حزب انقلابی بخوانند و سپس به پرولتاریا فضل بی‌مایه بفرروشند، مضحک‌تر اینکه نام این کار را هم بگذارند «ساختن حزب لنینی»... در حالیکه مرحله اولیه حزب سازی، یعنی تلاش در جهت تدوین برنامه سوسیالیست-انقلابی و تلاش در جهت تلفیق این برنامه با مبارزات واقعی پرولتاریا و پیشگام آن هنوز آغاز نشده...»^(۲۲) ما با این بحث توافق داریم، اما آیا این برخورد در تناقض کامل با روش «حزب سازی» اخیر «همکار پروژه» نیست. هنوز امضاء زیر این پلاتفرم «خشک نشده» بود که «همکار پروژه» در عرض کمتر از یکسال، با مشاهده «طیف گسترده‌ای از چپ»^(۱) در درون یک «اتحاد عمل» نا همگون به هیجان آمده و ۸۰ درجه چرخش در موضع خود ایجاد کرده است (آنوقت ما را به تغییر موضع متهم می‌کنند!). شاید بگویند که باید «تدارک» حزب سازی را از طریق این «اتحاد» انجام دهیم. این استدلال هم درست است و هم نادرست. درست است زیرا که در چنین اتحاد ویژه‌ای امکان تدارک ساختن حزب (بر اساس روند یک دوره از همکاری‌های مشترک عملی و بحث‌های سیاسی) وجود دارد.^(۲۳) نادرست است زیرا که چنانچه

کسی مایل به شنای عرض دریای مانش باشد، در صحرای کربلا تمرین قدم زنی نمی‌کند! روند حزب سازی را باید در وهله نخست با طیف <<<<<

۱۳- «در باره پلاتفرم...» بولتن شماره ۴، ص ۹.

۱۴- همانجا، ص ۱۰.

۱۵- جالب اینجاست که در ابتدا، قبل از پیوستن به «اتحاد»، یکی از ایرادهای اساسی «همکاران پروژه» بما این بود که چرا با «حزب رنجبران» و «راه کارگر» اتحاد عمل کرده‌ایم (یکی از «همکاران پروژه» با کارشناسی حتی از ارسال اعلامیه مشترک «اتحاد» به اعضای کانون ایرانیان جلوگیری کرد، دیگری در سمیناری ما را متهم به این کرد که به علت استفاده از رادیو با «راه کارگر» اتحاد کرده‌ایم!!). اکنون پس از تصویب یک «پلاتفرم» عام ۶ ماده‌ای، همه این سازمان‌ها به ناگهان در «جناح انقلابی» قرار گرفته‌اند!

۱۶- البته ما با «پلاتفرم» توافق داشته و حتی خطوط کلی توضیحات «همکار پروژه» در بولتن ۴ مورد توافق ما نیز هست، اما این به این مفهوم نباید قلمداد شود که روش ساختن حزب را صرفاً بایستی از طریق یک تجمع نا همگون مانند «اتحاد» در نظر گرفت.

۱۷- وگرنه خود ایشان مجبور نمی‌شد چندین صفحه از بولتن شماره ۴ را در توضیح آن پلاتفرم پر کند.

۱۸- «نقدی بر برخی نکات پلاتفرم اتحاد چپ کارگری»، ابراهیم، بولتن شماره ۳، ص ۱۳.

۱۹- گزارش دومین کنگره سازمان، راه کارگر، شماره ۱۲۹، مرداد ۷۴، ص ۵.

۲۰- در باره «اتحاد چپ کارگری»، شماره ۴، ص ۹.

۲۱- نشریه «به پیش»، شماره ۱، مهر ۱۳۷۴، ص ۱۱. به اعتقاد ما این روش از کار بسیار معقولانه‌تر و مسئولانه‌تر از انحلال خود در درون یک «اتحاد عمل» است. توصیه ما به جریان‌هایی مانند «اتحاد کارگران انقلابی ایران» (راه کارگر) و «هسته اقلیت» نیز اینست که ضمن شرکت در «اتحاد» به استحکام تشکیلاتی و انتشار نشریات خود ادامه دهند. تنها از طریق چنین روشی است که در میان خود می‌توانیم متحدان نظری برای تشکیل حزب واحد را بیابیم.

۲۲- «پلاتفرم حداقل نظری، سیاسی و تشکیلاتی»، اکتبر ۱۹۹۴.

۲۳- اما یکسال گذشته نشان داده است که نه تنها گامی به جلو برداشته نشده که چند گام هم به عقب برداشته شده است. و امکان حزب‌سازی معلق مانده است.

بقیه از صفحه ۳

کارگران و دمکراسی بورژوایی

پرولتاریا با استفاده از امکانات موجود دمکراسی بورژوایی، برای گسترش حقوق دمکراتیک خود مبارزه می‌کند. اما مبارزه طبقه کارگر برای دمکراسی با مبارزه رفرمیست‌ها متفاوت است. پرولتاریا، بر خلاف اصلاح‌گرایان، مبارزه خود را فراتر از حوزه سیاست برده و از آن به مثابه وسیله‌ای برای لغو کامل نظام سرمایه‌داری استفاده می‌کند. به سخن دیگر مبارزه طبقه کارگر برای سرنگونی کل نظام سرمایه‌داری است و نه تمکین به دمکراسی بورژوایی.

در عین حال مبارزات دمکراتیک توده‌ها و کسب حقوق دمکراتیک از دولت سرمایه‌داری، زمینه را برای تدارک جامعه آتی، سوسیالیسم، آماده می‌کند. در چارچوب دمکراسی بورژوایی توده‌های وسیع سیاست و سازماندهی می‌آموزند.

حتی جزئی‌ترین پیروزی کارگران در چارچوب نظام بورژوا دمکراتیک، می‌تواند روحیه مبارزه‌جویی آنان را تقویت کرده و تناسب قوا را به نفع آنان تغییر دهد. برسمیت شمردن آزادی‌های دمکراتیک توسط بورژوازی، به مفهوم برسمیت شمردن مبارزه طبقاتی کارگران و زحمتکشان جامعه است.

اما از سوی دیگر، رژیم بورژوا دمکراتیک برخلاف رژیم‌های دیکتاتوری مستبد بورژوا، توهم به چنین رژیم‌هایی را نیز در درون طبقه رشد می‌دهد. در واقع نقش حزب‌های رفرمیستی بورژوا که عموماً به نام طبقه کارگر (مانند حزب کارگر) و استفاده از نام سوسیالیسم (مانند حزب سوسیالیست، سوسیال دمکرات و غیره) ظاهر می‌شوند، تشدید این توهمات در درون طبقه کارگر است. از اینرو، نقش حزب پیش‌تاز کارگری به منظور تدارک دادن طبقه کارگر برای تسخیر قدرت سیاسی، تعیین کننده است.

تشکیل واحد اتحاد چپ کارگری

(فعالان شمال لندن)

در پی برگزاری جلسه مؤسس اتحاد چپ کارگری - واحد لندن، اعلامیه‌ای مبنی بر تشکیل این واحد انتشار یافت. در این رابطه فعالین اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران همراه با برخی دیگر از فعالان اتحاد چپ کارگری که مایل به فعالیت در چارچوب واحد فوق نبودند، اقدام به تشکیل واحد جداگانه خود، تحت عنوان اتحاد چپ کارگری - فعالان شمال لندن کردند.

این واحد با پذیرش منصوبات نشست دوم اتحاد چپ کارگری و بر مبنی اساسنامه‌ای پیشنهادی کار خود را آغاز کرده است.

بدینوسیله به دوستانی که مایل به فعالیت در این واحد هستند، اطلاع می‌دهیم که با آدرس زیر تماس حاصل کنند.

لازم به تذکر است که، واحد مذکور می‌تواند کلیه فعالیت‌های خود با سایر واحدهای اتحاد چپ کارگری در بریتانیا را هماهنگ کرده و فعالیت‌های مشترک را تحت عنوان اتحاد چپ کارگری (واحدهای بریتانیا) سازمان دهد.

«اتحاد چپ کارگری» - فعالان شمال لندن

۱۸ اکتبر ۱۹۹۵

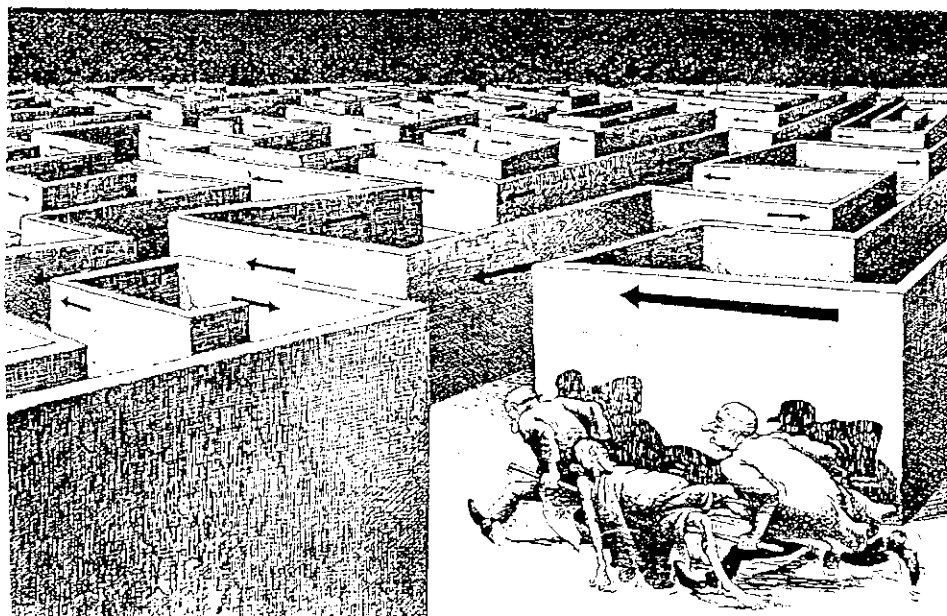
IRS, P.O. BOX 14, POTTERS BAR, HERTS,
EN6 1LE, ENGLAND.

●●●●● اتحاد چپ کارگری (بقیه از صفحه قبل)

سوسیالیسم انقلابی در درون یک ساختار منسجم تشکیلاتی آغاز کرد، و نه با گرایش‌های متنوع سیاسی در درون یک ساختار تشکیلاتی ناهمگون. (۲۴) اکنون پس از سپری شدن بیش از یکسال، مشاهده کرده‌ایم که این «کمونیست‌های رادیکال» نه تنها اهل «حزب سازی» نبوده که حتی قادر به پیشبرد یک «اتحاد عمل» نیز نیستند. (۲۵) ■

۲۴- به ما ایراد می‌گیرد که چرا «اتحادیه‌های سوسیالیست‌های انقلابی ایران» را ساختیم. علت آن بسیار ساده است زیرا که اعتقاد نداریم که «اتحاد چپ کارگری» الزاماً می‌تواند تبدیل به یک حزب کارگری شود. در واقع، چنانچه «همکاران پروژه» در گفتار خود صداقت داشته باشند تنها مکان برای آنها اتفاقاً در درون تشکیلاتی مانند «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» است. باید برای افراد غیر مغرض روشن باشد که ما «اتحادیه» را در مقابل «اتحاد» علم نکردیم که آنرا مکمل آن می‌بینیم. اولی مشخصاً برای تدارک حزب‌سازی طیف «سوسیالیست‌های انقلابی» و دومی برای کارهای مشترک عملی و همچنین تدارک درازمدت حزب‌سازی با گرایش‌های متفاوت است.

۲۵- برای نمونه در لندن روش‌های غیر اصولی و افتراق آئیز «همکاران پروژه» نسبت به ما (اتحادی‌زنی، شایعه‌پراکنی، بی‌حرمتی و کارشکنی) و نسبت به برخی دیگر از نیروهای سیاسی در «کانون ایرانیان لندن» (لشکرکشی در جهت ارعاب و اخراج آنها از کانون و غیره) منجر به این گشته که عده‌ای از فعالان «اتحاد چپ کارگری» در لندن نتوانند با این عده حتی در یک واحد مشترک فعالیت کنند. اینها حتی حاضر به انتقاد ساده به اعمال غیر اصولی خود نیز نیستند. اخیراً حتی فراتر رفته و با همکاری اعضای «راه کارگر»، از برسمیت شناختن واحد «اتحاد» (فعالان شمال لندن) طفره رفته و از همکاری مشترک امتناع می‌کنند. این قبیل فرقه‌گرایی‌ها در تناقض کامل با نظریات اینان مبنی بر ارائه طرح برای وحدت، بخشیدن به نیروهای چپ است. ما بارها اعلام کرده‌ایم که صرف داشتن «برنامه انقلابی» و یا اعتقاد به یک «پلتفرم رادیکال» ملاک کافی‌ای برای انتخاب متحدان آتی برای تشکیل حزب کارگری نیست. گرایش‌ها باید در عمل «رایکالیزم» خود را نشان دهند. کسانی که هنوز هیچ نشده راه ارعاب، اخراج، توهین و اتهامات زنی را پیش گرفته‌اند، نمی‌توانند، حداقل، از متحدان ما برای تشکیل حزب انقلابی آتی بشمار آیند، مگر اینکه کردار خود را منطبق با گفتارشان کنند.



بررسی هایی در مورد سازماندهی و تاکتیک ها

آوتیس

سادون-پرولتاریا رانده میشوند بیشتر از پیش میگردد. گذشته از قتل عام ها و نابودی های دسته جمعی، حتی حداقلی از محیط زیست برای بخشهایی از بشریت انکار میشود. و این همه بنام افزایش بهره‌وری و ... لذا در برابر چنین واقعیاتی است که گسترش اعتراضات و حرکات انقلابی توده‌ها در عمومیت خویش نه تنها بمعنای درخواستی یا مطالبه‌ای برای بهبود وضع (!)، که بیشتر بمعنای اعتراضی است در برابر نابودی. در این میان، طبقه کارگر پیش‌تاز مبارزات طبقاتی بوده است؛ ستون فقرات جنبشی که در همه جا عمومیت می‌یابد. و بمجرد اینکه توده‌های کارگر قدم بعرصه مبارزات آشکار مینهند، دیگر منافع عینی طبقاتی‌شان است که مسیر رشد آن را تعیین میکند، و نه چارچوبه‌های سردرگم ایدئولوژیک! و اگر میبینیم که هر چه بیشتر از پیش، دستجات سنتی و احزاب دوران سپری شده برآست متمایل میشوند، و یا محافظه کارتر و گیج تر میشوند؛ از همین منطق ساده انکشاف مبارزات طبقاتی ناشی میشود. واکتش زنجیره‌ای در منطقه خاورمیانه نیز بنقد آغاز

کنیم؛ خود آنرا مثل حلقه‌ای از زنجیره تحولات و نه چونان علت آن میتوان بررسی کرد. اواخر دهه هشتاد و اوایل دهه نود میلادی شاهد بروز تئوریه‌ها و مکاتبی کژدیده (اعوجاج یافته) گشت که همگی بنحوی از اتحاد دال بر پایان کمونیسم بود. همین روند در ایران شکل گسترش جهان‌بینی‌های صوفی مسلک، جانبی و نهایتاً غیر سیاسی بروز یافت. اما با اینحال هنوز مساله اساسی بقوت خود باقی ماند. بدینصورت که اگر سوسیالیسم را تنها بشکل مکتب یا دیدگاهی نخبه‌پانگاریم؛ یا اگر آن را تنها بمثابة راه حلی در قاموس نیروهای جامعه سیاسی فرض کنیم؛ براحتی میشد فاتحه سوسیالیسم را خواند، آن هم نه در چندساله اخیر، بلکه در همان زمان که بدنبال قلب هویت انقلابات اوایل قرن توسط دستگاه بوروکراتیک و منحن استالینی، پرولتاریا در اکثر کشورها بادست فاشیسم قلع و قمع گشت! اما از آنجا که ریشه اصلی مبارزات سوسیالیستی از خود وجود تضادهای جامعه سرمایه داری نشأت میگیرد، تا زمانی که این جامعه برپاست، گورکن خود را نیز بهمراه دارد.

گیریم که شرایط مبارزه در اینجا و آنجا و در زمانهای متفاوت، تغییر بکند؛ اما بهیچرو بمعنای نابودی علت استراتژیک مبارزات طبقاتی نمیگردد. این مبارزات از خود شرایط عینی برمیخیزد و در درون بستری واقعی جریان مییابد. هم اکنون بیش از پیش میدان مبارزه انقلابی فضایی جهانی تر بخود گرفته است. آنچه که بظاهر اتفاقی و منفرد جلوه میکند، بواقع از منطقی مشابه در اینجا و آنجا تبعیت میکند. تنها کافیت به شواهد گسترش اعتراضات کارگری-توده‌ای در کشورهای مختلف جهان نگاهی بیاندازیم. روزی نیست که بدون خبری از درگیری و یا شورش در فلان و بهمان جا بگذرد. و این عصیانها و اعتراضات تنها محدود و منحصر به مکان و منطقه خاصی نیست. در طی همین چندساله اخیر باندازه تمام قرن جابجایی‌های مهاجرتی، چه از نظر جستجوی کار و چه از نظر پناهندگی رخ داده است. بدین اعتبار شاید میدان مساله بسیار پیچیده تر و احتمالا مشکل تر بنظر آید. اما در واقعیت چه بسا که مساله بسیار ساده تر از ظاهر آن باشد. طبقه‌ای در حال احتضار، برای حفظ منافع خود در حال نابودی هر چیزی است. فقط کافیت به واقعیت زندگی در اواخر قرن بیستم نگاهی بیاندازیم. روز بروز بیش از پیش انسانهایی را میبینیم که از حیظه بهره‌وری از حداقل زندگی مادی و معنوی به کناری پرتاب میشوند. به نام افزایش بهره‌وری و هر معجون دیگری، تعداد انسانهایی که از جامعه به قشر حاشیه‌ای

مبارزه طبقاتی ذاتا مبارزه‌ای است سیاسی. بعبارت دیگر، مبارزه‌ای است معطوف به تسخیر قدرت سیاسی، و لذا نیازمند سازماندهی متمرکز مبارزه‌ای بنقد موجود. تاریخ جنبشهای انقلابی مکررا این را به اثبات رسانیده است که وسیع ترین مبارزات خودانگیخته و قهرمانانه ترین جانفشانی‌های توده‌ای نیز در صورت بی بهره بودن از رهبری و سازمان یافتگی متمرکز نتیجه‌ای بجز شکست نمیتواند داشته باشد؛ چه در روندی از شکست فاجعه بار و چه در روندی از شکست فرسایشی. از همینروست که بحث تاکتیکها و سازماندهی، بحثی است برای شناخت نقایص و ضعفها و ارائه طریقی برای رفع آنها.

آیا طبقه کارگر میتواند قدرت را بدست گیرد؟

بدنبال دوره‌ای از تهاجم وسیع و همه جانبه سرمایه در طی دهه هشتاد، و بدنبال شکستهایی که طبقه کارگر در سطح جهانی متحمل شد؛ دیگر بندرت نشانی از شعارهای سوسیالیسم یا حکومت کارگری و ... دیده میشد. گویا دیگر صحبت از سوسیالیسم تنها خیالپردازی بود و نه چیز دیگر. سقوط باصطلاح اردوگاه سوسیالیستی نیز بظاهر همچون آیتی الهی موبد نظریه ابطال سوسیالیسم بمثابة آلترناتیوی بر سرمایه داری مینمود.

اما اگر به روند قضایا نه از نقطه نظر رسمی و فرمایشی بلکه از زاویه تاریخی بنگریم؛ مساله بگونه دیگری خواهد بود. اواخر دهه هشتاد میلادی و اوایل دهه هشتاد شاهد جنبشهای اعتراضی و انقلابات و اعتراضات توده‌ای بود که عموماً به شکست انجامید. انقلاب ۵۷ ایران یکی از این موارد بود. بموازات چنین شکستهایی در کشورهای باصطلاح جهان سوم، شکست حرکات کارگری در کشورهای باصطلاح متروپل نیز^(۱) تشدیدکننده این روند گشت. این شکستها، راهگشای مشی نوینی گشت که در مباحث قبلی بدان پرداخته‌ایم. مشی نو کلاسیسیستی سرمایه داری با هدف نابودی هرگونه امکان اعتراض و امکان مقاومت توده‌ای شروع به تهاجمی وسیع به سطح زندگی توده‌ها نمود. همانگونه که دیالکتیک رشد و افول مبارزاتی حکم میکند، هر مبارزه‌ای که به هر علتی به شکست بیانجامد، راه را بر سرکوبی تمام عیار باز میگذارد. لذا بر این راستا اگر به سقوط بلوک شرق نگاه^(۲)

۱- همانانی که زمانی ما را بجرم ترور تسکیم یا هر ایسم دیگری به ضدیت با سوسیالیسم محکوم میکردند؛ هم امروز ما را متهم به رویا پردازی در مورد نظامی ناممکن میکنند! عجیب نیست؟

۲- شکست اعتصابات معدنچیان انگلیس هم تنها یک نمونه از این دست بود.

۳- مضمونی بغایت مهم در این نکته نهفته است. مصوبات کنگره‌های کمیتن بر این امر تاکید میکنند که حزب کمونیست و طبقه کارگر از مصاف قطعی در شرایطی که از تفوق قوا برخوردار نیست میباید احتراز کنند. تاکید کمیتن بر این امر از آنروست که همواره استراتژی سرمایه داری برآینست که طبقه کارگر را در میدانی که از دستی ضعیف تر برخوردار است به مصاف بکشاند. چرا که در نتیجه این شکست، قدرت سرکوبی وی بر مراتب بیشتر خواهد گشت. البته فراموش نکنیم که احزاب رفرمیست، از این اصل ساده به شیوای فرصت طلبانه استفاده کرده‌اند. کمیتن در عین تاکید بر این امر، ضروری میدانند که اگر عقب نشینی یا هر تاکتیک دیگری منجر به نفی علت غایی و استراتژیک مبارزاتی گردد، حتی اگر بقیمت نابودی ارگانتها و رسته‌هایی از ارتش پرولتاری نباید از مبارزه احتراز کند!

شده است. هر یک از کشورهای منطقه کانونی بر چیزی شده‌اند که سردمداران کلان-سرمایه‌ها آشوب و ناآرامی میخوانند. در خود ایران هم علیرغم سرکوب گسترده جنبش کارگری-توده‌ای بیوقفه در حال رشد بوده است. لذا تا آنجا که به طرح صورت مساله باز میگردد، شرایط عینی بنقد فراهم گشته است. اما همانگونه که هر جنگی، مبارزه طبقاتی نیز، اگر نتواند بنحوی متمرکز در سطحی ملی و جهانی پیش رود، و اگر نتواند بصورتی نقشه‌مند به اهداف بخود جابه عمل بپوشاند، سرنوشتی بجز شکست نخواهد داشت.

لذا بدین سیاق، پرسش آغازین در مورد توانایی قدرت گیری پرولتاریا بدل به پرسشی عملی تر میگردد: آیا پرولتاریا قادر به تشکیل سازمان هژمونیک ملی و جهانی خویش خواهد بود یا نه؟

تاریخ جنبش کمونیستی، نه تنها در ایران، بلکه در سرتاسر جهان آکنده از برهه های مقطع و گسته از هم بوده است. گویا فعالین انقلابی که در هر لحظه اقدام به کاری میکردند، نه نیاز به درکی تاریخی از وضعیت خود داشتند و نه نیاز به درکی مشخص و روشن از جایگاه جهانی خویش. و لذا در گام به گام حرکت با اشتباهاتی که دیگر از فرط تکرار به سرحد خیانت هم در میغلطید، لحظات تعیین کننده‌ای از سرنوشت جنبش را به هدر میدادند.

دوران کنونی از گسترده‌ای تاریخی و دستکم در دیدی عام همان وظایفی را پیش روی ما قرار میدهد که پیشاروی نسلهای پیش از ما نیز قرار داده بود. اما آیا شکل انجام این وظایف و یا حتی پروسه تشکیل حزب کارگری - انقلابی همان است که در دوره های پیش بود؟

وظایف و فعالیت کمونیستی

برای پاسخ به پرسش فوق مجدداً باید رئوس وضعیت جنبش کارگری را بررسی کنیم. اکثر اعتصابات و حرکات اخیر کارگری-توده‌ای، تنها حرکاتی نیستند ناشی از استیصال؛ بلکه عموماً با درک فرجه‌ای است که ناشی از عقب نشینی حاکمیت، و ناشی از بی اعتباری دولت ج.ا. در حفظ تعادل سیاسی موجود! بدین اعتبار روحیه‌ای که جابجا بر جنبش حاکم میگردد، خود را به شکل اعتراض و استفاده از اشکال فعال تر مبارزاتی (تظاهرات خیابانی، اشغال کارخانه، و...) آشکار میسازد. در مواردی نیز کارگران خواستار انتقال مدیریت کارخانه به خود کارگران بوده‌اند. مورد اعتراضات خیابانی و قیام های موضعی شهری نیز اکثراً در مناطق کارگری و مناطقی که بنوعی از ترکیب بالاتر کارگران و زحمتکشان برخوردارند، رخ داده است. توجه به این نکته لازم است که نه در سرکوبگری و نه در شدت اختناق سیاسی در ایران

هیچ تخفیفی داده نشده است. لذا اگر این حرکات رو به گسترش است؛ خود نشانگر جو جدیدی است که در مبارزات کارگری در حال رشد است. همانگونه که قبلاً هم گفتیم در برابر این گرایش به سوی انفجار هیئت حاکمه در صدد جابجایی کانونهای فشار برآمده است. بدینصورت که با قربانی کردن برخی امتیازات و ذخایر درازمدت خود سعی در مهار از یکسو و سعی در تشدید ارعاب از سویی دیگر برآمده است (در اینصورت در بخش تحلیل سیاسی بیشتر گفته ایم).

با اینحال هنوز این اعتراضات و حرکات از نقایص زیر رنج میرود: از یکسو نسبتاً پراکنده و موضعی و بی ارتباط مستقیم با یکدیگر هستند. و از سوی دیگر علیرغم "شدت برخورد" و درگیری که ناشی از سرکوبگری دستگاه حاکمه است، عموماً در حد اعتراضات مطالباتی و اشکال نسبتاً غیر مستقیم حرکت محدود مانده است. بعبارت دیگر، آنچه که جایش خالی است، وجود سازمان و شبکه‌ای از فعالین است که بتواند به این محدودیتهای ذاتی جنبشهای خودبخودی غلبه کند.

در شرایط کنونی که جنبش خود به ناتوانی و محدودیت حرکات موضعی و انفرادی پی میرود؛ امکان سراسری شدن آکسیون‌ها و امکان ساختن حزب و شبکه فعالین نه تنها نقشه‌ای انتزاعی نیست؛ بلکه برنامه‌ای است کاملاً عملی و بهنگام! حزب انقلابی در این معنا می‌باید حزب عمل انقلابی باشد. هیچ گروه و جریانی به بهانه کوچک بودن یا بی بهرگی از امکانات و... نمیتواند از وظایف لحظه کنونی چشم‌پوشد؛ وگرنه جایگاهی نخواهد داشت مگر در حاشیه ماندن.

برای روشن شدن متن فعالیتها می‌باید درکمان را از فعالیت کمونیستی و دینامیسم و چگونگی رشد مبارزات طبقاتی روشن تر سازیم. بگمان ما رشد عینی مبارزات طبقاتی را می‌باید بنحوی دوگانه (مضاعف) ترسیم کرد:

الف- فرآیندی از کشمکشهای برهه‌ای که عمدتاً بصورت واکنشی بودن مبارزات کارگرچی خصلت نمایی میگردد، و ب- روندی از فرآیندی مولکولی که در بطن روند «الف» رشد یافته و بسوی مبارزه‌ای همگانی و مستقیم میل میکند. این دو روند رشد آرام و رشد انفجاری توسط گرایشات پراگماتیست و ادراکات مکانیکی تا حد نوعی فوریت و بی میانجیگری جزئی بصورت مراحل متوالی و قاطعاً متفاوت تقلیل داده میشود. نمونه بارز این را در جریانات انقلابی بصورت فعالیت می‌یابیم که گمان میرود، آمادگی و سازمان طبقه کارگر امری است که به بنحوی مجزا و منزوی از مبارزه بواقع موجود میتواند پیش رود و تنها زمانی که بحران انقلابی به مراحل نهایی تعیین خود رسید، میتوان وارد عمل مستقیم گشت.

اما بهر رو از دیدگاه م-ل، این دو روند روندهایی

هستند موازی و با رابطه‌ای دیالکتیکی، یعنی در دل روند «الف» عوامل روند «ب» شکل میگیرند. و لاجرم بخشی از طبقه در هر صورت قادر به کسب چنان آگاهی‌ای است که بتواند نماینده میل به نقطه بحرانی باشد. نقش پیشگام انقلابی طبقه کارگر در این نکته نهفته است که بتواند بر رشد ناموزون آگاهی سیاسی (مبارزات تشویریک - سیاسی) و بالطبع رشد ناموزون مبارزاتی (مبارزات سیاسی و سازماندهی) غلبه کند. و در این راستاست که اهمیت تبلیغ و ترویج سیاسی و ترکیب دو روند پیش گفته روشن میگردد. فعال کمونیست و حزب نه تنها در روز نهایی بلکه در روزان آرام نیز باید همراه توده‌ها باشد. هیچ مبارزه‌ای بدان اندازه بی اهمیت نیست که قابل چشم پوشی و اغماض باشد. همانگونه که در بخش تحلیل سیاسی نیز گفتیم، روند رشد مبارزات به سمت نقاط تعیین کننده میل میکند. و بر اساس مباحث فوق نتیجه زیر را میتوان گرفت: آگاهی‌گری سیاسی و سازماندهی حزبی برخلاف دورانیهای آرام، تنها با تدارک و سنگینی در جهت اعتصاب سراسری و بالطبع قیام مسلحانه امکانپذیر است. و هر جریانی که قادر به درک این مضمون مرکزی نباشد، بنوعی در برابر روند رشد آتی به کناری رانده خواهد شد.

دقت کنیم که مساله فوق نه یک پیش نگری، بلکه مضمونی است برای سبانی عملی. بعبارت دیگر، اعتصاب عمومی یا قیام مسلحانه، اقدامی است توده‌ای و آگاهانه، لذا نیازمند تدارک! بهیچرو بارانی نیست که از آسمان بیارد، و یا فاجعه‌ای که نازل شود!! نمیتوان انتظارش را کشید، بلکه باید تدارکش دید. اگر ما بر بحرانی بودن شرایط تکیه میکنیم، از آنروست که بر امکان تحقق عملی و فعلی چنین روندی تاکید کرده باشیم. و گرنه همچون هر اقدام گسترده سیاسی، اگر رهبری این اقدام در دستان طبقه کارگر نباشد، خواه ناخواه در دست معارزش قرار خواهد گرفت.

اعتصاب سراسری جمع جبری و نتیجه رشد تدریجی مبارزات مطالباتی نیست. فی‌النفسه اعتصاب سراسری بمجرد طرح خویش که در بستر بحرانی عمومی رخ میدهد؛ مساله قدرت سیاسی را پیش میکشد. اعتصاب سراسری شعاری نیست که همواره باید تکرار کرد، تا روزی که ساعتش برسد. در شرایط معینی ممکن میگردد، و اگر به نتیجه نرسد؛ شرایط را به ضد خود میتواند متحول سازد! در اینجا لازم است اشاره‌ای به خطایی رایج در جنبش چپ بکنیم. بر طبق آموزه‌های سوسیال-رفرمیستی انترناسیونال دوم، که بعدترها توسط استالین و متاخرانش در سطح جهان به سطح مکتب مسلط یا پشتوانه حمایت دولتی ارتقا یافت؛ مبارزات کارگری و توده‌ای تنها مبارزاتی هستند برای تامین مطالباتی، و خود روند انکشاف و رشد

در باره وضعیت سیاسی بریتانیا

پیتر تَف

بخش اول مصاحبه زیر در «کارگر سوسیالیست» شماره ۳۰ منتشر گردید. در اینجا توجه شما را به دومین بخش آن جلب می‌کنیم.

س: تکیه کارگران انگلیس بر اتحادیه‌های کارگری در جهت رسیدن به اهداف خود تا چه حد است؟

ج: شکی نیست که هسته اصلی کارگران پیشرو در انگلیس اتحادیه‌ها را به مثابه ابزاری حیاتی برای پیشبرد مبارزه روزمره طبقه کارگر، نه تنها در محل‌های کار، بلکه حول دیگر سیاستهای اجتماعی دولت، همچون حقوق بازنشستگی، مسکن و غیره می‌دانند. اتحادیه‌ها در انگلستان تاریخاً از قدرت زیادی برخوردار بوده‌اند. بویژه در مقایسه با دیگر کشورهای اروپای غربی مثل فرانسه که در حال حاضر تنها ۸٪ جمعیت شاغل در اتحادیه‌ها سازمان یافته‌اند. در انگلستان در اواخر دهه هفتاد و در طول دهه هشتاد ۵۵٪ جمعیت شاغل عضو اتحادیه‌ها بودند. در بلژیک این رقم ۷۰ تا ۸۰ درصد بود؛ و در سوئد این رقم در مقطعی حتی به ۹۰٪ هم رسید. این مسئله نمایانگر قدرت اتحادیه‌ها در برخی از کشورهای اروپایی است. در انگلستان در حال حاضر تعداد اعضا شاغلین در اتحادیه‌های کارگری بسیار پایین آمده و همانطور که اشاره کردم به ۵۵ درصد رسیده است.

دلایل متعددی برای این مسئله وجود دارد. از یک سو، طبقه حاکم به وحشت آمده از قدرت اتحادیه‌های کارگری در انگلیس، بویژه در طول مبارزات معدنچیان در سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۴، تصمیم گرفت از طریق دولت تاجر، که در ۱۹۷۹ به قدرت رسید، به داغان کردن قدرت کارگران در اتحادیه‌ها کمر بند. و این را عمدتاً با حمله به آن بخشی که به عنوان پر قدرت‌ترین بخش کارگران (کارگران معدن‌ها) می‌شناخت، آغاز کرد. در آن مقطع ۲۰۰ هزار کارگر در معادن زغال سنگ به کار مشغول بودند. در همینجا باید بگویم که بورژوازی انگلیس بدون همکاری و همسویی رهبری دست‌راستی اتحادیه‌ها هرگز موفق به شکست دادن کارگران زغال سنگ نمی‌شد. باید در نظر داشت که کارگران رادیکال در اتحادیه‌های کارگری تنها تهدیدی برای طبقات حاکم و احزاب آنان به شمار نمی‌آیند، بلکه آنان همچنین تهدیدی برای مدافعان

بحرانهای سیاسی امکان گذر حزب سیاسی وی را به هر شکلی به قدرت فراهم خواهد ساخت! لذا نقش حزب تنها بصورت مذاکره و یا نماینده طبقه در جامعه سیاسی موجود خلاصه می‌شود. و در صورتیکه چنین امکان دمکراتیک سیاسی نیز موجود نباشد، نقش حزب محدود به مداخله و شرکت در استلافات و اتحادیهایی است از اپوزیسیون! این دیدگاه حتی در برخورد به اعتصابات و آکسیونهای کارگری و توده‌ای، آنها را تنها بصورت واقعه‌ای میانگارد، و نه میدانی برای مداخله و آموزش و سازماندهی. شاید این روایت از جریانات سیاسی کمی مبالغه‌آمیز بنظر آید. اما اگر کمی دقت کنیم، خواهیم دید که جوهره برخورد اکثر جریانات موسوم به چپ، در همین برداشت ساده خلاصه می‌شود. در اینباره در نوشتجات دیگری بیشتر توضیح خواهیم داد.

برخورد اکثر جریانات سیاسی چپ به اعتصابات و حتی اعتصاب سراسری، تنها به قدرت اقتصادی آن خلاصه می‌شود. بدینصورت که گویا اعتصاب سراسری تنها بدین دلیل لازمست که امکان فلج گشتن قدرت حاکم را فراهم می‌سازد و نه بمثابه مکتب و میدانی که طبقه کارگر را برای تسخیر قدرت سیاسی آماده سازد. لذا اعتصاب همانگونه که احزاب رقیب بورژوازی می‌انگارند، تنها اهرم فشاری است بر حاکمیت سیاسی موجود. اما از دیدگاهی لنینی، آکسیونهای کارگری و توده‌ای یکی از نبردهایی است که جنگ بزرگ طبقاتی را می‌سازد. لذا اهمیتی مرکزی در تدارک سازمان سیاسی پرولتری می‌یابد.

آنچه که در تصویر کنونی جامعه ما در شرف شکل گرفتن است، از سویی با تبلیغ توهّمات رفرمیستی و دمکراتیک از جانب احزاب بورژوازی مخدوش می‌گردد؛ و از سویی دیگر با تعلل و اپورتونیسم حاکم بر چپ کنونی، امکان حکومت کارگری را بزیرو سؤال می‌برد. چگونه میتوان از کسانی که اطمینان و اعتمادی به پیروزی ندارند، انتظار اقدامی انقلابی داشت. اینان پیش از ورود به درگیری مبارزه را باخته‌اند. و این در حالیکه جنبش کارگری نه تنها در ایران، بلکه در گستره‌ای جهانی اقداماتی متهورانه را انجام می‌دهد، که در زمانی قبل تر تنها در رویای فعالین متصور بود. همانگونه که در بخش تحلیل سیاسی نیز گفتیم، اوضاع به هیچ‌رو روندی از انکشاف آرام را طی نمی‌کند. خواه ناخواه ما وارد دورانی از جنگها، جنگهای داخلی، انقلابات و ضد انقلابات گشته‌ایم. مساله بنیادی در این موضوع خلاصه می‌شود که کدامین نیرو قادر به کسب ابتکار در این نبرد ناگزیر خواهد بود.

اکبر ۱۹۹۵

سرمایه‌داری در رهبری اتحادیه‌های کارگری هستند. از سوی دیگر، در جنبش کارگری ما نمی‌توانیم در صورت هرگونه اعتصابی رهبران را به باد انتقاد بگیریم. ما باید بررسی کنیم بینیم آن تاکتیکی‌هایی را که از همه بهتر در راستای مطالبات کارگران عمل می‌کنند، به هر چه متمرکز کردن جنبش آنان می‌انجامد، توانایی، قدرت و اعتماد به نفس آنان را افزایش می‌دهد، انتخاب کنیم و به پیش ببریم.

اگر رادیکالیزم کارگران به اهداف خود برسد موقعیت تمام این رهبران در خطر قرار خواهد گرفت. به این دلیل است که بورژوازی تمام تلاش خود برای به شکست کشاندن اعتصاب معدنچیان در سالهای ۸۴ و ۸۵ را بکار گرفت. البته بورژوازی انگلیس کاملاً موفق به شکست آنها نشد، اما بخشاً به اهداف خود رسید. از طریق شکست دادن اعتصاب کارگران روزنامه «تایمز» و کارگران چاپخانه‌ها در آن مقطع در واقع پشت معدنچیان خالی شد. با تصویب یازده لایحه ضد اتحادیه‌ای اکنون انگلیس دارای سخت‌ترین قوانین ضد اتحادیه‌ای در میان کشورهای صنعتی دنیا است.

این قوانین، روی کاغذ، قدرت دیکتاتورگونه‌ای را بدست کارفرمایان و سرمایه‌داران داده است. اکنون در اتحادیه‌های کارگری در انگلیس، نه تنها برای اعتصاب کردن بایستی از همه کارگران رأی‌گیری شود، بلکه حتی برای انجام این رأی‌گیری باید رأی‌گیری دیگری صورت گیرد. تمام این موانع برای جلوگیری از اعتصابات کارگری ایجاد شده‌اند. این موانع به اضافه بهبودی اقتصادی کاذبی که در طول دهه ۸۰ در انگلیس صورت گرفت و گردش هر چه بیشتر رهبران اتحادیه‌ها و حزب کارگر به طرف راست، تأثیرات خود بر جنبش کارگری را گذاشت. اما اشتباه خواهد بود که از این وضعیت چنین نتیجه بگیریم که پس بنابراین اتحادیه‌ها ضعیف هستند و نیروی مقاومت خود را از دست داده‌اند. و

نمی‌توانند به شکل قابل ملاحظه‌ای در دوره آتی گسترش یابند. زمینه برای گسترش مبارزات اتحادیه‌ای در دوره آتی مبارزه در انگلستان آماده گردیده است. اقشار متعددی از کارگران به فقر و فلاکت کشانده شده‌اند. این شامل نه تنها ۴ میلیون بیکار و آنهایی که (از هر ۶ نفر جمعیت یک نفر) از طریق کمک هزینه بیکاری امرار معاش می‌کنند، بلکه میلیونها شاغل کم درآمد می‌شود. اگر حزب کارگر در آینده به قدرت برسد، همین مسئله شاغلین کم درآمد به یکی از اصلی‌ترین مسائل مبارزاتی کارگران تبدیل خواهد شد و ما شاهد تکرار آنچه در اواخر قرن نوزدهم اتفاق افتاد، البته در بُعد گسترده‌تری، خواهیم بود. یعنی، شکوفایی و گسترش اتحادیه‌های جدید. بدیهی‌ست که اکثر اعضا و فعالین این اتحادیه‌های جدید کارگرانی خواهند بود که علیرغم شاغل بودن، اما بدلیل درآمد پایین، مدام روی خط فقر زندگی کرده

و مورد استثمار شدید قرار می‌گیرند. به این دلیل است که ما (میلیتانت) از هم‌اکنون به مطرح کردن و زنده نگه داشتن این مسئله در سرلوحه مبارزات جاری کارگران در اتحادیه‌های کارگری اقدام کرده‌ایم.

بنابراین با توجه به مسائل فوق باید گفت که بله، اتحادیه‌های کارگری در انگلیس تضعیف شده‌اند اما از بین نرفته‌اند، بنیاد آنها همچنان استوار باقی مانده است. مشاهده رابطه بین نیروی کارگران و نیروی سرمایه‌داران همچنان حاکی از وجود توازن قوایی به نفع طبقه کارگر است. طبقه کارگر انگلیس مثل آدم قوی هیکلی است که دست و پایش توسط آدم‌های خیلی کوچک با طناب بسته شده. این آدم قوی هیکل روزی بلند شده و بر پاهایش می‌ایستد. وقتی این کار صورت گرفت، مشاهده خواهید کرد که با چه سرعتی تمام ایده‌های رادیکال و انقلابی‌ای که از سوی کارگران پیشرو در طی سالهای اخیر مطرح شده به جنبش راه پیدا می‌کنند.

س: در صحبت‌های فوق به اعتصاب معدنچیان انگلیس اشاره کردید. چه درس‌هایی از آخرین اعتصاب آنها می‌توان گرفت و نقش رهبری «یوژن آرثور اسکارگیل» را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: اعتصاب ۸۵-۱۹۸۴ معدنچیان انگلیس را می‌توان به عنوان بزرگترین اعتصاب کارگری، از مقطع اعتصاب عمومی ۱۹۲۶ در این کشور تاکنون، به حساب آورد. همانطور که قبلاً اشاره کردم، طبقه حاکم انگلیس تمام قوای خود را برای شکست دادن آنچه ما کارگران «گارد جنبش کارگری»

می‌نامیم، بسیج کرد. مثل گردان گارد در ارتش انگلیس که در صدر این ارتش قرار دارد، معدنچیان هم برای ما در جنبش کارگری در صدر مبارزات قرار داشتند. آنچه آنان بدست آوردند سرمشق مبارزاتی تمام اشرار کارگری دیگر شد. بنابراین طبقه حاکم مشخصاً به شکست دادن معدنچیان کمر بست. و این کار را از طریق اتبار ساختن زغال سنگ آغاز کرد. طبقه حاکم از اعتصاب ۷۴-۱۹۷۲ معدنچیان درس‌هایی آموخته بود. فراموش نکنیم که معدنچیان در آن مقطع دولت محافظه‌کار وقت را از اریکه قدرت پایین آوردند و باعث به قدرت رسیدن «حزب کارگر» شدند.

این مسئله برای همیشه در ذهن طبقه حاکم این کشور باقی ماند و در نهایت «تاچر» را انتخاب کردند. نقش تاچر این بود که مبارزات معدنچیان را به شکست بکشاند، سطح معیشت کارگران را به پایین‌ترین سطح آن برساند و سود سرمایه‌داران بزرگ را افزایش دهد. و تا اندازه زیادی هم موفق به انجام این کار شد. آرثور اسکارگیل بخوبی از وجود اتبار عظیم ذخیره زغال سنگ خبر داشت. به علاوه

مقدار زیادی زغال سنگ ارزان هم از لهستان و کشورهای دیگر خریداری شده بود. و او همچنین می‌دانست که دولت معدنهایی که از سود کمتری برخوردار بودند را تعطیل می‌کند و باعث اعتصاب کارگران خواهد شد. البته کارگران راه دیگری نداشتند. مبارزه طبقاتی مثل میدان جنگ است. بعضی موقع‌ها نباید این میدان را بدون انجام جنگی ترک کرد. حتی اگر تمام عوامل بر علیه شما عمل کنند و احتمال زیاد شکست هم وجود داشته باشد، با این وجود باید به میدان رفت و حداقل سنت مبارزجویی را حفظ کرد. برای مثال در ۱۹۳۶ کارگران در اسپانیا علیه «فرانکو» جنگیدند. آنها فاشیزم را از میدان بدر کردند. متأسفانه رهبری احزاب کمونیست و سوسیالیست خیانت کردند و «فرانکو» توانست، تنها از طریق جنگ داخلی، پیروز شود. اما کارگران یک سنت مبارزاتی سوسیالیستی را بر جای گذاشتند. در نتیجه وقتی «فرانکو» سرنگون شد این احزاب توانستند دوباره سر بلند کنند. از سوی دیگر در آلمان، کشوری که هیتلر توانست به قدرت برسد، بدون اینکه یک شیشه شکسته شود، و این در حالی بود که ۳ میلیون کارگر مسلح در آلمان وجود داشت، حزب کمونیست از میان رفته هرگز نتوانست دوباره قد علم کند.

من مخالف ماجراجویی هستم، اعتقاد دارم جایی که می‌توان به شکلی سازمانیافته عقب‌نشینی کرد ادامه جنگ بیهوده خواهد بود. اما این تجارب به ما می‌آموزد که در مقطعی باید به جنگ ادامه داد، حتی اگر چشم‌انداز شکست مسجل باشد. اما این در مورد مسئله معدنچیان صدق نمی‌کند. در اینجا ما با «اگر»‌های زیادی مواجه هستیم. مثلاً، علیرغم اتبار ذخیره زغال سنگ، اگر کارگران بنادر به پشتیبانی از معدنچیان برمی‌خاستند و یا مهندسين مشاور در معادن، که خود به نفع اعتصاب رأی داده بودند، و یا کارگران شرکت برق و «اگر»‌های دیگر. اما مهمترین «اگر» این است که، اگر رهبری رادیکالی، مثل رهبری معدنچیان در این اتحادیه‌ها وجود داشت نتیجه اعتصاب معدنچیان چیز دیگری می‌شد. اما در نهایت ترکیبی از عوامل مختلف یعنی، وحشت کارفرمایان، وحشت جناح‌های دست راستی، چه در دولت و چه در اتحادیه‌های کارگری، و مصمم بودن دولت در شکستن مبارزات کارگری بود که به شکست معدنچیان انجامید.

ما به نوبه خود درس‌هایی از این اعتصاب گرفته و به موفقیت‌هایی در رابطه با نظراتمان در طول آن رسیدیم. پانصد تن از معدنچیان در طول این اعتصاب به ما پیوستند. ما در تمام مناطق معدنچیان مقرهایی بر پا کردیم. هزاران پوند از طرق گوناگون برای کمک به آنها جمع‌آوری کردیم.

آرثور اسکارگیل را ما به عنوان رادیکال‌ترین رهبر چپ در اتحادیه‌های کارگری می‌دانیم. حتی در

شرایط کنونی، یعنی، پس از انشعاب در این اتحادیه و از میان رفتن بخش زیادی از کل آن. اما او در طول اعتصاب دچار خطاهای تاکتیکی‌ای شد. برای مثال، در مارس ۱۹۸۴ هشاد درصد از معدنچیان به اعتصاب رأی داده بودند. بورژوازی انگلیس بلافاصله آن را غیر دمکراتیک خواند، زیرا می‌گفتند که در مورد این اعتصاب رأی‌گیری نشده است. ما در آن مقطع می‌گفتیم که معدنچیان با ابزار این خواسته خود پاسخ بورژوازی انگلیس را داده‌اند، اما برای خنثی کردن تبلیغات مسموم آن باید رأی‌گیری هم بکنیم. آرثور اسکارگیل زیر بار این حرف ترفت. اگر او و بقیه رهبری معدنچیان تن به رأی‌گیری میدادند، زیر پای بورژوازی و جناح‌های دست راستی در دولت و اتحادیه‌ها خالی می‌شد. در واقع یکی از رهبران اتحادیه شرکت‌های برق اعلام کرده بود که اگر رأی‌گیری صورت می‌گرفت من حتماً اعضای اتحادیه خود را به اعتصاب و پشتیبانی از معدنچیان فرا می‌خواندم. حالا این رهبر اتحادیه اینکار را می‌کرد و یا نه، از جنبه تبلیغی بسیاری بنفع معدنچیان می‌شد.

بهرحال مبارزه معدنچیان موفق به برقراری سنت مبارزاتی‌ای شد که در آینده توسط نسل جدید بکار گرفته خواهد شد. این شکست به مراتب از تسلیم شدن، بدون هیچگونه مبارزه‌ای، به «تاچر» بهتر بود. همین کار را ما در سال ۱۹۸۵ در «لیورپول» انجام دادیم. در رابطه با قطع کمک هزینه‌های اجتماعی از طرف دولت به مبارزه‌ای گسترده دست زدیم. پس از کنار کشیدن جناح راست در شورای شهر لیورپول ما کاملاً به این مسئله که در انزوا قرار گرفته و امکان پیروزی نداریم، واقف بودیم. اما با این وجود تصمیم گرفتیم که به مبارزه ادامه دهیم و سنت مبارزه‌گری را بر جای گذاریم. ما در مقطع دیگری از همین نیرویی که حول مبارزه در لیورپول سازمان داده بودیم استفاده کرده و مبارزه علیه مالیات (Poll Tax) را آغاز کردیم که به جمع شدن بساط «مارگارت تاچر» رهبر حزب محافظه‌کار و نخست وزیر وقت، منجر شد. در طول این مبارزه ۲۲۰ نفر از کارگران و ۳۰ نفر از اعضا میلیتانت به زندان افتادند. یکی از نمایندگان میلیتانت در پارلمان به دلیل عدم پرداخت این مالیات به زندان افتاد. در شرایطی که ۱۸ میلیون کارگر از پرداخت این مالیات سر باز می‌زدند ما نمی‌توانستیم مبارزه را رها کنیم. تمام ابرو و حیثیت مارکسیزم در گرو تداوم این مبارزه قرار داشت. در صورت رها کردن مبارزه علیه این مالیات، کارگران حق داشتند به ما بگویند که فرقی بین شما و دیگر چپی‌هایی که تنها حرف می‌زنند اما موقعی که وقت عمل می‌شود میدان را خالی می‌کنند، نیست.

س: ارزیابی شما از «حزب کارگر انگلیس» تحت رهبری جدید (تونی بلر Tony Blair) چیست؟ آیا

تفاوتی بین این حزب با حزب محافظه کار و یا حزب لیبرال دمکرات وجود دارد؟

ج: اجازه بدهید سؤال دوم شما را اول پاسخ بدهم. در گذشته تفاوت‌هایی وجود داشت. حزب محافظه کار به عنوان موفق‌ترین حزب بورژوازی مدافع منافع سرمایه‌داران در اروپا بوده و هست. اما ما فکر می‌کنیم که در اواخر این دهه تغییرات اساسی‌ای در این حزب وقوع بپیوندد. بطور مشخص پس از انتخابات عمومی آینده. سرنوشت مشابهی با سرنوشت حزب لیبرال دمکرات ژاپن و شاید کریستین دمکراتها در ایتالیا، خواهد داشت. این حزب علیرغم طبیعت ذاتی خود که همانا دفاع از منافع سرمایه‌داران است، موفق گردیده که بخشهایی از خرده‌بورژوازی (مغازه‌داران کوچک، مدیران، تکنیسینها و غیره) و لایه‌ای از کارگران ماهر و شاغل را همراه خود کند. فراموش نکنیم که در گذشته ۱/۳ اعضا اتحادیه‌ها به این حزب رأی داده‌اند. و برای این مسئله دلیل عینی‌ای وجود داشت. این حزب موفق شده بود برای این لایه از طبقه کارگر رفاهی نسبی و مداوم ایجاد کند. لایه‌ای از اشرافیت کارگری در طبقه کارگر ایجاد کرده بود. امروز دیگر از آن لایه خبری نیست. و این حزب در حال سقوط است. قبلاً تحت رهبری «تاچر» و اکنون تحت رهبری «جان میجر». تعداد اعضا آن کمتر از حزب کارگر است. متوسط سن اعضا آن بالای ۶۳ سال است. با یک شکست انتخاباتی در آینده مواجه است. حتی سرنوشتی همچون حزب محافظه کار کانادا که در انتخابات دو سال پیش دو کرسی پارلمانی بدست نیاورد، می‌تواند در انتظار آن باشد. ممکن است دقیقاً مثل آنجا نشود اما مطمئناً تعداد زیادی از کرسی‌های پارلمانی خود را از دست خواهند داد. اما با این وجود به عنوان اصلی‌ترین حزب بورژوازی (مدافع سرمایه داری) در انگلیس باقی خواهد ماند. بانک‌ها و شرکت‌های بیمه و غیره علیرغم اختلافات خود با این حزب در رابطه با مسائلی همچون اتحاد اروپا و غیره، اما، تاریخاً منافع کلی خود را در چارچوب آن جستجو کرده‌اند. حزب کارگر اما، در ابتدا، هم بدنه و هم رهبری آن از اقشار کارگر تشکیل شده بود. اما اکنون با سرعت بی‌سابقه‌ای بطرف تبدیل شدن به حزبی دارای پایه وسیع خرده‌بورژوازی و حتی بورژوازی، حرکت می‌کند. اکنون بین رهبری این دو حزب هیچگونه تفاوتی دیده نمی‌شود. در مقطعی که «نیل کیناک» رهبر این حزب بود ما مورد حمله او قرار گرفتیم. پس از آن رهبر دیگر این حزب «جان اسمیت» حمله خود به ما و چپ در این حزب را ادامه داد. اما او هرگز جرأت دست زدن به ماده ۴ اساسنامه حزب را نداشت. چونکه او بخوبی می‌دانست که باعث بوجود آمدن بسیاری از مسائل می‌شد. «تونی بلر»

رهبر فعلی حزب کارگر یک فرد بورژوا شده است که آمده حزب را به صورتی شکل دهد که در پائین آن طبقه کارگر و در بالای آن اقشار بورژوازی قرار دارند. ترکیبی بسیار عجیب اما واقعیت است. این آن ترکیبی است که لنین آن را حزب بورژوا کارگری خواند. «مارگارت تاچر» در مقطعی به همین مسئله اشاره کرد. او می‌گفت ما باید در انگلیس چیزی را درست کنیم که در آمریکا وجود دارد. یعنی یک حزب بورژوا در طرف چپ و یک حزب بورژوازی دیگر در طرف راست. هرگاه هرکدام از اینها اعتبار خود را از دست داد دیگری وظایف آن را ادامه می‌دهد. رهبری جدید حزب کارگر می‌خواهد چنین چیزی را ایجاد کند. چیزی مثل حزب دمکرات در آمریکا. اینکار را از طریق فاصله گرفتن از اتحادیه‌ها، رها کردن ادعای سوسیالیسم و انتخاب دستورالعملی در مورد مسائل اقتصادی و اجتماعی‌ای که فرق چندانی با چپ حزب محافظه کار ندارد، انجام می‌دهد.

در واقع در بعضی موارد مثل خصوصی کردن خطوط راه‌آهن حزب لیبرال دمکرات صریحاً اعلام کرده که در صورت خصوصی شدن راه‌آهن طرفدار دوباره ملی کردن آن است اما رهبری حزب کارگر می‌گوید که فعلاً در این مورد مطمئن نیست. در بسیاری از موارد حزب لیبرال دمکرات در طرف چپ سیاست‌های حزب کارگر قرار گرفته است. چرا حزب لیبرال دمکرات در حال حاضر به مدافع چنین سیاست‌هایی تبدیل شده؟ برای اینکه ما اکنون شاهد رادیکالیزه شدن بخش وسیعی از اقشار متوسط در انگلیس هستیم. اقشاری که پایه اجتماعی این حزب را تشکیل می‌دهند. و این رهبری به دنبال هرچه گسترده‌تر کردن این پایه اجتماعی خود است. اما در نهایت این حزب چیزی بجز یک حزب مدافع سرمایه‌داری نیست. این حزب با ماسک لیبرال و دمکرات به جنگ طبقه کارگر آمده و در این راستا به جناح‌های دست راستی حزب محافظه کار بیشتر نزدیک است.

بنابراین در واقع آنچه در انگلیستان داریم سه تا حزب مدافع سرمایه‌داری است. و پس از گذشت صد سال برای اولین بار طبقه کارگر انگلیس بدون حزب سیاسی و اصلی خود باقی مانده است. و ما اکنون می‌گوییم که اگر رهبری فعلی حزب کارگر در اهداف خود پیروز گردد، یعنی روند بورژواکردن این حزب را به پایان برساند در آن شرایط باید به ایجاد یک حزب توده‌ای سوسیالیست، و نه یک حزب کارگر دیگر، اقدام کرد. واژه کارگر، بویژه با روی کار آمدن این حزب، تا حدود زیادی بی‌اعتبار می‌گردد. بنابراین باید به فکر مطرح کردن مسئله ایجاد یک حزب سوسیالیستی بود.

دیگر احزاب و جریانات سیاسی در انگلیس بیان دارد؟

ج: بین تمام جریاناتی که خود را مارکسیست و انقلابیون تروتسکیست می‌دانند تنها روی دو جریان، «حزب کارگران سوسیالیست» (SWP) و «میلیتانت» می‌توان حساب کرد. بقیه جریانات هستند که به نظر من هیچ نقش اساسی‌ای در جنبش طبقه کارگر ایفا نمی‌کنند. اینها عمدتاً بر پایه دانشجویان رادیکالیزه شده عمل می‌کنند که به خودی خود چیز بدی نیست، تنها اگر این رادیکالیزم در خدمت طبقه کارگر قرار گیرد و از مبارزات این طبقه آموخته‌هایی بدست آید. مارکسیسم تنها یک سری داده‌ها نیست که شما به میان طبقه کارگر ببرید. بلکه، باید از مبارزات این طبقه بسیار آموخت. میلیتانت جریانی است متعلق به انقلابیون سرسخت و بی‌گیر، همانطور که مارکس و انگلس و لنین بودند، اما هیچگونه وجه مشترکی با سکتاریزم ندارد. سکت و یا سکتاریست بودن ربطی به تعداد افراد فعال در یک جریان سیاسی ندارد. جریانی با صدها هزار نفر فعال می‌تواند به راحتی به یک سکت تبدیل گردد. برای مثال حزب کمونیست در آلمان خود مسبب به قدرت رسیدن هیتلر شد. این حزب دارای ۳ میلیون عضو بود. اما در نهایت به خاکستر تبدیل شد. چرا؟ برای اینکه در شرایطی که هیتلر داشت به قدرت می‌رسید و قصد از میان بردن تمام سازمان‌های کارگری را داشت، بجای اینکه با احزاب مشابه حزب کارگر و سوسیال دمکرات انگلیس، در آلمان علیه هیتلر جبهه تشکیل دهد شروع به حمله کردن به آنها کرد و آنان را همچون فاشیست‌ها قلمداد کرد و در نتیجه شکاف عظیمی در طبقه کارگر آلمان ایجاد و شرایط را برای به قدرت رسیدن هیتلر آماده کرد.

امروز ما نمی‌توانیم چنین اشتباهی را تکرار کنیم. ما تا آنجایی که توانمان میرسد به برنامه خود صراحت داده و هر گونه بحثی در مورد مفاد مطالباتی کارگران را با آغوش باز می‌پذیریم و ما بلیسم نقطه نظرات خود را هم بیان کنیم. و این هیچگونه نقطه مشترکی با سکتاریزم ندارد. یعنی وقتی جریانی سعی می‌کند که جدا از تمام واقعیت‌های جنبش کارگری روی نظرات خود تأکید افراطی بکند.

باید نقاط مشترک کل توده طبقه کارگر و پیشرو این طبقه را شناخت و در روند خود مبارزه، و نه تنها از طریق سخنرانی‌ها و تبلیغ و ترویج، بلکه از طریق بدست آوردن تجربه، بهترین و پیشروترین عناصر طبقه کارگر را به عقاید خود جلب و اعتماد آنان را

۱- رجوع شود به پاورقی شماره ۱ در بخش اول این مصاحبه «کارگر سوسیالیست» شماره ۳۰.

س: ممکن است بطور خلاصه نظرتان را در مورد

بدست آورد. این جریان‌ها همه سکتاریست هستند. آنها تنها بالای گود نشسته‌اند و برای طبقه کارگر سخنرانی می‌کنند و نمی‌خواهند که در جنبش واقعی کارگران دخالت داشته باشند. آنها هیچگاه هیچ مبارزه‌ای را تا به آخر پیش نبرده‌اند. این‌ها همه در مورد اکثر جریانات کوچک بود.

در مورد «حزب کارگران سوسیالیست» SWP باید بگویم در حال حاضر تعداد اعضایش بیشتر از میلیتانت است. در طول دهه ۸۰ اینطور نبود، نیروی ما بمراتب بیشتر از آنها بود. در آن زمان آنها به ما مراجعه کرده و خواستار یکی شدن دو جریان شدند. ما هم اعلام کردیم که حاضریم روی این مسئله بحث کنیم. اما آنها برخورد بسیار سکتاریستی‌ای در رابطه با طبقه کارگر دارند و بویژه این برخورد خود را در رابطه با چپ نشان می‌دهند. آنها از هیچ کاندید انتخاباتی در طیف چپ دفاع نمی‌کنند، مگر اینکه کاندید خود آنها باشد. برای مثال، در حال حاضر در اتحادیه «همصدا» UNISON آنها حتی حاضر نیستند از کاندیدی که خود را کلاً در طیف چپ می‌داند و می‌خواهد در انتخابات آینده رهبری این اتحادیه شرکت کند، دفاع کنند. از انحرافات نظری این جریان که بگذریم، برخورد سکتاریستی آن به چپ و کل جنبش کارگری به شکل محسوس دیده می‌شود. آنها ادعای رهبری جنبشی را دارند که حاضر نیستند از آن دفاع کنند. وقتی مارکسیست‌ها در اقلیت هستند باید از هر طریقی که امکان دارد با هم همکاری کنند. به گفته مارکس ما جنبش آینده و حال هستیم. فایده داشتن یک برنامه خوب چیست؟ اگر نتوانیم آن را به زبان طبقه کارگر بیان کنیم و آن را به جنبش طبقاتی آنها پیوند بزنیم، اگر به برنامه خود ایمان داریم نباید از بردن آن به میان طبقه کارگر ابایی داشته باشیم. این کار را باید با اعتماد به نفس کامل انجام دهیم و مطمئن باشیم که طبقه کارگر آن را با وضعیت واقعی خود محک خواهد زد و در صورت درست بودن آن به مفاد آن جلب خواهد شد. ما وقتی در رابطه با مالیات (poll Tax) کمپینی راه انداختیم و گفتیم هیچکس نباید این مالیات را پرداخت کند. SWP کمپین ما را محکوم کرد. رهبر آنان «تونی کلیف» می‌گفت، این مثل این است که از کسی که سوار اتوبوس شده بخواهیم کرایه‌اش را پرداخت نکند. که حرف خیلی مسخره‌ای بود. مردم، در سطحی توده‌ای، به عدم اجرای دستورات یک دولت بورژوا کمر بسته بودند. این کمپین به شکست این دولت منجر شد.

البته در میان SWP عناصری هستند که روی نظراتی درست تأکید دارند و در آینده احتمال زیادی وجود دارد که انشعابی در این جریان صورت گیرد.

س: موقعیت میلیتانت را در صحنه سیاسی در

انگلیس چگونه توصیف می‌کنید؟ چه کمپین‌های دیگری را سازمان داده‌اید؟

ج: میلیتانت یک جریان مستقل مارکسیستی و انقلابی است. ما برای بدست آوردن رأی اکثریت و در رأس آن کارگران، مبارزه می‌کنیم. مبارزه طبقاتی واقعی انکارناپذیر است. این مبارزه در حال شدت یافتن است. نه بدلیل اینکه من می‌گویم و یا ما تبلیغ می‌کنیم، بلکه، بدلیل وضعیت عینی سرمایه‌داری. بحران اقتصادی و اجتماعی که امروز گریبان سرمایه‌داری را گرفته خود را در تمام شئون زندگی کارگران نمایان کرده و نتیجه آن شورش آنان علیه این نظام خواهد بود. امروز حتی سیاستمداران بورژوا هم نگرانی خود را از وقوع چنین چیزی ابراز کرده‌اند. شکاف بین فقر و ثروت در سرتاسر دنیا، بویژه در کشورهای در حال توسعه، عمیق‌تر گشته و به شبکه باروتی در این کشورها تبدیل گرده‌ایده است. امروز سیمایی از زندگی در این کشورها به وضوح خود را در کشورهای پیشرفته نیز نشان می‌دهد. در سیستم مسکن، گداهایی که در کنار خیابانها مشاهده می‌کنید و غیره. بنابراین مبارزه طبقاتی یک واقعیت است. اما چطور باید در آن شرکت کرد؟ قبل از تهاجم برای گرفتن سنگ‌های بیشتر، باید از آنچه بدست آورده‌ایم به خوبی دفاع کنیم. یعنی دفاع از سطح دستمزدها، ایمنی در محیط کار، و غیره. اینها آن چیزهایی هستند که در حال حاضر به شدت مورد حمله سرمایه‌داران قرار گرفته‌اند. امروز کارگران در کشورهای صنعتی غرب، همچون همکاران خود در کشورهای در حال توسعه، مجبورند تنها برای تأمین معیشت زندگی خود و خانواده خود به دنبال دو و یا چند شغل باشند.

از سوی دیگر باید بدنبال متحقق ساختن دیگر خواسته‌های کارگران بود. برای مثال، مبارزه برای گرفتن ۳۵ ساعت کار در هفته، و یا حتی ۳۰ ساعت کار در هفته، مبارزه برای افزایش دستمزدها، و غیره. تمام این‌ها مسائل اساسی برای بقای فیزیکی طبقه کارگر هستند و بخشی از برنامه ما را تشکیل می‌دهند. ما در گذشته، و اکنون، در اتحادیه‌های کارگری از طریق تشکیل بلوکی با دیگر جریانات چپ بدنبال بدیلی میلیتانت برای رهبری اتحادیه‌های کارگری بوده‌ایم. اما نمی‌توان تنها روی مبارزه در سطح کارگران در صنعت متمرکز شد. مسائل اجتماعی دیگری وجود دارند که باید برای و یا علیه، آنها مبارزه کرد. برای مثال، راسیسم.

ما موفق شدیم از طریق اتحاد عمل با جریانات دیگر، مبارزه خود علیه BNP (حزب ملی انگلیس) را پیش ببریم و این جریان فاشیستی را مجبور کنیم دفاتر خود را تعطیل کنند. من در این مورد با جریاناتی مثل «مبارزه کارگری» Lutte Ouvriere در فرانسه مخالفم که می‌گویند باید تنها در صنعت

متمرکز شد و در مبارزات دیگر شرکتی نداشت. مبارزه طبقاتی اشکال مختلفی به خود می‌گیرد. طبقه کارگر صنعتی کلید رسیدن به سوسیالیسم است. اما نباید دیگر بخش‌های جامعه را فراموش کرد. امروز حتی بخش‌های وسیعی از طبقات متوسط هم رادیکالیزه شده‌اند و در مبارزاتشان علیه وضعیت موجود دست کمی از کارگران ندارند. در سطح تئوریک می‌توان از حداقلی از قشر روشنفکر انتظار داشت که به سوسیالیسم و مارکسیسم روی بیاورند. ما باضافه روزنامه هفتگی خود که در آن به تبلیغ و ترویج می‌پردازیم، مجله تئوریک ماهانه هم انتشار می‌دهیم که خطابش به قشر پیشرو کارگری و قشر روشنفکران و دانشجویان انقلابی است. اگر از بس وجود آوردن آلترناتیو انقلاب سوسیالیستی و انتقال به سوسیالیسم صحبت می‌کنیم، باید آرای میلیونها کارگر و روشنفکر و دانشجو و دیگر اقشار جامعه را با خود داشته باشیم. نه در انزوا، چیزی بنام سوسیالیسم در یک کشور وجود خارجی نداشته و نخواهد داشت. باید این جامعه سوسیالیستی را با کمک دیگران در سرتاسر اروپا بسازیم. از سوی دیگر، انقلاب سوسیالیستی ممکن است در آسیا و یا آمریکای لاتین و یا آفریقا انجام گیرد. این انقلاب، با توجه به کیفیت و جمعیت طبقه کارگر در ایران، ممکن است در این کشور انجام گیرد. اگر طبقه کارگر ایران قدرت سیاسی را به دست گیرد و شوراهای خود را برقرار سازد (البته نه آنچه در شوروی انجام گرفت)، همین مسئله می‌تواند به زدن جرقه‌های دیگر، نه تنها در منطقه خاور میانه، بلکه حتی در اروپا بانهجامد.

بهر حال، کمپین‌های دیگر ما تأثیرات زیادی از خود باقی گذاشتند. ما علیه فاشیسم، که هنوز مسئله بسیار پراهمیتی در انگلیس است، کمپین «جوانان علیه راسیسم در اروپا» را سازمان دادیم که ۴۰ هزار نفر را در سطوح مختلف سازمان داده بود. تظاهراتی که در مرکز بروکسل (بلژیک) سازمان دادیم اتمام حجتی بود با تمام جریانات فاشیستی در اروپا. ■

ادامه دارد

تهیه و تنظیم: م. سهرابی



در حاشیه اعتصابات عمومی در فرانسه

دستجمعی بدون کنترل موجبات مقروض شدن خود و کسر بودجه صندوق بیمه‌های اجتماعی را فراهم آورده و اکنون خواستار پرداخت صورت حساب از جیب توده‌های کارگر است.

اما توده‌هایی که در چند سال اخیر با انجماد و حتی کاهش دستمزدها، افزایش حقیقی ساعات کار، بیکارسازی و بی‌مسکنی دست و پنجه نرم می‌کنند. بیش از این صبر نکرده برای دفاع از حقوق خود به مبارزه برخاسته‌اند.

از ۱۷ نوامبر دانشجویان نزدیک به ۸۰ دانشگاه و مؤسسات آموزش عالی به رهبری دو سندیکای دانشجویی UNEF-ID و UNEF یکی پس از دیگری بطور پیوسته دست به اعتصاب زده و خواهان تأمین بودجه‌ی لازم برای امکانات کمک آموزشی (تأسیسات و ابزار) و استخدام کادر دانشگاهی شده‌اند. روز ۳۰ نوامبر اعتصاب عمومی در سطح کشور سازمان داده شد. به دنبال اعتصاب راه آهن، اعتصاب منطقه‌ای شد. دانشجویان مصمم به ادامه‌ی اعتصاب تا کسب بودجه هستند. اعتصاب روز ۳۰ نوامبر را می‌توان پیروزی‌ای برای کارگران، کارکنان راه آهن، پست، مخابرات، گاز و برق و کارمندان اداری با دانشجویان دانست. مبلغ درخواستی بیش از ۲ میلیارد فرانک نیست، اما دولت حاضر به تأمین این بودجه نیست. شب ۲۹ نوامبر به دنبال سؤال خبرنگار تلویزیون از معاون ریاست کفترانس رؤسای دانشگاه‌های فرانسه، او اعتراف کرد که از ۳ سال پیش تا حالا مبلغ ۴ میلیارد فرانک به عنوان تنخواگردان در اختیار داشته‌اند ولی به عللی (که معلوم نیست) این مبلغ، بجای مصرف برای نیازهای دانشگاهی در بانکها و بازار بورس بکار گرفته شده است. در این برنامه تلویزیونی وزیر آموزش و پرورش و آموزش عالی حضور داشت و ظاهراً از این موضوع خبر داشت. ولی دانشجویان و مردم فرانسه برای اولین بار بود که این اعتراف را می‌شنیدند. باین مسئله باید کمک ۱۰۰ میلیارد فرانکی دولت به بانک: «کردی لیونه - Credit Lyaonnais» را افزود.

زنان در اعتراض به حملات کمابندها ضد سقط جنین، عدم امکانات کافی در بیمارستانها، حق کار و دستمزد برابر در روز ۲۵ نوامبر به تظاهرات توده‌ای کم نظیری دست زدند. طی این تظاهرات نسل جوان همراه و همدوش نسلی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ برای حق سقط جنین و ... پیروزمندانه جنگیده بود، در کنار هم اعتراضات خود را اعلام داشتند.

رانندگان و کارکنان SNCF راه آهن بین شهرهای فرانسه، راه آهن میان شهری RATP اتوبوسها، در

تأمین اجتماعی که شامل تمام سیستمهای بیمه‌های اجتماعی (بیمه درمانی، بیمه سالمندی، بیمه بازنشستگی و...) می‌شود، بعد از پایان جنگ جهانی دوم برقرار شد. در زمانیکه به علت عوامل ناشی از دوران چند ساله جنگ وضعیت سلامتی مردم از درجه‌ی پایینی برخوردار بود (میانگین طول عمر برای مردان و زنان به ترتیب ۴۵ و ۵۵ سال بود). در عوض سرمایه نسبتاً سالم ماند و آسیبی که موجودیت و یا سروری آنرا بمخاطره اندازد، تهدیدش نمی‌کرد. به علت خرابیهای ناشی از جنگ (جاده‌ها، راه آهن، پلها، ساختمانها، معادن زغال سنگ، تأسیسات گاز، برق و...) شرایط حرکت و انباشت ارزش اضافی ایجاب می‌کرد که دو باره سازی در دستور روز بورژوازی قرار گیرد. کمبود کارگر، کارفرمایان را مجبور به اندیشیدن در جهت استمرار هر چه طولانی‌تر سلامتی کارگران برای تحقق هر چه بیشتر سود خود، کرد. اما امروز بورژوازی برای حفظ و بالا بردن میزان ارزش اضافی خود و تغییر استراتژی چگونگی تحقق آن، حاضر به پرداخت سهمیه‌ی خود به نسبت ارزش اضافی انباشت شده، نیست. بورژوازی حاکم برای بیرون رفت از این وضعیت هر روز قوانین جدیدی را به توده‌ی کارگران و زحمتکشان تحمیل می‌کند. طرح قانونی جدید «ژاک شیراک» (رئیس جمهور) و «آلن ژوپه» (نخست وزیر) که با ۴۶۳ رأی موافق در مقابل ۸۷ رأی مخالف (کمونیستها و سوسیالیستها) و ۱۰ غایب در ۱۵ نوامبر به تصویب مجلس بورژواها رسیده را باید در این راستا بررسی نمود. قانون دو باره سازماندهی اداری و مالی بیمه‌های اجتماعی با کفزدن رئیس سندیکای کارفرمایان «ژان گاندوا» و شامپاین باز کردن در بورس پاریس مورد استقبال قرار گرفت.

هنوز ۶ ماه از انتخاب «ژاک شیراک» (از حزب گولیستها) در پست ریاست جمهوری نگذشته که دولت فرانسه با موجی از تظاهرات و اعتصابات گسترده روبرو است، دانشجویان، کارگران، کارمندان، زنان و حتی بخشی از پیشه‌وران کوچک، که اخیراً مرکز بیمه خود در مرکز شهر «بورودو» را به آتش کشیدند، همه یکی پس از دیگری وارد مبارزه شده‌اند. دولت شیراک با قولهای عوامفریبانه‌ی تغییر و بهبود وضعیت به نفع توده‌ها، کاستن فشار بیکاری، بی‌مسکنی و ... روی کار آمد.

اما با طرحهایی که به تصویب مجلس بورژواها تاکنون رسانده فشارهای مضاعف جدیدی بر توده کارگر و زحمتکش وارد می‌آورد. به این صورت که دولت به علت پیروی از سیاستهای پولی، حمایت از بخش‌های خصوصی، بورس و بیکارسازیهای



روز ۳۰ نوامبر وارد هفتمین روز اعتصاب خود شدند.

دولت «شیراک» به بهانه‌ی اینکه SNCF دارای ۱۷۰ میلیارد فرانک بدهی است، دستبرد به ضمانت کار، حق بازنشستگی ویژه، اخراج بخش بزرگی از کارکنان با حذف خطوط و ایستگاه‌های بین شهرکهای کوچک را در طرح خود گنجانده است. روز ۲۶ نوامبر دولت اعلام کرد که ۳۷ میلیارد فرانک کمک به SNCF را می‌پذیرد. اما اعتصاب‌کنندگان راه‌آهن فرانسه ۱۷۰ میلیارد فرانک را بدهی شرکت خود نمی‌دانند. زیرا که این مبلغ محصول پروژه قطارهای سریع‌السیر (TGV) است که دولت به عنوان طراح پروژه، کارفرما و مشارکت در مدیریت آن عمل کرده است. از طرف دیگر شرکت فرانسوی «آلستوم»، سازنده و مجری این پروژه، چندین برابر این مبلغ سود برده است. به علاوه تعدادی از بانکهای فرانسوی با نرخ ۸ درصد بهره بانکی سودهای هنگفتی از قبل این پروژه به جیب زده‌اند (همین بانکها برای تأسیس پروژه «والت دیسنی» در پاریس پولشان را با نرخ بهره ۵ درصد در اختیار آمریکانها گذاشتند). جالب اینکه با طرح آقای «ژوپه» درصد شرکت کارگران و کارکنان در تأمین کسر بودجه ۱۰ برابر بیش از کارفرمایان است. اعتصاب‌کنندگان راه‌آهن فرانسه تا تحقق خواستهای خود مصمم به ادامه اعتصابات هستند و روز اول دسامبر را روز اعتصاب دیگری اعلام کرده‌اند (این هشتمین روز از این سری اعتصابات محسوب می‌شود).

کارگران پس از دوره‌ای طولانی رکود مبارزاتی وارد صحنه اعتصابات نیرومندی شده‌اند. فراخوان اعتصاب روز ۲۴ نوامبر از طرف کنفدراسیون عمومی کارگران، CGT (نزدیک به حزب کمونیست - ۱۹۹۵ صدمین سال تأسیس آن بود) انعکاس وسیعی یافت و تقریباً تمام حمل و نقل شهری و بین شهری از طریق راه‌آهن را فلج کرد.

در این تظاهرات پایه‌های کارگری سایر سندیکاها و کارگران غیر متشکل نیز شرکت وسیع کردند. عدم شرکت رسمی رهبری دو سندیکای بزرگ دیگر (CFDT, FO) صرفاً باعث انزوای رهبری آنها گردید. رهبر CFDT خانم «نیکل نوتا» (نزدیک به جناح سازشکار حزب سوسیالیست) که در مجموع از طرحهای دولت، بجز بیمه‌های درمانی حمایت می‌کند، با اعتراض گسترده و خشن پایه‌های سندیکایی خود روبرو شده و مجبور به ترک صحنه تظاهرات روز ۲۴ نوامبر شد. پایه‌های کارگری FO (نیروی کارگری) با در دست داشتن شعارهای خود و مستقل از رهبری، وسیعاً در این تظاهرات ۲۴ نوامبر شرکت کردند. خانم «نوتا» دو روز بعد توضیح‌نامه‌ای برای تمام اعضای سندیکای خود فرستاد تا نکات «درک نشده» موضوع‌اش را روشن

کند. سندیکای FO پایه وسیعی در کارکنان دولتی دارد، دارای رهبری نزدیک به جناحهای راست بورژوازیست. این رهبری تحت تأثیر و فشار پایه‌های خود، مجبور به موضع‌گیری شدیدی علیه قانون جدید بیمه‌های اجتماعی دولت شد و فراخوان اعتصاب عمومی ۲۸ نوامبر را صادر و آن را سازماندهی کرد. قابل توجه است که، علیرغم روش و مساعی همیشگی رهبری سندیکاها در انشقاق و انفاق صفوف کارگران بطور مثال عدم یکپارچه‌گی در سازماندهی آکسیون همزمان و هم‌شکل، اما آگاهی و فشار پایه‌های سندیکایی، مبارزات روز ۲۴ نوامبر را به روز ۲۸ نوامبر پیوند زد. تحت همین فشار سندیکای CGT بطور بی‌سابقه‌ای اعلام کرد که از آکسیون اعتصاب سندیکای FO حمایت و در آن شرکت خواهد کرد. کارگران و زحمتکشان فرانسوی شاهد برگزاری این اعتصاب با شرکت سندیکاها FO, CGT و FSC (سندیکای معلمین) بودند. خبرنگار تلویزیون فرانسه از «مارک بلوندل» سؤال می‌کند: چگونه است که شما با CGT با هم اعتصاب و در تظاهرات شرکت می‌کنید؟ او پاسخ می‌دهد: در مجمع عمومی پایه‌ها رأی دادند و من اجرا می‌کنم!

دلایل خشم اعتصاب‌کنندگان را می‌توان چنین توضیح داد: که سازماندهی مالی و اداری سیستم بیمه‌های اجتماعی تاکنون هر ساله محصول نشست سه عنصر مذاکره یعنی، نمایندگان سندیکاها، کارگران و کارکنان از یک طرف، و نمایندگان صاحبان سرمایه و کارفرمایان از طرف دیگر، انجام می‌گرفت. اساس مذاکره، نیاز درمانی مردم بود که به نسبت توازن قوا و با استقلال نسبی از سیاستهای خارجی دولت و کارفرمایان ادغام شده در سرمایه‌ی چند ملیتی، عمل می‌کرد. اما طرح قانونی ۱۵ نوامبر آقای «ژوپه» این مهم را به عهده‌ی پارلمان می‌گذارد. پارلمان در مرحله‌ی اول، بودجه ۲۲۰۰ میلیارد فرانکی متعلق به صندوق بیمه‌های اجتماعی که مردم از حقوق و درآمد خود تأمین کرده‌اند را به حساب بودجه دولت محسوب خواهد کرد. سپس بر اساس سیاست روز بازار، بورس، سیاست پولی و از همه مهمتر درآمد ناخالص داخلی بودجه‌ای به صندوق بیمه‌های اجتماعی تخصص خواهند داد.

این طرح در اجرا سبک بیمه درمانی‌ای را مد نظر دارد که در کوتاه مدت نزدیکی‌ای به سبک درمان در انگلستان (یعنی بوجود آمدن لیستهای انتظار دراز مدت برای بیماریهایی که احتیاج به درمان در کوتاه مدت دارند و محدودیت انتخاب پزشک عمومی و متخصص) و در دراز مدت به سبک درمان آمریکایی درمان (بوجود آمدن بخش درمانی خصوصی، هرکس پول بیشتر دارد، درمان سریعتر و مؤثرتری در اختیار خواهد داشت؛ در نتیجه عده کثیری از مردم

بمرور از روند سیستم درمانی حذف خواهند شد) را تحقق ببخشند.

بستن بخشهای درمانی بیمارستانهایی که سود لازم را تأمین نمی‌کنند، کاهش تخت برای بیماران، ادغام چند بیمارستان در یک بیمارستان منطقه‌ای و یا بستن شهری، افزایش ۲۷٪ هزینه درمانی در بیمارستانها، کاهش ۶٪ بیمه بیکاری که شاغل در مدت زمان نقاحت و مریضی تحصیل می‌کرده، حذف از ۸ هزار تا ۱۰ هزار، پست (کار) در بیمارستانها، سن بازنشستگی از ۳۷/۵ سال به ۴۰ سال، افزایش داده شد. افزایش ۱/۴٪ سهمیه پرداختی بیمه اجتماعی بازنشستگان و بیکاران که مبلغ دریافتی آنها بالای حقوق حداقل در فرانسه باشد، بستن مالیات جدید به کمک هزینه خانوادگی که از طرف دولت پرداخت می‌شد، در این رابطه حدود ۳۰۰ هزار خانواده جدید که از پرداخت مالیات مستقیم معاف بودند (به علت پایین بودن سطح درآمد خانواده) به لیست مالیات‌دهندگان افزوده می‌شود و از این طریق مبلغ ۶/۵ میلیارد فرانک هر سال به درآمد دولت اضافه می‌شود.

بستن مالیات بنام (BIS) یا CSG یا RDS (پرداخت قرض اجتماعی) با نرخ ۵٪ بمدت ۱۳ سال که از روی حقوق ماهیانه کارکنان در همه رشته‌های فعالیت بطور مستقیم برداشت خواهد شد. این مبلغ باید جایگزین ۲۳۰ میلیارد فرانک کسر بودجه‌ی صندوق‌های بیمه‌های اجتماعی شود. مالیات RDS با نرخ ۵٪ مبلغی در حدود ۲۵ میلیارد در سال ۱۹۹۶ و حدود ۴۳ میلیارد در سال ۱۹۹۷ خواهد رسید. باین ارقام باید افزایش TVA (مالیات غیر مستقیم) که از ۱۸/۶٪ به ۲۰/۶٪ رسیده را اضافه کرد. این افزایش مبلغی معادل ۸۰ میلیارد فرانک به بودجه دولت واریز می‌کند.

باید خاطر نشان کرد که مبلغ ۲۳۰ میلیارد فرانک کسر بودجه‌ی ادعایی در واقع محصول سیاست تمام دولت‌های در قدرت در طول ۱۲ سال اخیر بوده. ۵/۵ سنال راست‌گراها و ۶/۵ سال سوسیالیستها. و این عمدتاً به علت کاهش سهمیه پرداختی از دستمزدهاست که خود ناشی از بیکارسازی‌های وسیع (رقم رسمی بیکاران در فرانسه ۳ میلیون و رقم غیر رسمی در حدود ۵ میلیون) است و بخش دیگر به علت عدم پرداختی‌های میلیاردی متعلق به شرکتها بزرگ است که دولت در مدیریت آنها نظارت دارد، مثل، مخابرات و پست... حتی سندیکاها کارفرمایان نیز بدهی چند میلیاردی خود را پرداخت نکرده است. نرخ برداشت اتوماتیک اجباری از تولید ناخالص داخلی به ۴۵/۲٪ در سال ۱۹۹۶ خواهد رسید. ■

هسته پاریس

۳ دسامبر ۱۹۹۵

به دفاع از پناهندگان ترکیه ادامه دهیم!

در دفاع از ادامه تحسن ۱۶۴ تن از پناهجویان ایرانی در ترکیه، در تاریخ ۲۶ اکتبر ۹۵ دو تظاهرات ایستاده از طرف فعالین «اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران» (لندن) و برخی دیگر از جریانات سیاسی در لندن در مقابل دفتر کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل (لندن) UNHCR و سفارت ترکیه برگزار شد. در هر یک از این دو تظاهرات که به مدت یک ساعت بطول انجامید علاوه بر فعالین جریانات سیاسی تعدادی از ایرانیان مقیم لندن نیز شرکت کردند. به نمایندگی از طرف سازماندهندگان این تظاهرات ها دو تن از مسئولین به دیدار مسئول UNHCR رفته و به مدت ۳۰ دقیقه با او به گفتگو نشستند. در این دیدار پس از توضیح وضعیت پناهجویان متحصن و ابراز نگرانی از سرنوشت آنان در صورت استرداد آنان به ایران، مسئول این دفتر خاطر نشان ساخت که مراتب را با همکاران خود در آنکارا درمیان خواهد گذاشت و در صدد پیداکردن راه حلی برای این مسئله خواهند بود.

پس از اتمام این تظاهرات که در مقابل سفارت ترکیه صورت گرفت، مصاحبه ای با رادیو بی بی سی (بخش فارسی) با یکی از برگزارکنندگان این تظاهرات صورت گرفت که همان شب از صدای این رادیو در ایران بخش شد. در این مصاحبه نیز به وضعیت این پناهجویان اشاره شد و در مورد اینکه در صورت برگرداندن آنها به ایران از طرف دولت ترکیه، جان همه آنها در خطر حتمی قرار خواهد گرفت، تأکید شد.

نبروهای مترقی، انسانهای آزادی خواه

اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران از تمام شما تقاضا دارد که به هر طریقی که خود صلاح می دانند اعتراضات خود را نسبت به وضعیت این پناهجویان به اطلاع مقامات ترکیه و مسئولین دفتر UNHCR در آنکارا و کشورهای مقیم برسانید. همچنین اتحادیه تقاضا دارد که کمک های مالی خود را از سریعترین راه به آنان رسانده زیرا این پناهجویان در وضعیت بسیار بد مالی بسر می برند.

گزارش آخرین وضعیت پناهجویان ایرانی متحصن در دفتر حزب متحد سوسیالیست (آنکارا)

در تاریخ ۲ دسامبر ۹۵ طی تماس تلفنی توسط یکی از رفقای اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران با یکی از اعضاء کمیته تحسن (فرشاد حسینی) در دفتر حزب متحد سوسیالیست (آنکارا)، از آخرین وضعیت آنان جويا شدیم. در این مکالمه آقای حسینی به نکاتی در مورد شرایط کنونی این پناهجویان اشاره کردند که در زیر توجه شما را به آنها جلب می کنیم.

اتحادیه: آقای حسینی اگر ممکن است مختصراً در مورد آخرین وضعیت خودتان در آنکارا توضیحاتی بدهید.

ف.ح: اکنون ۴ ماه از شروع این تحسن می گذرد، نه دولت ترکیه و نه دفتر کمیساریای عالی پناهندگان در آنکارا هیچگونه عکس العمل رسمی در قبال معضل و مشکل ما انجام نداده اند. حتی بعضاً تعرضاتی هم علیه ما صورت گرفته که آخرین آنها دستگیری در تن از پناهجویان بود که به قصد خرید از ساختمان حزب بیرون رفته بودند و توسط پلیس ترکیه بازداشت شدند. البته با مجموعه تلاشهایی که صورت گرفت آنان بالاخره آزاد شدند و یکی از آنان که قبولی استرالیا را هم داشت فوراً به این کشور منتقل گردید.

یکی از این تلاشها اعتصاب غذای یکپهته ای بود که از طرف تعدادی از پناهجویان متحصن در اعتراض به دستگیری آن دو نفر و تأکید مجدد روی مطالبات ما، صورت گرفت. این اعتصاب غذا امروز با حضور جمعی از نمایندگان مطبوعات و خبرگزاری ها به

پایان رسید. آخرین اقدامی که از طرف کمیساریای عالی پناهندگان در ژنو انجام گرفته، انتشار اطلاعیه ای در نوامبر امسال خطاب به سازمانها و جریاناتی است که از ما حمایت می کنند. این اطلاعیه مشخصاً در رابطه با تحسن ما انتشار یافته است. در این اطلاعیه مجدداً بر عدم سیاسی بودن ما و اینکه نمی توانند ما را به عنوان پناهنده بپذیرند، تأکید شده است.

اکنون در ترکیه وضعیت خاصی حاکم است. ترکیه اکنون در آستانه یک انتخابات قرار دارد و پارلمان اینجا به حالت تعویق درآمده. طبق خبرهایی که داریم دولت ترکیه هیچگونه اقدامی در مورد وضعیت ما انجام نخواهد داد تا این انتخابات صورت گیرد و ترکیب دولت مشخص شود.

اتحادیه: وضعیت زندگی در این ساختمان در چه حال است و چگونه می گذرانید؟

ف.ح: در حال حاضر هوا در اینجا بسیار سرد شده و بیماری هایی هم کم و بیش، بویژه در میان بچه ها، وجود دارد. از نظر جسمی با توجه به کمبود غذا و مسائل دیگر وضعیت عادی ای نداریم. البته اکنون تعدادی محل تحسن را ترک کرده اند که آمار دقیق را بعد به اطلاعات می رسانیم.

اتحادیه: تا چه موقع تصمیم دارید به تحسن خود ادامه دهید؟

ف.ح: فعلاً همه مصمم هستیم که به این حرکت ادامه دهیم تا به مطالباتمان برسیم. حداقل تا گرفتن تضمین امنیت جانی خودمان و حکم عدم دیپورت برای همه. بهر حال آنچه در نهایت وضعیت و شرایط آینده ما را تعیین می کند چگونگی تحولات سیاسی آینده در ترکیه و ترکیب دولت جدید خواهد بود.

با تشکر



تظاهرات ایستاده در مقابل دفتر کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل

تحقق ۳۵ ساعت کار هفتگی در آلمان

از تاریخ یک اکتبر ۱۹۹۵ در صنایع فلز آلمان غربی قرار ۳۵ ساعت کار در هفته به مرحله اجرا در آمده است. این مسئله از اواسط سالهای ۱۹۷۰ مورد بحث و مذاکره و یکی از خواسته‌های اتحادیه بوده است.

برای اولین بار در سال ۱۹۷۸ از طرف کارگران صنایع فولاد این خواسته مطرح و برای آن اعتصاب شد، در نتیجه گروه کوچکی از کارگران شیفتی در سال ۱۹۸۲ به این خواسته دست یافتند.

در سال ۱۹۸۴ اتحادیه صنایع فلزکاران برای خواسته ۳۵ ساعت کار در هفته اقدام به اعتصاب چند هفته‌ای کرد. از آن زمان به بعد در قراردادهای اتحادیه‌ای از ساعات کار قدم به قدم کاسته شده (ساعات کار رسمی در آلمان ۳۸/۵ است) تا اینکه در اکتبر ۹۵، ۳۵ ساعت کار در هفته رسمیت یافت (البته فعلاً در صنایع فلز).

اتحادیه کارفرمایان آلمان غربی در دهه ۱۹۷۰ مسئله کاهش ساعات کار را به عنوان مسئله‌ای غیرقابل بحث رد کرده بودند. به همین علت مبارزه کارگران صنایع فلز موفقیت بزرگی در این رابطه محسوب می‌شود.

اعتصاب ۱۹۸۴ صنایع فلز تحولی سیاسی در اتحادیه فلزکاران محسوب می‌شود که تأثیر سیاسی مهمی بر افکار عمومی مردم چه در محل کار و چه در محلات مسکونی گذاشت و کمپین‌هایی در این رابطه گذاشته شد. در ادامه این چنین مبارزاتی بود که بحث و جدلی جدی بین اتحادیه‌های مختلف در رابطه با کاهش ساعات کار در گرفت (بین اتحادیه کارگران شیمی، معادن، بافندگی، ساختمانی و چرم). آنها مخالف کم کردن ساعات کار بودند و بر علیه آن مبارزه می‌کردند.

اتحادیه فلز (IGM) می‌توانست بعد از بزرگترین اعتصاب ۱۹۸۴ قدم به قدم در جهت کاهش ساعات کار حرکت کند که سریعتر هم به نتیجه امروزی آن برسند. ولی مسئله را در عوض به شوراهای کارخانه‌ها و کارفرمایان نشان واگذار کردند که البته این خود مشکلات زیادی را در راه رسیدن به هدف کم کردن ساعات کار بوجود آورد. به ویژه به خاطر فشارهای گوناگون از بالا و خود محورینی خیلی از

شوراهای کارخانه‌ها مسئله هر چه بیشتر پیچیده و طولانی‌تر شد.

شیوه بالا، موفقیت‌های موقتی را بیشتر به دنبال داشت آن هم برای برخی از کارخانه‌هایی که در آنها سازماندهی و موقعیت کارگران بهتر بود. برای خیلی از کارخانه‌های کوچک نتیجه چندانانی به دنبال نداشت، چونکه دیگر نه اتحادیه سراسری، بلکه شورای کارخانه با کارفرما طرف معامله بود. این شیوه بیشتر به مدل آمریکایی کردن نزدیکتر می‌شد. یعنی، هر کارخانه‌ای جدا مسئله خود را با کارفرمایش حل کند؛ و صد البته که ضربه‌ای کاری بر نیروی متحد کارگران و نفوذ و تأثیر اتحادیه وارد کرد.

اتحادیه‌های مایل به راست (شیمی، چرم، ساختمانی، معادن و بافندگی) این سیاست را خیلی پیش برده‌اند، ولی در خود IGM هم این جهت‌گیری خیلی به چشم می‌خورد و در حال حاضر اپوزیسیونی علیه آن در این اتحادیه وجود ندارد.

با آغاز بحران در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و مبارزاتی در اوایل سالهای ۱۹۹۰ جهت‌گیری به راست و محافظه‌کاری از لحاظ سیاسی بیش از پیش نیروهای سیاسی و اجتماعی جامعه و تسلط هر چه بیشتر بوروکراسی دولتی (که بخاطر وحدت مجدد در آلمان) باعث مشکلات اقتصادی زیادی شده و به این علت حمله به دستاوردهای مبارزاتی توده‌های کارگر و حمله به سطح زندگی توده‌های وسیع باعث شده که سرمایه‌داران هم از این موقعیت استفاده کرده و به پشتیبانی دولت همه دستاوردهای مبارزات کارگران را زیر سؤال برده و قراردادهای کاری اتحادیه‌ای را روز بروز محدودتر سازند. اما هدف اصلی از این حملات، از بین بردن (تا حد امکان) تمامی دستاوردهای تاریخی، مبارزاتی، اجتماعی و سیاسی و اخلاقی کارگران است. پرداخت بیشتر بیمه بیکاری، بیکاری و بازنشستگی، کم کردن مرخصی سالیانه و پول آنرا تهداد، کم کردن عیدی و چندین چیز مختلف دیگر، هر روز به بهانه‌ای باید از مزد کارگران کم شود. خلاصه اینکه کاهش همه امتیازات کارگران و کاهش دستمزدها به حداقل ممکن.

تغیر شیوه کاری و سریع کردن هر چه بیشتر آن بر اساس تولید. این بدین معنی است که، افزایش ساعات کار و در حرف به اسم ۳۵ ساعت کار در هفته به این بهانه می‌خواهند شنبه‌ها و حتی یکشنبه‌ها و در شیفت‌های مختلف از کارگران کار بکشند، بدون هیچگونه حقوق ویژه‌ای. ولی، باید در عوض روزهای دیگر تعطیل کنند. به اسم ۳۵ ساعت کار عملاً به جای ۵ روز ۶ تا ۷ روز در هفته کار و کار بیشتر از قبل با مزد کمتر. در واقع کارفرمایان با

پشتیبانی دولت برنده این بازی هستند. چونکه از هر نظر حقوق و مزایای کارگران را کاهش داده‌اند و در مجموع بیشتر از قبل از کارگران کار می‌کشند.

از سوی دیگر فشار آوردن دولت بر بیکاران و کم کردن حقوق‌های آنها، بیکاران را وادار می‌کند تا با حقوق پائین‌تر کار کنند. تمام اینها را دولت برنامه‌ریزی کرده و قدم به قدم پیش می‌رود تا کاهش دستمزدها را به کرسی بنشاند.

عواقب خطرناک این برنامه ضد کارگری در وهله اول ضربه‌ای است بر کارگران خارجی و زنان و آنهایی که در واقع جا پای محکمی در بازار کار و موقعیت خود ندارند.

در گذشته درخواست ۳۵ ساعت کار در هفته برای همه مساوی بود با همان حقوق قبلی (۴۰ یا ۳۸/۵ ساعت در هفته) ولی اکنون، مثل قبل، در خیلی از کارخانه‌ها کاهش ساعات کار برابر با همان حقوق نیست. مانند کارخانه اتومبیل‌سازی OPL یا اتحادیه کارگران شیمی.

از طرف دولت و کارفرمایان اتحاد عملی سراسری علیه کارگران بوجود آمده است. در مقابل اتحادیه‌ها مقاومت چندانانی از خود نشان نداده‌اند و حتی چشم‌انداز سازماندهی و مبارزه علیه این خطر از سوی اتحادیه‌ها به چشم نمی‌خورد. بلکه، برعکس عقب نشینی نیز کرده‌اند.

فرزانه

۲ اکتبر ۹۵



ماجرای «لویس فرخان» و بحران جامعه آمریکا

م. سهرابی

در ۱۶ اکتبر امسال تظاهرات گسترده‌ای از سوی سازمان «ملت اسلام» به رهبری «لویس فرخان» در واشنگتن در مقابل ساختمان کنگره آمریکا سازمان داده شد. بیش از ۴۰۰ هزار نفر در این تظاهرات شرکت کردند. در این تظاهرات که تنها از مردان سیاهپوست دعوت به شرکت شده بود تعدادی از زنان نیز شرکت کردند. در میان شرکت‌کنندگان برخی از رهبران سیاه‌پوست جریان‌ات سیاسی اصلی در دستگاه حاکمه آمریکا حضور داشته و به سخنرانی پرداختند. برخی دیگر از سیاستمداران دولت آمریکا سکوت نکرده و در حالی که ظاهراً از این تظاهرات استقبال می‌کردند، سعی کردند از یک سو، اقدام شرکت‌کنندگان مبنی بر شرکتشان در تظاهرات را امری مثبت دانسته، اما این عمل آنها را از خواسته‌ها و نظرات «فرخان» و سازمان «ملت اسلام» جدا سازند. «بیل کلینتون» در سخنرانی خود در ایالت نگزاس چنین گفت: «یک میلیون نفر حق دارند که پای مسئولیت فردی خود بایستند. اما تجمع یک میلیون نفر ثابت نمی‌کند که پیام کینه توزانه و جدائی طلبی یک نفر درست باشد».

گردهمایی ۲۵۰ هزار نفری مشابهی که در اوت ۱۹۶۳ توسط فعالین «جنبش حقوق مدنی» در آمریکا به رهبری «مارتین لوتر کینگ» در همین محل سازمان داده شد، علیرغم نشانه رفتن یک هدف، اما هم در شکل و هم در محتوا با گردهمایی ۱۶ اکتبر تفاوت‌های بسیاری داشت. هدف هر دو حرکت‌های فوق اما، چیزی بجز منحرف کردن و جلوگیری از انفجار خشم توده‌های به فلاکت کشانده شده آمریکا (بویژه سیاهپوستان) نبود.

سازمان «ملت اسلام» در ۱۹۳۰ در «دیترویت» به رهبری «ابلی حاج محمد» بنا نهاده شد. با پیدایش هر چه بیشتر محله‌های سیاهپوست نشین در مراکز شهرهای بزرگ و ازدیاد جمعیت شهر نشین سیاهپوست، این سازمان توانست به ابزاری برای ابراز خشم و انزجار سیاهپوستان آمریکا علیه دستگاه حاکم در رابطه با مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنها تبدیل گردد. در آن شرایط در حالی که «جنبش حقوق مدنی» خط مبارزه مسالمت‌آمیز را با دستگاه حاکم تبلیغ می‌کرد، سازمان «ملت اسلام» ایده دفاع از خود با هر وسیله لازم را مطرح

می‌کرد. با هر چه بیشتر روشن شدن نتایج اهداف و برنامه «جنبش حقوق مدنی» در آمریکا که در آن زمان مخاطب اصلی‌اش سیاهپوستان مناطق کشاورزی در جنوب آمریکا بود، ازدیاد محله‌های پر جمعیت سیاهپوستان در مراکز شهرهای بزرگ و محرومیت هر چه بیشتر آنان از امکانات شغلی و تأمینات اجتماعی و غیره، سازمان «ملت اسلام» موفق گردید که به شکل گسترده‌ای به قلب این لایه‌ها از جامعه سیاهپوستان آمریکا راه یابد و حمایت آنان را جلب کند. فعالیت این سازمان در میان محروم‌ترین اقشار سیاهپوست در آمریکا و بویژه ۶۰۰ هزار زندانی سیاهپوست و حتی بخشهایی از طبقه کارگر آن، به تدریج جایگاه ویژه‌ای در آمریکا برای این سازمان بوجود آورد.

در دهه ۱۹۵۰ «مالکم ایکس» به این سازمان پیوست و در رهبری آن قرار گرفت. او از همان ابتدا در مورد اینکه «ملت اسلام» به چه سمت و سویی باید هدایت گردد با «ا. محمد» اختلاف پیدا کرد. اوج این اختلاف در زمانی آشکار شد که پلیس «لوس آنجلس» به بهانه گرفتن دزد وارد یک مسجد در نزدیکی منطقه «واتس» شد و کار به زد و خورد رسید. در این ماجرا یک مسلمان کشته و تعدادی زخمی شدند. «م. ایکس» در پی مقابله با پلیس و انتقامجویی بود، اما «ا. محمد» با این کار مخالفت می‌کرد و بر این اعتقاد بود که نیروهای این سازمان در مقابله با پلیس شکست خواهند خورد و از بین خواهند رفت. لذا از همه آنها خواست که سلاح‌های خود را زمین بگذارند و منتظر شوند تا خدا انتقام آنها را از این شیاطین سفیدپوست بگیرد. در واقع آنچه مد نظر فراکسیون «ا. محمد» بود، چیزی بجز جلب حمایت اقشار متوسط سیاهپوست نبود. بهر حال خود «م. ایکس» به لوس آنجلس فرستاده شد تا فعالین را متقاعد کند و از درگیری با پلیس جلوگیری شود. کمتر از یک سال بعد «م. ایکس» از این سازمان اخراج شد و بالاخره در سال ۱۹۶۵ توسط مأمورین «اف.بی.آی» (FBI) که دیگر تا آن زمان در تشکیلات سازمان «ملت اسلام» رخنه کرده بودند، به قتل رسید.

با مرگ «ا. محمد» در سال ۱۹۷۵ پسر او به رهبری رسید. او کوشش کرد که این سازمان را به جریانی صرفاً مذهبی - اسلامی ارتدکسی و قابل احترام برای طبقات متوسط تبدیل کند.

پس از دو سال از روی کار آمدن او نگذشت که «لویس فرخان»، که تا آن زمان در کنار رهبری باقی مانده بود، انشعاب کرد و با خود تعداد زیادی از اعضا و رهبری قدیمی را همراه کرد. این سازمان جدید «ملت اسلام» به بازسازی آنچه از جریان قدیمی باقی مانده بود پرداخت و در میان محله‌های فقیرنشین، زندانی‌های سیاهپوست، جوانان و محصلین به فعالیت پرداخت و از این طریق پایگاه

اجتماعی مؤثری برای خود دست و پا کرد. از دهه ۱۹۸۰ به این طرف این جریان به عنوان سازمان سراسری مسلمانان در آمریکا شناخته شد. پیام محوری این رهبری جدید به هواداران خود، یعنی، توده‌های تهی‌دست و جوانانی که در مقابل خود هیچ‌گونه چشم‌انداز زندگی بهتری در جامعه آمریکا را نمی‌دیدند این بود که: اگر شما هم به اندازه کافی کار کنید و زحمت بکشید، دلیلی ندارد که سطح زندگی‌تان به سطح زندگی طبقه متوسط سیاهپوستان در آمریکا نرسد.

در حال حاضر در آمریکا، در سیستم قضایی این کشور از هر ۳ جوان سیاهپوست بین ۲۰ تا ۳۰ سال سن، یک نفر یا در زندان، و یا به قید ضمانت آزاد، و یا منتظر محاکمه شدن، است. در واشنگتن این رقم به تقریباً ۵۰ درصد می‌رسد. بیش از ۶۰۰ هزار سیاهپوست در زندان‌های آمریکا بسر می‌برند. بیش از ۱۰۰۰ نفر از آنان محکوم به اعدام و منتظر اجرای این حکم هستند. بیکاری و فقر در میان جمعیت سیاه‌پوست به ترتیب ۲ و ۳ برابر بیشتر از جمعیت سفید پوست است. در سال ۹۳ متوسط درآمد یک خانواده سیاهپوست ۵۷ درصد متوسط درآمد یک خانواده سفید پوست بود. درآمد ۶۸ درصد از خانواده‌های سیاهپوست توسط مادران بدون همسر تأمین می‌شود. مرگ و میر در میان کودکان سیاهپوست در آمریکا دو برابر سفیدپوستان است و در مقایسه با برخی از کشورهای توسعه‌یافته به مراتب بیشتر است. متوسط طول عمر یک مرد سیاهپوست در محله «هارلم» (نیویورک) ۴۹ سال بیش نیست. طبق آمار ۱۹۹۰، ۲۰ درصد خانواده‌های قشر متوسط سیاه‌پوست، ۸۰ درصد کل درآمد سیاهپوستان در آمریکا را به خود اختصاص دادند. در حال حاضر حتی این قشر متوسط که در نتیجه مبارزات «جنبش حقوق مدنی» گسترش یافت و برای خود جایگاهی در ساختار طبقاتی جامعه آمریکا بدست آورد، در شرایط بی‌ثباتی و بی‌آیندگی زیادی بسر می‌برد. سیاه‌پوستان ۱۳ درصد از کل معنادهین به مواد مخدر در جامعه آمریکا را تشکیل می‌دهند. اما رقم دستگیری از آنان توسط پلیس به خاطر استفاده از مواد مخدر ۳۵ درصد است. ۷۴ درصد از کل حکم‌های زندان در میان سیاه‌پوستان به خاطر استفاده از مواد مخدر است. برخی از این حکم‌های زندان به کسانی داده می‌شود که مقدار بسیار کمی مواد مخدر گرفته شده است. در واقع درصد بالای زندانی‌های سیاهپوست بخاطر این نوع حکم‌های زندان است.

تحت چنین شرایطی است که جریانی ارتجاعی همچون «ملت اسلام» به رهبری «فرخان» به قبله آمال هزاران تن از توده‌های به فلاکت کشانده شده سیاهپوست در آمریکا، تبدیل می‌گردد.

از نظر رهبری این جریان، تمام سفید پوستان به

بقیه از صفحه ۲۹

●●●●● جایگاه مارکسیزم

پایین، ادامه پیدا خواهد کرد.

۸- پایین آمدن نرخ متوسط سود به شکل اجتناب ناپذیری به پیدایش بحرانهای ادواری اضافه تولید کالاها و اضافه انباشت سرمایه می انجامد. این بحرانها از زمان ۱۸۲۵ تاکنون ۲۱ بار پدیدار گشته اند، یعنی از زمان اولین بحران بازار جهانی کالاهای صنعتی. تاکنون مدت زمان "سیکل صنعتی" (بی در پی شدن فازهای بحرانها، ایستایی، بهبودی وضعیت اقتصادی، کامیابی، و بحران) بین ۶ تا ۹ سال بطول انجامیده اند. یعنی، به طور متوسط ۷ سال ونیم.

۹- از آنجائیکه تحت رژیم سرمایه داری بحرانهای اقتصادی اجتناب ناپذیرند، بحرانهای اجتماعی نیز اجتناب ناپذیر می گردند. اینها مبارزات گسترده ادواری هستند که بین کمپ کار و سرمایه صورت می گیرند. علت پیدایش این مبارزه گرایش سرمایه به بالا بردن سود خود به قیمت پایین آوردن دستمزدها است. این مسئله که باعث شروع بحرانها و دوران بیکاری کارگران می شود، به طور اجتناب ناپذیری به مبارزه در راستای دفاع از دستمزدها و تعدیل ساعات کار توسط مزدبگیران می انجامد.

۱۰- بحرانهای سیاسی ادواری، یعنی، سازماندهی عینی پرولتاریا همراه با تلاشهای ضد انقلابی بورژوازی، پس از دوره ای از آرامش نسبی سیاسی سرمایه داری، آغاز می گردند. سرمایه داری در عین حالی که باعث بوجود آمدن پرولتاریا می شود، در واقع گورکنهای خود را هم بوجود می آورد. سرمایه داری نمی تواند بطور قابل ملاحظه ای رشد کرده و مقاوم گردد، بدون اینکه مبارزه طبقاتی پرولتاریا سریعاً رشد نکند. به علاوه، حداقل در کشورهای صنعتی و نیمه صنعتی پرولتاریا هر چه بیشتر و بیشتر اکثریت جمعیت فعال را تشکیل می دهد.

ادامه دارد

ترجمه و تلخیص از م. سهرابی



رهبری این سازمان نیست. عناصری همچون سناتور «جسی جکسون» که کمپین انتخاباتی ۱۹۸۴ خود را مدیون همکاریها و فعالیت های سازمان «ملت اسلام» هستند، نیز بطور کامل مورد اعتماد دیگر سناتورهای سفیدپوست در حزب دمکرات آمریکا نیستند. آنها ترجیح می دهند که حتی به قیمت از دست دادن رأی سیاه پوستان هم که شده او و امثال او را از دایره قدرت خود خارج نگه دارند. به علاوه باز شدن هر گونه روزنه ای که از طریق آن توده های سیاه پوست آمریکا بتوانند به ذره ای از حقوق خود برسند، برای طبقه حاکم تحمل پذیر نخواهد بود، و با هر ترفندی به متوقف کردن آن می پردازد. با این وجود تلاش «فرخان» برای وارد شدن به جریان اصلی در حزب دمکرات، علی رغم تمام موانعی که در مقابل او قرار داده شده، فروکش نکرده است. در واقع در روند سیاسی یک دهه اخیر به خوبی می توان مشاهده کرد که هر گونه امتیازی که «جسی جکسون» از دست داده، امتیازی به نفع «فرخان» و دارو دسته او بوده است. دلیل این مسئله هم این می تواند باشد که در شرایطی که «جسی جکسون» سعی می کند موقعیت خود در حزب دمکرات را حفظ کند، «فرخان» می تواند در خارج از این حزب با استفاده از جو حاکم و با تکیه بر موقعیت خود به عوامفریبی توده ها پرداخته و در ظاهر خود را ضد دستگاه حاکم نشان دهد. در صورتی که تمام تلاش او پیوستن به همین دستگاه است. دفاع او از «کلینتون» و برنامه تأمینات درمانی او نشانگر تلاش مداوم او برای رسیدن به این هدف است. در حال حاضر کشمکش بین جناح های مختلف درون حزب دمکرات مبنی بر پذیرش «فرخان» در دایره قدرت خود ادامه دارد. روند حاکم بر انتخابات آینده در آمریکا پاسخ این مسئله را تا حدود زیادی روشن خواهد کرد.

با توجه به شرایطی که اکنون بر توده های سیاهپوست حکمفرماست، احتمال روی آوری هر چه بیشتر آنان به جریانی همچون «ملت اسلام» کم نیست. این جریان در رهبری، برنامه و متد برخورد از جمله جریانات ارتجاعی ست و در تعیین توازن قوا بین نیروهای انقلاب و ضد انقلاب در خیزش های احتمالی آینده در جامعه آمریکا در خدمت منافع بورژوازی حاکم و قدرتهای امپریالیستی در این کشور قرار خواهد گرفت. ■

نوامبر ۱۹۹۵



عنوان دشمنان سیاهپوستان تلقی گردیده و از میان آنها یهودی ها و حتی کره ایها در آمریکا به عنوان اصلی ترین دشمن آنان بشمار می روند. یکی از رهبران این سازمان، «خالد محمد» در فوریه سال گذشته در یکی از سخنرانی های خود برای دانشجویان در کالج «کین» (یونیون - نیو جرسی) چنین گفت: «ما همیشه از این صحبت می کنیم هیتلر ۶ میلیون یهودی را از میان برد. اما هیچکس سؤال نمی کند یهودی ها با هیتلر چکار کردند؟ آنها به آلمان رفتند و کاری را که در هر جایی می روند انجام می دهند، انجام دادند. یعنی خودشان را جایگزین همه چیز کردند. یک آلمانی در کشور خودش برای پول قرض کردن باید به یک یهودی مراجعه می کرد... یهودی ها و کره ایها امروز در آمریکا خون ملت سیاه پوست را می مکند».

البته تبلیغات ضد یهودی این جریان ترفندی ست که از طریق آن رهبران آن را به دو هدف خود می رسانند. از یک سو، حمله هایی که به اینان در این رابطه می شود، سیمایی رادیکال و ضد دستگاه حاکم به آنها می بخشد، و از سوی دیگر، خوش خدمتی آنان به بورژوازی حاکم در جهت منحرف کردن افکار و ذهنیت توده ها از مسائل و معضلات اصلی اقتصادی و اجتماعی را ثابت می کند. در حیطه جدائی طلبی این جریان در وهله اول خواهان استقرار سیاهپوستان در چندین ایالت مخصوص آنان در آمریکاست! و اگر این عملی نباشد راه حل اینست که آمریکا کشوری در آفریقا!! برای سیاهپوستان آمریکایی در نظر بگیرد و همه آنها به آنجا منتقل گردند. این انتقال ابتدا با فرستادن ۶۰۰ هزار زندانی سیاهپوست و سپس بقیه جمعیت صورت می گیرد!!! و اگر این هم عملی نباشد در نهایت باید به ماندن در آمریکا رضایت بدهیم و خود را در دستگاه بورژوازی سیستم سرمایه داری منحل کنیم. و به تبع رهبران سیاهپوستی همچون «فرخان» هم سیاستمدارانی خواهند شد که در دستگاه حاکم آمریکا به «دفاع» از منافع سرمایه داران سیاهپوست خواهند پرداخت.

سازمان «ملت اسلام» دارای ۱۰۰ هزار عضو است و در مقایسه با جمعیت ۳۵ میلیونی سیاهپوست در آمریکا نماینده بخش بسیار کوچکی از سیاهپوستان در این کشور به حساب می آید. هدف این رهبری همواره این بوده که به هر شکلی (از طریق وارد شدن به حزب دمکرات) خود را در قدرت طبقه حاکم در دستگاه دولتی آمریکا شریک سازد و از این طریق نمایندگی طبقه متوسط سیاهپوست و بخش (کوچک) بورژوازی آن در این کشور را به عهده بگیرد. و در جهت رسیدن به این هدف روی شرایط اسفباری که اکنون گریبان توده های فقیر سیاهپوست در آمریکا را گرفته سرمایه گذاری کرده است. اما رسیدن به این هدف هم مسئله ساده ای برای

پای درد و دل مردم

مطالبی را که در زیر می‌خوانید چکیده‌ای از درد و دل مردم ستم دیده ایران است که از روزنامه‌های چاپ تهران انتخاب کرده‌ایم.

در دیداری که محبوب (مسئول خانه کارگر) از دو واحد کارگری داشت؛ کارگران به طرح مشکلات عمومی خود پرداختند. که عین آنرا از روزنامه «کار و کارگر» (شماره ۱۴۴۶) برای شما خوانندگان عزیز نقل می‌کنیم.

کارگری می‌گوید: «اگر بیان مشکلات چاره‌ساز بود مسائل ما باید خیلی پیش از اینها حل می‌شد. آنقدر گفته‌اند و آنقدر نوشته شده است، که دیگر مطالب تکراری است. بعضی مواقع فکر می‌کنیم که فقط تاریخ روزنامه تغییر کرده است. خبر همان خبر گزارشهای کلیشه‌ای و مقالات نامربوط با جامعه کارگری است. علی‌رغم تمامی بدبینی‌ها همچنان امیدوارم. این مطالب را دیروز کارگری میان سال از شرکت «سپنتا» می‌گفت که به بهانه بازدید محبوب از این شرکت پای صحبت کارگران نشسته بودیم.

هر کارخانه‌ای که می‌رویم، کارگران مشکلات مشابه جامعه کارگری را بازگو می‌کنند خود آنها نیز می‌دانند که این مشکلات را بارها و بارها نوشته‌ایم و از مسئولین خواسته‌ایم که مشکلات آنان را حل کنند اما من باب یادآوری می‌گویند: «بنویسید، ما که به مسئولین، نمایندگان مجلس و دست‌اندرکاران کارگری دسترسی نداریم، شاید این نوشتن‌ها چاره‌ساز شوند. به مسئولین بگویید که کارگران چشم انتظار عنایت شما هستند، بگویید که گرانی و تورم ما را از پای درآورده است. به نمایندگان محترم مجلس بگویید که توقعات ما زیاد نیست، آیا تمدید قانون بازنشستگی بیش از موعد حق قانونی کارگران نیست، مگر چه گناهی کرده‌ایم که باید مورد بی‌مهری و کم‌لطفی مسئولین قرار بگیریم؟ مگر نه این است که دولت از ماست، مجلس از ماست، مسئولین حامی محرومین و اقشار آسیب‌پذیر هستند؛ خوب ما هم جزو اقشار محروم و متوسط جامعه هستیم چرا باید حساب ما جدای از حساب دیگران باشد. این همه کم‌لطفی برای چیست، تا کی باید زبان به شکوه بگشاییم. تا کی باید مورد تهمت و ظن دیگران باشیم. صبح تا شام کار بکنیم، تلاش می‌کنیم و حق داریم که حقوق خود را طلب کنیم، مگر نه؟ اگر خلاف می‌گوئیم، بگوئید. کارگران «سپنتا» هم کم مشکل ندارند. حاصل تلاش آنها لوله و ورق گالوانیزه است. مبارزه انسان با فولاد سرد، اینجا فکر و تلاش آهن سخت را به نرمش در می‌آورد دستان توانمند و همت والای هفتصد و

اندی کارگر تحسن هر بیننده‌ای را برمی‌انگیزد همه در خدمت تولید هستند شکوفائی اقتصادی کشور و نیل به خودکفائی.

هنگام بازدید از بخشهای مختلف شرکت، کارگران مشکلات خود را به محبوب می‌گویند. آنقدر سر و صدا زیاد است که کارگران مجبور می‌شوند برای بیان مشکلات خود فریاد بزنند گویی که با دبیرکل خانه کارگر سرده‌وا دارند، می‌پرسیم، مشکلات شما چیست؟ با خنده‌ای حاکی از درد درون می‌گویند: «چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است. فکر می‌کنید که برای چه داد می‌زنیم چون سروصدا زیاد است گوشه‌ایمان سنگین شده و گاهی بهیچوجه نمی‌شنویم. ای کاش مسئولین قدم رنجه کرده و به شرکتها سرکشی می‌کردند تا باور کنند که کارگران مشکل دارند و خواسته‌های آنان بحق است».

کارگری می‌گوید: «قطعات سنگین آهن را باید با جرقه‌یل حمل کنیم، کارگران در ارتفاع کار می‌کنند محیط کار ایمن نیست خدا نکند که برای کارگری حادثه‌ای پیش آید همه تقصیرها را به گردن کارگر می‌اندازند و اگر بگوئیم که محیط ایمن نیست کسی گوش نمی‌دهد. بازرس وزارت کار هم متأسفانه آنچنان که باید توجهی به این مسئله نکرده و نمی‌کند».

کارگر دیگری می‌گوید: «گوشی مناسب نداریم، در سال فقط دو بار لباس کار می‌دهند که اصلاً کافی نیست؛ پای افزار برخی از کارگران کفش کتانی و کفش غیر ایمنی است می‌پرسم چرا اینطور است؟ می‌گویند: خوب نداریم کفش ایمنی هم مدتی دوام می‌آورد بعد از آن چه؟ کارگری چشم چپ خود را در حین کار از دست داده و کارگری چشم راستش را، کارگری به نام شاه‌آبادی که چشم چپش در قسمت قیچی‌کاری این شرکت آسیب کلى دیده است می‌گوید: در سال ۶۶ و ۶۷ بود که این اتفاق برایم افتاد. سازمان تامین اجتماعی فقط ۳۲ هزار تومان کمک کرد. آن یکی هم که چشم راستش معیوب شده است می‌گوید: دکتر متخصص می‌گوید که چشم ۱۰۰٪ آسیب دیده است و درمانگاه استخر می‌گوید ۷۰٪. از مسئولین سازمان تامین اجتماعی عاجزانه می‌خواهم که کمک کنند، یک عمر حق بیمه داده‌ایم و حالا چشم انتظار کمک مسئولین هستیم. کارگری هم با دست به بالا اشاره می‌کند و می‌گوید: «هواکشی مناسب نداریم آلودگی هوا کارگران را رنج می‌دهد، دیگری دستکش خود را به ما نشان می‌دهد و می‌گوید: «ماهی دو دست دستکش با این شرایط سخت!»

اکثر این کارگران با سوابق کاری بالا از کمی حقوق خود می‌نالند و می‌گویند: «به مسئولین بگویید که بیشتر از یک تاجر بازاری بدولت مالیات می‌دهیم آیا حق نداریم که از مشکلات بگوئیم.

مسئولین مدیون کارگران هستند اگر در پی رفع مشکلات ما نباشند».

کارگری هم می‌گوید: «به مسئولین سازمان تامین اجتماعی بگوئید شما را نخواهیم بخشید نه در دنیا و نه در آخرت، ظلمی که در حق کارگران می‌کنید غیر قابل بخشش است».

کارگران حمل و نقل بین‌المللی در مورد پائین بودن میزان دستمزد، تمدید قانون بازنشستگی پیش از موعد و بالا بودن مالیات حقوق و... با محبوب صحبت کردند.

مطالب زیر را از روزنامه «سلام» چاپ تهران تهیه نموده‌ایم:

* آیا می‌شود یک نفر هم معاون وزیر صنایع باشد و هم رئیس موسسه تحقیقات صنعتی و استاندارد و هم عضو هیئت مدیره کارخانه پتلی اکرایل اصفهان؟ (شماره ۱۱۹۵)

* چرا محسن رفیق دوست شریک جرم برادرش محسوب نمی‌گردد اگر حمایت و روابط وی نبود برادرش نمی‌توانست ۱۲۳ میلیارد تومان اختلاس کند. (شماره ۱۲۱۵)

* به دولت بگویید به جای اینکه ماشینهای مرفهین را ارزان کند، گوشت و مرغ و سایر مایحتاج عمومی را ارزان کند. ماشین «دو» به چه درد مستضعفان می‌خورد؟ (شماره ۱۲۱۴)

* وقتی که همه راه‌های حقوقی قانونی برای احقاق حق کسی که مورد ظلم واقع شده است بسته باشد، چکار باید بکند؟ (شماره ۱۲۱۴)

دیدگالیزم سوسیالیسم انقلابی

گاهنامه بحث و مطالعات مارکسیستی

شماره ۲

● «نواوری» یا اصلاح‌گرایی؟

● آیا مارکسیزم مرده است؟

م. رازی

حمید حمید

● در باره بحران کنونی
امپریالیسم

ج. رامین

● ایستایی و پیشرفت
مارکسیزم

روزا لوکزامبورگ

● موضوعیت کنونی مارکسیزم

بری شپارد

● در مورد «بحران مارکسیزم»

لئون تروتسکی

طبقه کارگر و دمکراسی بورژوازی

لنین

مقاله زیر ترجمه بخش‌هایی از مقاله‌ای است با عنوان فوق از لنین که برای نخستین بار در ژانویه ۱۹۰۵ در نشریه هفتگی بلشویکی، «پریود» (به پیش)، منتشر شد. در این مقاله لنین چگونگی برخورد دو گرایش عمده در داخل سوسیال دمکراسی روسیه، بلشویزم و منشویزم، نسبت به اپوزیسیون بورژوازی علیه استبداد را بررسی می‌کند. ترجمه فعلی از متن انگلیسی مقاله، جلد هشتم مجموعه آثار لنین، بعمل آمده است و بخش‌هایی که در اینجا ترجمه نشده توسط (...) نشان داده شده‌اند. این مقاله نخستین بار در نشریه «کندوکاو، شماره ۸، پائیز ۱۳۵۷ انتشار یافت.

چگونگی برخورد سوسیال - دمکراتها، یا دمکراتهای طبقه کارگر، با بورژوا - دمکراتها مساله‌ای قدیمی و در عین حال همواره نوین است. از یک طرف، این مساله دارای سابقه‌ای طولانی است، چراکه از بدو پیدایش سوسیال - دمکراسی همواره مطرح بوده و اصول تئوریک آن در آثار اولیه مارکسیستی نظیر «بیانیه کمونیست» و «سرمایه» توضیح داده شده است. از طرف دیگر، همواره مساله نوینی است، زیرا هرگاه در انکشاف یک کشور سرمایه‌داری امتزاج ویژه و بدیعی از طیف‌های گوناگون دمکراسی بورژوازی و گرایش‌های مختلف درون جنبش سوسیالیستی را ایجاد می‌کند.

در روسیه نیز این مساله کهنه در حال حاضر خصلت بویژه نوینی بخود گرفته است. جهت روشن ساختن چگونگی طرح امروزی این مساله با گذار کوتاهی در تاریخ آغاز می‌کنیم. نارودنیک‌های انقلابی قدیمی روسیه^(۱) دیدگاهی تخیلی و شبه - آنارشیتی داشتند. آنان دهقانان کمون‌های روسیه را سوسیالیست‌های حاضر و آماده می‌پنداشتند و پشت لیبرالیزم جامعه تحصیل کرده روسیه به وضوح چیزی جز امیال جاه طلبانه بورژوازی روسیه نمی‌دیدند. آنان بر این اساس که مبارزه برای آزادی‌های سیاسی مبارزه برای کسب نهادهایی به نفع بورژوازی است، منکر حقانیت این مبارزه می‌شدند. اعضای نارودنولیا^(۲) با اقدام به مبارزه سیاسی گامی به جلو برداشتند، لیکن نتوانستند این مبارزه را با سوسیالیزم پیوند دهند. هنگامی که اعتقادات رنگ پریده به سرشت سوسیالیستی کمون‌های روسیه در پرتو نظریه و.و.^(۳) - که مدعی ماهیت غیر طبقاتی و غیربورژوازی روشنفکران دمکرات روس بود - دوباره پروپا گرفت، شیوه

برخورد روشن سوسیالیستی به این مساله حتی از رونق افتاد. نتیجه این بود که نارودیزم، به رغم اینکه در گذشته به رد قاطعانه بورژوا - لیبرالیزم پرداخته بود، اینک با ادغام تدریجی با آن، گرایش واحد لیبرال - نارودیستی را بوجود آورد.

با پیدایش و گسترش عقاید پرولتری (سوسیال - دمکراسی) و جنبش توده‌ای طبقه کارگر، سرشت بورژوا - دمکراتیک جنبش روشنفکری روسیه که به معتدل ترین گونه خو، یعنی جنبش تهذیب، آغاز شد و به افراطی‌ترین شکل جنبش انقلابی تروریستی خاتمه یافت، هرچه بیشتر روشن گشت. اما رشد سوسیال - دمکراسی انتصابی را به همراه آورد. دو جسناح انقلابی و فرصت طلب در داخل سوسیال - دمکراسی به وضوح متمایز گردید. جناح نخست بیانگر گرایش‌های پرولتری در داخل جنبش ما بود و آن دیگری بیانگر تمایلات روشنفکری. به زودی ثابت شد که «مارکسیزم قانونی»^(۴) در حقیقت «بازتاب مارکسیزم در ادبیات بورژوازی» است و از طریق فرصت طلبی نوع برنشتاین^(۵) به لیبرالیزم منتهی گردید. از یک سو، بخشی از اکونومیست‌های درون جنبش سوسیال - دمکراسی، تحت تاثیر بینش شبه آنارشیتی از جنبش ناب و ساده کارگری، خود را گم کرده حمایت سوسیالیست‌ها را از اپوزیسیون بورژوازی را خیانت به دیدگاه طبقاتی و دمکراسی بورژوازی در روسیه را سرابی فریبا اعلام کردند. از سوی دیگر، قماش دیگری از اکونومیست‌ها، غرق در همان اعتقادات به جنبش ناب و ساده کارگری، سوسیال - دمکرات‌ها انقلابی را به نادیده گرفتن مبارزات اجتماعی لیبرال‌ها، افراد زمستور^(۶) و مهذبین علیه استبداد متهم می‌کردند.

ایسکرای سابق^(۷) عناصر بورژوا - دمکراسی در روسیه را، زمانی که بسیاری هنوز متصور آن هم نبودند، خاطرنشان ساخت و خواستار حمایت

۱- نارودیزم، خلق‌گرایی (از کلمه نارود به معنی خلق گرفته شده است)، گرایشی خرد - بورژوازی در روسیه بود که در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن نوزدهم در میان روشنفکران شکل گرفت. نارودنیک‌ها خواستار سرنگونی تزار و تقسیم زمین بین دهقانان بودند. آنها معتقد بودند که سرمایه‌داری در روسیه پدیده‌ای تصادفی است و هیچگونه چشم‌اندازی برای انکشاف آن وجود ندارد. از اینرو، نیروی عمده انقلابی در روسیه را نه طبقه کارگر بلکه دهقانان می‌دانستند. آنها به منظور برانگیختن دهقانان به مبارزه علیه تزار و ترویج نظریات خود به روستاها رفتند. این حرکت تحت نام «به میان خلق» معروف شد. عنوان «نارودنیک» نیز از همین جا پیدا شد.

۲ «نارودنایولیا» (به معنی آرمان خلق) یک جمعیت مخفی سیاسی بود که در سال ۱۸۷۹ پس از انشعاب جمعیت نارودنیک «زمیلیای ولیا» (زمین و آزادی) تشکیل گردید. نارودنایولیا هدف فوری خود را سرنگونی تزار قرار داده بود. در برنامه این گروه خواست‌های «تشکیل مجلس دائمی نمایندگان خلق» که بر اساس حق رأی همگانی انتخاب شده باشد و قدرت مقننه و مجریه را در دست داشته باشد، تقسیم اراضی بین دهقانان، انتقال کارخانه‌ها به کارگران و اعطای آزادیهای دمکراتیک مطرح شده بود. اعضای نارودنایولیا شیوه عمده مبارزه را «اعدام انقلابی نمایندگان استبداد» می‌دانستند و پس از قتل تزار الکساندر دوم (در سال ۱۸۸۱) پلیس تزاری توانست گروه را از بین ببرد.

۳- و.و نام مستعار و.پ. و. ورونیتسکی یکی از ایدئولوگهای لیبرال نارودیزم سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ ۴- مارکسیزم قانونی - گرایشی در دهه آخر قرن نوزدهم میان روشنفکران بورژوازی روسیه که در مخالفت با نارودنیکها و با تکیه به مارکسیزم به توجیه انکشاف سرمایه‌داری در روسیه پرداخته بودند. این گرایش اجتناب‌ناپذیری و ضرورت انقلاب پرولتری را منکر می‌شد.

۵- برنشتاین یکی از رهبران بین الملل دوم که راه رسیدن به سوسیالیزم را از طریق تکامل تدریجی و اصلاح سرمایه‌داری می‌دید و منکر ضرورت انقلاب اجتماعی و تسخیر قدرت به دست پرولتاریا بود. روزا لوکزامبورگ جزوه معروف خود، «درفم یا انقلاب»، را در رد نظریات برنشتاین و طرفداران او در سوسیال دمکراسی نوشت.

۶- زمستور نام تشکیلات حکومت‌های محلی (انجمن‌های محلی) که در روسیه در سال ۱۸۶۴ بوجود آمدند. این انجمن‌ها تحت تسلط اشراف و زمینداران لیبرال بودند و قدرتشان به امور صرفاً محلی از قبیل راه‌سازی، ساختن و اداره بیمارستان و مدارس... محدود می‌شد. کنترل این سازمانها بدست حاکمین ایالات و وزارت کشور بود.

۷- ایسکرا (چرقه) نام روزنامه‌ای که انتشار آن در ماه دسامبر ۱۹۰۰ آغاز شد و نخستین روزنامه سراسری مارکسیستهای انقلابی بود. ایسکرا در خارج کشور چاپ و مخفیانه در داخل روسیه پخش می‌شد. در بین سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۳ این نشریه در کار ایجاد حزب مستقل پرولتری در روسیه نقش مهمی ایفا کرد. در نوامبر سال ۱۹۰۳، پس از کنگره دوم حزب کارگری سوسیال - دمکراتیک روسیه، ایسکرا به دست منشویکها افتاد (از شماره ۵۲ به بعد). برای مشخص نمودن ایسکرای سابق، ایسکرای منشویکی به ایسکرانو معروف شد.

محرك خود (از عبارت لذت ببریدا) و از نیمه بورژوا- دمکراتیک خود محروم شده است، فقط شایسته تنبیه با نیش عقرب است.^۸

اما در مقابل هم گذاشتن این دو (لیبرالهای زمستوو و دمکراتهای بورژوا) همان اندازه معقولانه است که بگوییم "ایالت مسکو و سرزمین امپراطوری روسیه". هم لیبرالهای زمستوو که معتقد به حق رای مشروط هستند و هم آجودانهای اشراف، تا آنجا که با استبداد و سرواژه به مخالفت برخیزند، دمکرات محسوب می شوند. دمکراتیزم آنان محدود، تنگ نظران و ناپیگیر است. همانطور که هرگونه دمکراتیزم بورژوایی کمابیش، به درجات مختلف، محدود و باریک و متزلزل است.

سرمقاله ایسکرای شماره ۷۷ براساس گروه بندی زیر لیبرالهای ما را تجزیه و تحلیل می کند: ۱ - زمینداران صاحب سرف ۲ - زمینداران لیبرال ۳ - روشنفکران لیبرال، که خواستار قانون اساسی و حق رای مشروط هستند ۴ - جناح چپ افراطی روشنفکران دمکرات. این تحلیل ناقص و سردرگم است. گروه بندی روشنفکران با گروه بندی طبقات و اقشاری که منافعتشان توسط روشنفکران بیان می گردد، قاطی شده است. دمکراتیزم بورژوایی روسیه، اضافه بر منافع لایه های وسیعی از زمینداران بزرگ، بازتاب کننده منافع انبوه کسبه و صاحبان صنایع کوچک و متوسط و همچنین منافع توده های دهقانی صاحب مللک و موجر و خرده پا (و این نکته اهمیت ویژه ای دارد) نیز هست. نخستین عیب تحلیل ایسکرا نادیده گرفتن این وسیعترین حوزه بورژوا- دمکراتیک روسیه است. دومین اشکال آن، ناتوانیش از درک این نکته است روشنفکران دمکرات روسیه، الزاماً و نه بر حسب تصادف از لحاظ دیدگاه سیاسی به سه گرایش عمده تجزیه شده اند: طرفداران اسوبوژدنیه، سوسیال- رولوسیونرها، و سوسیال دمکراتها. هریک از این سه گرایش دارای تاریخچه ای بس طولانی هستند و به ترتیب دیدگاه جناح های معتدل و انقلابی دمکراتهای بورژوایی و پرولتاریا را معرفی می کنند (به آن صراحت و قاطعیتی که تحت شرایط استبداد ممکن است). هیچ چیز مضحک تر از این نیست که ایسکرای نو از یک سو دمکراتها و روشنفکران رادیکال را یکی می داند و از سوی دیگر این آرزوی معضومانه را طرح می کند که "دمکراتها باید به مثابه نیروی مستقل وارد عمل شوند". ایسکرای نو فراموش کرده است که روشنفکران رادیکال، یا

خواستارها و شعارهای لیبرالها اعتماد نکنند. تو گویی تاریخ تاکنون صدها نمونه به ما عرصه نداشته است که در آنها بورژوا- دمکراتها نه تنها با شعارهای خواستار آزادی کامل، بلکه برابری و حتی سوسیالیزم به پیش آمدند و بی آنکه بدین ترتیب در ماهیت بورژوا- دمکراتیک آنان تغییری پیدا شود، اذهان پرولتاریا را هرچه بیشتر در هاله ای از ابهام و سردرگمی فروبردند. جناح روشنفکرگرای سوسیال- دمکراسی می خواهد با پیش نهادن شرط خوداری بورژوا - دمکراتها از ایجاد سردرگمی به مقابله با این سردرگمی ها بپردازد. جناح پرولتری در مبارزه اش به تجزیه و تحلیل محتوای طبقاتی دمکراتیزم دست می زند. جناح روشنفکرگرا به دنبال شکار لغات توافق نامه است. جناح پرولتری خواست همکاری واقعی در مبارزه را مطرح می کند. جناح روشنفکرگرا معیارهای تعیین کننده بورژوازی خوب و رثوف را که ارزش انعقاد توافق با آن وجود دارد، اختراع می کند. جناح پرولتری انتظار هیچ گونه رثوف از بورژوازی ندارد ولی حمایت خود را از بورژوازی، حتی از بدترین آنان، تا جاییکه واقفاً با تزاریزم مبارزه می کنند، دریغ نخواهد داشت. جناح روشنفکرگرا به ورطه دیدگاهی کاسبیکارانه در می لغزد: ای لیبرال ها، چنانچه شما جانب سوسیال- دمکراتها و نه جانب سوسیال- رولوسیونرها را بگیرید، در انعقاد معاهده علیه دشمن مشترک به توافق خواهیم رسید، و در غیر این صورت خیر. جناح پرولتری دیدگاه مصلحتی را حفظ می کند: حمایت ما از شما تماماً مشروط بر این است که آیا ما را در موقعیت مساعدتری برای وارد ساختن ضربات کمابیش کارآتر به دشمنان قرار خواهد داد یا نه.

قطعنامه استارور در نخستین برخورد با واقعیات تمام نواقص خود را به روشنی آشکار ساخت. برنامه مشهور هیات تحریریه ایسکرای نو، برنامه "نوع عالیتربسج" که به بحث دور مسائل اصول شماره ۷۷ (سرمقاله "دمکراسی بر سر چند زاهی") و شماره ۷۸ (پاورقی استارور) مربوط بود، سنگ محک این جریان را فراهم آورد. در جزوه لنین با این برنامه برخورد شده اما لازم است که بحث را اینجا از نزدیک بررسی کنیم.

عقیده اساسی (و یا در واقع سردرگمی اساسی عقاید) در استدلالهای ایسکرای نو، فرق قائل شدن بین لیبرالهای زمستوو و دمکراتهای بورژواست. این تفکیک محور اصلی هردو مقاله را تشکیل می دهد. ... لیبرالیزم زمستوو "تنها استحقاق آن را دارد که با نیش عقرب مورد پذیرایی قرار گیرد"، در حالیکه دمکراسی روشنفکرگرا مناسب برای توافق با ماست. دمکراسی باید به مثابه یک نیروی مستقل و به طور مستقل عمل کند. لیبرالیزم روسی که از نقش اساسی تاریخی خود، از اعصاب

روسیه را، زمانی که بسیاری هنوز متصور آن هم نبودند، خاطرنشان ساخت و خواستار حمایت پرولتاریا از این گرایش دمکراتیک شد. در آنجا بطور دایم بر ماهیت طبقاتی و بورژوایی جنبش لیبرالی و رادیکال تاکید شده بود و درباره پیروان متزلزل اسوبوژدنیه^(۸) گفته شده بود: "زمان آن فرا رسیده است که این حقیقت ساده را درک کنیم که نه سفسطه سیاسی و نه به قول «استپنیک» فقیذ محدود کردن و پنهان کردن خویشتن، و نه دورویی رایج موسوم به التفات متقابل دیپلماتیک، بلکه تنها شرکت واقعی در مبارزه و اتحاد واقعی در مبارزه است که مبارزه مشترک واقعی (و نه صرفاً لفظی) علیه دشمن مشترک را تضمین می کند. هنگامی که مبارزه سوسیال- دمکراتهای آلمان علیه ارتجاع پلیسی- نظامی و فئودالی- مذهبی با مبارزه هر حزب واقعی دیگر که متکی به حمایت طبقه مشخصی از مردم (برای مثال، بورژوازی لیبرال) بود واقعا همسو گردید، فشار از هرگونه عبارت پردازی های کاسبیکارانه درباره التفات متقابل، عمل مشترک بر پا شد."

این شیوه برخورد به مساله از جانب ایسکرای سابق ما را مستقیماً به اختلافات کنونی بر سر چگونگی برخورد سوسیال- دمکراتها با لیبرالها می کشاند. همانطور که همه اطلاع داریم، این اختلافات از دومین کنگره حزب آغاز شد. در این کنگره دو قطعنامه، معرف نظریات اکثریت (قطعنامه پلخانف) و اقلیت (قطعنامه استارور) پذیرفته شدند. قطعنامه اول به درستی خصلت طبقاتی لیبرالیزم به مثابه جنبش بورژوایی تعیین می کند و لزوم توضیح ماهیت ضد انقلابی و ضد پرولتری گرایش اصلی لیبرالی (جنبش اسوبوژدنیه) را به پرولتاریا در پیشاپیش تکالیف قرار می دهد. در عین اینکه قطعنامه ضرورت حمایت پرولتاریا از بورژوا - دمکراسی را تشخیص می دهد هرگز به ابزار التفات متقابل دیپلماتیک متوسل نشده بلکه با روحیه ایسکرای سابق آن را به صورت مساله مبارزه هم آهنگی مطرح می سازد: "تا جاییکه بورژوازی در مبارزه اش علیه تزاریزم انقلابی است و یا صرفاً در اپوزیسیون قرار دارد، سوسیال دمکراتها می باید از آن پشتیبانی کنند.

قطعنامه استارور، برعکس، تحلیلی طبقاتی از لیبرالیزم و دمکراسی ارائه نمی دهد. این قطعنامه آکنده از نیت خیر است و ابداع شرایطی از توافق پرداخته است که احتمالاً بهتر و آب و تابدارترند و لیکن متناسفانه موهومی و کلمات محض هستند: لیبرالها یا دمکراتها می باید چنین و چنان مواضعی را اعلام کنند، این یا آن گونه خواستارها را نباید مطرح سازند، فلان و بهمان شعار را باید بپذیرند. تو گویی تاریخچه بورژوا- دمکراسی در تمام موارد و در کلیه کشورها به کارگران هشدار نداده است که به بیانیه ها،

۸- اسوبوژدنیه (رهایی) نام نشریه ای بود که به سردبیری استروود در سالهای ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ از خارج از روسیه منتشر می شد. طرفداران این نشریه لیبرالهایی بودند که بعدها هسته مرکزی حزب کادت را تشکیل دادند.

جنبش دمکراتیک روشنفکری، که بزعم ایسکرا اینک به نیروی "نیروی مستقل" بدل شده، در حقیقت چیزی جز حزب سوسیال - رولوسیونر خودمان نیست! روشنفکران دمکراتیک جناح "چپ افراطی" دیگری نمی‌توانند داشته باشند. منطقاً فقط از لحاظ استهزائی و یا تروریستی می‌توان از این روشنفکران به مثابه نیرویی مستقل سخن گفت. ایستادن در سطح بورژوا - دمکراتها و چپ‌تر رفتن از اسوبوژدنیه فقط به معنی حرکت به سمت سوسیال - رولوسیونرهاست و نه در هیچ جهت دیگری.

دیگر کشفیات اخیر ایسکرای نو نیز تاب مقاومت در مقابل انتقاد نخواهند داشت. مشخصاً این مطلب که "لیبرالیزم بدون بورژوا - دمکراتیک آن فقط شایسته تئیه با نیش عقرب است و این که چنانچه بجز افراد زمستوو کس دیگری را نتوان جلب کرد" عاقلانه‌تر خواهد بود که عقیده هژمونی را بدور افکنیم حتی از کشف نخست نیز کمتر تحمل انتقاد دارند. لیبرالیزم از هر نوعی، فقط تا جائیکه واقعاً به مخالفت با استبداد بر می‌خیزد، مستحق برخورداری از حمایت سوسیال - دمکراتهاست. این گونه حمایت تنها دمکراتهای واقعاً پیگیر (یعنی پرولتاریا) از تمام دمکراتهای مستزلزل (یعنی بورژوا) آن چیز است که به عقیده هژمونی واقعیت می‌بخشد. فقط برداشت کاسبارانه خرده بورژوایی از عقیده هژمونی است که آن را به شکل یک سازش، التفات متقابل و یا مساله توافق لغوی متصور می‌شود.

از دیدگاه پرولتری، در یک نبرد، هژمونی از آن کسی خواهد شد که بر حرارت از دیگران به نبرد بپردازد، جهت وارد آوردن حتی یک ضربه به دشمن هیچگونه فرصتی را از دست ندهد و کردارش با گفتارش وفق دهد. یعنی کسی که رهبر ایدئولوژیک نیروهای دمکراتیک است و هرگونه سیاست نیمه - راهی را به باد انتقاد می‌گیرد. ایسکرای نو سخت در اشتباه است اگر تصور می‌کند که ناپیگیری بورژوا - دمکراسی یک صفت اخلاقی است و نه یک خصیصه سیاسی - اقتصادی آن، و اگر تصور می‌کند که می‌توان و می‌باید درجه‌ای از تزلزل را تعیین کرد که کمتر از آن درجه لیبرالیزم فقط استحقاق نیش عقرب را دارد و بیشتر از آن درجه شایستگی به توافق رسیدن با ما. این پندار تنها به معنی "تعیین پیشاپیش حد مجاز فرومایگی" است. واقعاً، قدری درباره معنی این کلمات فکر کنیم: قبولاندن شروط توانقی به گروه‌های اپوزیسیون نظیر حق رأی همگانی، برابر، مستقیم و مخفی به معنی آنست که "آزمایشات کاغذ تورنسل دمکراسی، معرف خطاناپذیر خواست‌های خود را در برابرشان گذاشته تمام وزن حمایت با ارزش پرولتاریا را در کفه ترازوی برنامه‌های سیاسی آنان قرار دهیم"

(شماره ۷۸)، چقدر زیبا این کلمات بیان شده‌اند! متتهی، به ناچار، به نویسنده این کلمات زیبا، استاروور، باید گفت: دوست عزیز، «آرکاردی نیکولا یویچ»، کلمات قصار شما به‌قدر رفته است! زمانی که آقای استروور در برنامه گروه اسوبوژدنیه حق رأی همگانی را نیز جا داد، با یک اشاره قلم "معروف خطاناپذیر" شما را بی‌خاصیت کرد. همین استروور نه یک بار بلکه به کرات در عمل به اثبات رسانیده است که تمام این برنامه‌ها از نظر لیبرال‌ها ورق پاره بی‌ارزش بیش نیستند: نه چون کاغذ تورنسل، بلکه کاغذی بسیار معمولی‌اند. زیرا که بورژوا - دمکرات‌ها از امروز یک چیز نوشتن و فردا چیز دیگری گفتن هیچ ابایی ندارند. این خصلت بسیاری از آن روشنفکران بورژوایی است که به سوسیال دمکراسی جلب می‌شوند. تمام تاریخچه لیبرالیزم در اروپا و روسیه حاوی صدها نمونه از کردار و گفتار مغایر با هم است، و دقیقاً به این دلیل اشتیاق استاروور در یافتن کاغذهای معرف خطاناپذیر بسیار ساده‌لوحانه است.

این اشتیاق کودکانه، استاروور را به جانب این اندیشه بزرگ سوق می‌دهد که بگوید حمایت از مبارزات ضد تزاری آن بورژواهایی که موافق حق رأی همگانی نیستند به معنی "تنزل عقیده حق رأی همگانی تا به هیچ است! احتمالاً استاروور پاورقی زیبای دیگری خواهد نوشت تا اثبات کند که ما با حمایت از مبارزات ضد استبدادی سلطنت‌طلبان "عقیده" جمهوری را تا به هیچ تنزل می‌دهیم. اشکال عمده در این است که افکار استاروور به طور لاعلاجی حول دایره تسلسل کلمات، شعارها، خواست‌ها و اعلامیه‌ها دور می‌زند و تنها معیار حقیقی، یعنی میزان شرکت واقعی در مبارزه را نادیده می‌گیرد. در عمل، این مساله به گونه‌ای اجتناب ناپذیر به آرایش کردن آن اقشار روشنفکر رادیکال که رسیدن به توافق با آنان محتمل اعلام شده، منجر خواهد شد. با رویگرداندن از مارکسیزم، روشنفکران به عنوان "نیروی محرک" (و نه خدمتگزاران چرب زبان) لیبرالیزم قلمداد شده‌اند. رادیکال‌های فرانسوی و ایتالیایی به لقب کسانی که خواست‌های ضد دمکراتیک و ضد پرولتری بر آنان بیگانه است مفتخر شده‌اند، در حالیکه همه می‌دانند این رادیکال‌ها به دفعات بی‌شمار به تمام مواضع خود پشت پا زده و پرولتاریا را به بیراهه سوق داده‌اند، و علیرغم اینکه در صفحه بعد همین شماره ایسکرا (شماره ۷۸) چنین آمده است که در ایتالیا سلطنت‌طلبان و جمهوری خواهان، در جنگ علیه سوسیالیزم یکی بودند. قسطنطنیه روشنفکران ساراتف (انجمن خدمات بهداشتی)، که خواهان شرکت نمایندگان تمام مردم در فعالیتهای قانونگذاری است به عنوان "صدای (!) حقیقی دمکراسی" قلمداد شده است

(شماره ۷۷). همراه برنامه عملی برای شرکت پرولتاریا در فعالیتهای زمستوو، رسیدن به برخی توافقات با نمایندگان جناح چپ بورژوای مخالف نیز توصیف شده است (توافقات معروف جهت جلوگیری از ایجاد ترس و وحشت (درون بورژوازی). در پاسخ به این پرسش لنین که چه بر سر شروط کذایی توافقات استاروور آمده است، هیات ایسکرای نو چنین نوشت:

"اعضای حزب باید همواره این شروط را در خاطر داشته باشند. آنان از لحاظ اخلاقی موظفند که با آگاهی به شرایطی که حزب رسیدن به توافقات سیاسی رسمی با احزاب دمکراتیک را جایز می‌شمارد... اکیداً مابین نمایندگان قابل اعتماد اپوزیسیون بورژوایی، یعنی دمکراتهای حقیقی و لیبرالهای کلاش تمایز قائل شوند."

هر قدمی قدم‌های دیگری به دنبال می‌آورد. اضافه بر توافقات حزبی (که به موجب قطعنامه استاروور تنها توافقات مجازند)، در شهرهای مختلف توافقات محلی نیز پدیدار شده‌اند. همراه توافقات رسمی، توافقات اخلاقی نیز پیدا شده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که اکنون پذیرفتن شفاهی "شروط توافق" و نیروی الزامی "اخلاقی" آنها، القاب "قابل اعتماد" و "دمکراتهای حقیقی" را نیز به دنبال خواهد داشت. در صورتیکه هر کودکی بخوبی می‌داند که بسیاری آن پیروان روده دار زمستوو که جهت خاموش نگاهداشتن سوسیال - دمکراتها به اظهار لفظی هر بیانی‌ای می‌پردازند و با توسل به قول شرف یک رادیکال حتی سوسیالیست بودن خود را هم ادعا می‌کنند.

خیر، پرولتاریا هرگز به این بازی شعارها، اعلامیه‌ها، و توافقات کشانیده نخواهد شد. پرولتاریا هرگز فراموش نخواهد کرد که بورژوا - دمکراتها هیچگاه دمکراتهای قابل اعتمادی نخواهند شد. حمایت پرولتاریا از بورژوا - دمکراتها نه بر اساس معامله به منظور جلوگیری از ترس و رمیدن آنها و نه بر اساس اعتقاد به قابل اعتماد بودن آنهاست، بلکه بر این اساس است که در کجا و تا چه اندازه به مبارزه واقعی علیه استبداد تن می‌دهند. یک چنین حمایتی در جهت رسیدن به اهداف اجتماعی - انقلابی مستقل پرولتاریا ضروری است. ■

❖ یادداشتی برای طرفداران پر ذکاوت ایسکرای نو. احتمالاً بما خواهند گفت که مبارزه پیر حرارت پرولتاریا بدون هیچ شرط قبلی منجر به این می‌شود که بورژوازی ثمرات پیروزی پرولتاریا را از دستش برباید. پاسخ ما به این حرف پرسش زیر است: چه تضمین دیگری برای تحقق شروط پرولتاریا وجود خواهد داشت بجز نیروی مستقل پرولتاریا؟

جایگاه مارکسیزم در تاریخ

ارنست مندل

(بخش سوم)

استحاله اقتصاد سیاسی انگلیسی

درک انتقادی مارکس و انگلس از تاریخ نگاری جامعه شناسی فرانسوی، آنها را به جایی رساند که توانستند مفاهیم طبقه اجتماعی و مبارزه اجتماعی را با مفاهیم کار اجتماعی و تولید اجتماعی مرتبط سازند. در این راستا آنان به مسائل علم اقتصاد و تجزیه و تحلیل آنان، بویژه به ماهیت مسئله مبادله، پرداختند. پس از مقداری تأمل از سوی مارکس، آنها ترمهای پایه‌ای مکتب کلاسیک اقتصاد سیاسی انگلیسی را پذیرفتند. مبادله، بر مبنای معادل مقدار کار موجود در کالا به حساب می‌آید.

این تئوری که به عنوان تئوری «ارزش کار» شناخته می‌شود، دارای ریشه‌ای است که به دوران باستان برمی‌گردد. این تئوری، به شکل خام آن، ابتدا در قرون وسطی توسط تئوریسین‌های مکتبی فرموله شد. در قرن هفدهم توسط ویلیام پتی^(۱) مجدداً مورد بررسی قرار گرفت و به شکل نهایی خود در قرن هجدهم در آثار آدام اسمیت^(۲) و در قرن نوزدهم در آثار دیوید ریکاردو^(۳) نمایان گشت.

نقطه برجسته تئوری اقتصاد سیاسی کلاسیک، به عنوان تئوری بورژوازی در حال رشد و انقلابی، برخورد غیر دگماتیک آن در جهت پیدا کردن راه‌های برای مسائل مختلف بود. این تئوری تقریباً از همان ابتدا به زندگی اقتصادی، تحت نظام سرمایه‌داری، به عنوان پدیده‌ای عینی که به توضیح و تفسیر نیازمند است می‌نگریست، و نه به عنوان دسته‌ای اصول و ارزش‌های «اخلاقی» که نیازمند تأیید کردن و یا مردود شمردن، بودند. این تئوری قبول کرده بود که علم اقتصاد، همچون تمام علوم دیگر، بایستی از مفروضات امپریک آغاز شود (مفروضاتی که در رأس آنها قیمت‌ها قرار دارند) و در این راستا به کشف آن قوانینی بپردازد که توضیح‌گر حرکات این مفروضات امپریک باشند. این مسئله بدانجا انجامید که ارزش کالاها را در مرکز توضیح‌گری‌های این تئوری قرار داد. برای آدام اسمیت و دیگران آغازگاه‌های تاریخی اقتصاد بازار شالوده حداقل یکی از بنیان‌های اصلی اعتبار تئوری ارزش کار را در بر می‌گرفت.

فیزیوکرات‌های فرانسوی قرن هجدهم این ایده که کار به تنهایی آفریننده ارزش است را در تحلیل‌های ویژه خود به کار گرفتند، آنها قاطعانه بیان داشتند که تنها کار کشاورزی، کار تولیدکننده بود. درک ایستا و محدود آنان از این مفهوم، در فرانسه قبل از انقلاب،

به طور واضحی انعکاس خود را بر تسلط کشاورزی بر صنعت گذاشت. با این وجود آنها با این کار خود راهگشای دو پیشرفت اساسی در اصول اقتصاد سیاسی انگلیسی شدند. آنها درآمد طبقات حاکم (مالکان و همچنین بازرگانان و صاحبان صنعت) را به عنوان درآمدی که از قبل محصول کار تنها طبقه تولیدکننده (از نقطه نظر فیزیوکرات‌ها آن طبقه دهقان بود) بدست می‌آمد می‌دانستند؛ و زندگی اقتصادی را بطور کلی به عنوان گردش تولیدات و درآمدهایی می‌پنداشتند که کنترل تولید در جریان، و تولید آینده را بدست داشت. یعنی، روند بازتولید. مارکس از این دو پیشرفت برای تکامل تئوری اقتصاد خود استفاده کرد.

اما قبل از هر چیز او می‌بایستی چندین تناقض بنیادین و نقاط ضعف اقتصاد سیاسی انگلیسی که آدام اسمیت و دیوید ریکاردو برای آنها راه حلی نداشتند را پاسخ می‌داد.

این تناقضات و نقاط ضعف عبارت بودند از:

۱- تعریف آنان از ارزش، ناکامل، غیر رضایت‌بخش و غیر مستعمل بود. اقتصاد سیاسی کلاسیک انگلیسی بر این باور بود که «کار» در نهایت، چیزی بجز وسیله‌ای برای اندازه‌گیری نبود - چیزی که تقلیل مخارج مختلف تولید یک کالا را به یک «فاکتور» امکان‌پذیر می‌ساخت. و یا این استنباط که، «کار» به عنوان درآمد طبقات اجتماعی مختلف است. اما اسمیت و ریکاردو تا به آخر به جستجوی پاسخ مسئله نرفتند؛ یعنی پاسخ به این مسئله که، جوهر و طبیعت این ارزش را چگونه که توسط «کار» اندازه گرفته می‌شود، چیست.

۲- این عدم صراحت در توضیح ماهیت «ارزش»، آدام اسمیت را به تناقض درهم پیچیده‌ای کشاند. او در راستای کوشش خود برای پیدا کردن معیاری قیاسی برای «ارزش» چنین مطرح می‌کرد که: «ارزش کالا» بر مبنای «کار» تعیین می‌شود. اما «ارزش کار» به نوبه خود توسط دستمزد مشخص می‌شود. بنیست این نظریه اما، آنجایی مشخص می‌گشت که سؤال می‌شد: پس چه چیزی ارزش دستمزد را تعیین می‌کند؟ به عبارت دیگر کالاهای معیشتی‌ای که کارگر بوسیله مزدش خریداری می‌کند.

۳- اقتصاد سرمایه‌داری عمدتاً به شکلی ایستا درک می‌شد. مکتب کلاسیک قبل از هر چیز هدفش اساساً توضیح «وضعیت متعادل» بود. دلیل اختلال در این وضعیت متعادل را رقابت ناقص، یعنی ادامه حیات انحصارات گوناگون؛ و یا پدیده سیاست پولی، می‌پنداشت. برای مکتب کلاسیک، دینامیزم بنیادین رقابت که خود آفریننده وضعیتی غیر متعادل (تقریباً همیشگی) بین عرضه و تقاضا بود - و در موارد متعددی سبقت اولی بر دومی - نتیجه حاصل شده از این وضعیت، یعنی، بحران ادواری اضافه تولید،

قابل درک و توضیح نبود. و این صرفاً به این دلیل نبود که آدام اسمیت و دیوید ریکاردو هر دو در دوره‌ای زندگی می‌کردند که پدیده بحران ادواری خود را به شکلی کامل نشان نداده بود. بلکه قبل از هر چیز، به این دلیل بود که آنها کاملاً از درک این مسئله ناتوان بودند که، رقابت سرمایه‌داری «در روند تولید»، خود بر مبنای استحاله مداوم تکنیک‌های تولید و مخارج تولید استوار گشته، و این استحاله مداوم در واقع، تغییرات سریع در ارزش کالاها است.

۴- حتی تئوری (دستمزدها)ی اقتصاد سیاسی کلاسیک اساساً تئوری‌ای ایستا بود. این تئوری چنین مطرح می‌کرد که، «دستمزدها» حول حداقلی که بطور فیزیکی برای زنده ماندن کارگران لازم است، نوسان می‌کنند. در ضمن این تئوری دستمزد، کمتر اقتصادی بود تا تئوری‌ای وابسته به آمار و ارقام. این تئوری مدعی آن بود که نوسان در نرخ زاد و ولد و مرگ و میر کودکان به تنظیم عرضه کارگران در «بازار کار» می‌انجامد. هر گونه افزایش دستمزد، به سطح بالاتر از آن سطحی که بطور فیزیکی برای زنده ماندن کارگران لازم است، به بالا رفتن عرضه کارگران در بازار کار می‌انجامد و به پایین آمدن سطح دستمزد، نسل‌های بعد منجر می‌گردد. بنابراین، این تئوری چنین نتیجه می‌گرفت که دستمزد، کم و بیش بطور اتوماتیک حول همان حداقل لازم برای زنده ماندن، باقی خواهند ماند. پس از آن در قرن نوزدهم سوسیال دمکرات آلمانی «فردینال لاسال» با اتکا به فرمول «قانون آهنین دستمزد» به احیای تئوری‌ای در مورد دستمزد پرداخت. این تئوری که از سوی لاسال در شرایط ماقبل صنعتی شدن و یا در حال صنعتی شدن جوامع سرمایه‌داری مطرح گردید، هدفش عقلانی کردن منافع بورژوازی جوان این جوامع و کوشش در جهت پایین آوردن دستمزد، به سطحی بسیار نازل (به فقر کشاندن کامل پرولتاریا) بود.

۵- اصلی‌ترین نماینده اقتصاد سیاسی کلاسیک، دیوید ریکاردو بود که از یک نوع تئوری نادرست

۱- Sir William Petty (۱۶۸۷-۱۶۲۳) بنیانگذار

اقتصاد سیاسی مدرن، تئوری ارزش کار را صراحتاً اعلام داشت.

۲- Adam Smith (۱۷۹۰-۱۷۲۳) اقتصاددان اسکاتلندی، یکی از بنیانگذاران مکتب کلاسیک اقتصاد سیاسی.

۳- David Ricardo (۱۸۲۳-۱۷۷۲) — بزرگترین اقتصاددان کلاسیک انگلیسی، هوادار تئوری ارزش کار، در شکل‌گیری نظریه‌های مارکس به شدت تأثیر گذاشت.

«پول» دفاع می‌کرد. به اصطلاح تئوری کمتی پول، که به پیدایش تناقضات بنیادین در تمام سطوح تجزیه و تحلیل اقتصادی او (و در حقیقت در تمام سطوح سیستم فکری او) منجر گردید. ریکاردو از یک سو، بطور سیستماتیک از تئوری ارزش کار دفاع و همواره مطرح می‌کرد که، ارزش تمام کالاها توسط مقدار کاری که صرف آنها شده، تعیین می‌گردد. از سوی دیگر، مطرح می‌کرد که ارزش طلا توسط مقدار طلای در گردش «بازار» تعیین می‌گردد. اما طلا به شکل انکارناپذیری کالایی بود که توسط بشر تولید می‌شد. بنابراین چرا ارزش آن، باید توسط حجم آن در گردش تعیین گردد، تا توسط مقدار کاری که صرف تولید آن شده است؟

۶- اقتصاد سیاسی کلاسیک عمدتاً به عنوان چیزی عینی مفهوم می‌شد. به ویژه موقعی که کار مولد را با تولید کار توسط سود یکی می‌پنداشت. اما وقتی با واقعیت مبارزه کارگران و سازمانهای آنها، بویژه مبارزه برای اضافه دستمزد و تعدیل ساعات روزانه کار، مواجه گردید، به ناگهان این واقعیت انکارناپذیر را رد کرده و به اصولی بودن، ذهنی‌گرایی و اخلاقی جلوه دادن آنان پرداخت. تلاش برای محکوم کردن سازماندهای کارگران و مبارزه آنان تحت عنوان «غل و زنجیر بر آزادی»، «موانع رقابت آزاد»، «اتوپیای که بر خلاف قوانین تسلیم‌ناپذیر اقتصادی (قوانین بازار) عمل می‌کند»، «حمله به نظم عمومی» و غیره، از جمله برخوردهایی است که به این واقعیات می‌شد. برای انجام اینکار یک جنبه بنیادین واقعیت اقتصادی و اجتماعی می‌بایستی مردود اعلام شود. به عبارتی، نفس استثمارگرانه وجه تولید سرمایه‌داری، جنبه‌ای که به طور اجتناب‌ناپذیری به حاد شدن مبارزه طبقاتی بین کارفرمایان و مزدبگیران و گرد آمدن و یکی شدن مزدبگیران در راستای دفاع از منافع خودشان، می‌انجامید. اگر آزادی (بورژوازی) به این معنی است که هر فردی حق دارد که از منافع «خودخواهانه» اقتصادی خود دفاع کند، چرا مزدبگیران نباید از چنین حتی برخورداری باشند؟ چرا برای کارفرمایان قانونی خواهد بود که سطح زندگی خود را ارتقا دهند، اما برای مزدبگیران همین کار غیرقانونی است؟

مارکس و انگلس موفق به حل تمام این تناقضات ذاتی اقتصاد سیاسی کلاسیک شدند. آنها این کار را از طریق دو کشف بنیادین علمی و تأثیر آتی آنها انجام دادند. به عبارتی، معرفی یک سیستم تجزیه و تحلیل اقتصادی که در خود دارای توضیحی مرتبط و بدون اشتباه بود؛ و استفاده از وجه تولید سرمایه‌داری و قوانین حرکت آن را نشان می‌رفت. مارکس مطرح کرد که اولاً، «کار» یک واحد نیست که از طریق آن به استناداری همگانی برای اندازه‌گیری عناصر مختلف مخارج تولید کالاها

رسید. «کار» خود جوهر ارزش است. ارزش، یا «کار» است، و یا به عبارتی دقیق‌تر، بخشی از پتانسیل «کار» (کل حجم روزهای کار و یا ساعات کار) موجود در جامعه و در طول دوره‌ای از حیات آن جامعه.

کار اجتماعی بطور کلی (یعنی، کاری که از یک صنف و یا حرفه مشخص یک کارگر مجرد شده باشد) بنیاد زندگی و تداوم حیات تمام جوامع بشری را تشکیل می‌دهد. در جامعه‌ای که بر مبنای مالکیت خصوصی بنا گردیده، تمام این کار اجتماعی به بخش‌های جداگانه‌ای در آمده، و به کارهای خصوصی‌ای ارائه شده از سوی افراد منفرد و واحدهای تولیدی مستقل از یکدیگر، تبدیل می‌گردد. این وظایف به شکل آگاهانه بین تولیدکنندگان تقسیم نشده، بلکه به شکل خود بخود انجام گرفته است. عملکرد اقتصادی خود بخودی تولیدکنندگان بعداً توسط بازار نصیح می‌گردد. افراد منفرد باید کاری را بدست آورند که در واقع قبلاً انجام داده‌اند و به عنوان کار اجتماعی شناخته شده است. کار خصوصی همیشه جزئی از کل کار اجتماعی است، اما هر یک از مقادیر کار خصوصی بطور اتوماتیک به این عنوان شناخته نمی‌شوند. این دقیقاً ارزش کالاهاست که این شناختن‌ها را معین می‌کند. ارزش کالاها مقدار کار مجرد اجتماعاً لازم برای تولید آنهاست (فرمول اجتماعاً لازم، بر مبنای متوسط بارآوری کار در هر یک از واحدهای تولیدی مشخص، قرار دارد).

دومین کشف مارکس در واقع از درون همین اولین کشف مهم او بیرون آمد. مزد بگیران، پرولترها، مرد یا زن، «کار» خود را بفروش می‌رسانند. به عبارتی، بفروش رساندن توانایی خودشان برای تولید. و این آن نیروی کاری است که جامعه بورژوازی آن را به کالا تبدیل می‌کند. بنابراین، این نیروی کار هم دارای ارزشی است که می‌تواند به لحاظ عینی به تمام کالاهای دیگر تعلق گیرد: مخارج تولید خودش، مخارج باز تولید خودش. این نیروی کار، مثل تمام کالاهای دیگر، دارای فایده‌خود (ارزش مصرف) برای خریدار است. فایده‌ای که پیش شرط فروش آن است. اما قیمت (ارزش) کالای بفروش رسیده را تعیین نمی‌کند.

اما از آنجائیکه بنا بر تعریف، تمام نیروی کار، در جامعه بازاری، در خدمت اضافه کردن ارزش به ارزش ماشینها و مواد خام، قرار دارد، بنابراین، فایده و ارزش مصرفی نیروی کار برای خریدار آن، یعنی سرمایه‌دار، دقیقاً آن چیزی است که بتواند ارزش تولید کند. هر مزد بگیر بنابرین، «ارزش اضافه شده» تولید می‌کند. از آنجائیکه سرمایه‌دار دستمزد کارگر را پرداخت می‌کند - دستمزدی که کارگر توسط آن نیروی کار خود را بازسازی می‌کند - بنابراین سرمایه‌دار تنها به شرطی این نیروی کار را

خریداری می‌کند که «ارزش اضافه شده» توسط کارگر بیشتر از ارزش نیروی کار خود او باشد. این بخش از ارزش جدید تولید شده توسط مزدبگیر را مارکس ارزش اضافی نامید. ارزش اضافی عبارت است از تفاوت بین ارزش جدید تولید شده توسط نیروی کار و ارزش خود این نیروی کار. یعنی، تفاوت بین ارزش جدید تولید شده توسط کارگر و مخارج بازتولید نیروی کار او.

بنابراین، ارزش اضافی یعنی جمع کل درآمد طبقات مالک (سود + بهره + اجاره زمین) آن چیزی است که از تولید اجتماعی، پس از اینکه بازتولید نیروی کار تضمین و مخارج تأمین و نگهداری آن کسر گردید، باقی می‌ماند. بنابراین ارزش اضافی چیزی بجز شکل پولی اضافه تولید اجتماعی‌ای که در جامعه طبقاتی سهم طبقات مالک از تولید اجتماعی در روند توزیع را تشکیل می‌دهد، نیست. درآمد صاحبان برده در جامعه برده‌داری؛ اجاره زمین زمین‌داری در دوران فئودالیزم؛ باج و خراج در وجه تولید باج و خراج‌گیری و غیره.

کشف ارزش اضافی به مثابه یک مقوله بنیادین جامع بورژوازی و وجه تولید آن (سرمایه‌داری) همراه با توضیح طبیعت آن (نتیجه کار اضافی، نتیجه کار بدون دستمزد و پاداش عرضه شده توسط مزدبگیران) و آغازگاه آن یعنی، جبر اقتصادی که پرولترها را مجبور به فروش نیروی کار خود، به عنوان یک کالا به سرمایه‌دار می‌کند. همه نمایانگر سهم اصلی مارکس در توضیح اقتصاد و علوم اجتماعی بطور کلی است. اما خودش به مثابه بکارگیری تئوری ارزش کار تکامل یافته‌ای است در مورد یک کالای مشخص، یعنی، نیروی کار.

به هر رو، بکارگیری شدید تئوری ارزش کار در مورد مشخص «نیروی کار» به تحلیلی عمیق‌تر از مشخصات این کالا نیاز داشت. «نیروی کار»، یعنی توانایی کار کردن، صرفاً یک خصوصیت فیزیکی نیست که بتوان آن را به عنوان یک انرژی (مصرف کالری و تولید انرژی از این طریق) اندازه گرفت. کارگران نه تنها دارای عضله، بلکه دارای رگهای حسی و مغز نیز هستند. در حالی که بازتولید توانایی فیزیکی آنان امری ضروری برای آنان در جهت ارائه کار خود به کارفرمایان است، در اکثر موارد بسیار ناکافی است.

کار خانگی زنان در خانواده از نسلی به نسل دیگر، به این بازتولید فیزیکی نیروی کار کمک می‌رساند. اما، از آنجائیکه به تولید کالاها نمی‌انجامد، در اقتصاد بازار در محاسبات مربوط به مقدار کار مصرف شده در تولید به حساب نمی‌آید. مارکس به مقدار بسیار کمی این مسئله را مورد مطالعه و توضیح قرار داد.

به علاوه، بکارگیری تمام نیروی کار بستگی به سعی و کوشش کارگر و توجه او دارد، صفاتی که به

یعنی، یک واحد پول کاغذی معرف مقدار کمتری از طلا خواهد بود، اگر زیاده‌تر از پشتوانه آن چاپ شود (تورم پول کاغذی).

مارکس بر مبنای این دو آغازگاه در حوزه اقتصادی توانست قوانین اصلی حرکت وجه تولید سرمایه‌داری را نشان دهد. نزدیک به صد و بیست و پنج سال از نگارش جلد اول سرمایه می‌گذرد، تاریخ اقتصاد و جامعه در این مدت به شکل انکارناپذیری صحت و اعتبار یافته‌های مارکس را انعکاس داده است:

۱- گرایش مداوم به انقلاب در تکنیک تولید و سازماندهی کار از طریق پیشرفت تکنیکی‌ای که بنیادش بر صرفه‌جویی کار بنا نهاده شده، یعنی، جایگزینی ماشین با انسان.

۲- گرایش کمپانی‌ها به در انقیاد در آوردن تمام تصمیمات سرمایه‌گذاری برای رسیدن به سود بیشتر. سرمایه تشنه ارزش اضافی‌ست، زیرا ارزش اضافی تنها منبع نهایی سود است؛ و نیروی محرکه برای بدست آوردن بیشترین سود، نتیجه اجتناب‌ناپذیر رقابت و مالکیت خصوصی است.

۳- به شکل اجتناب‌ناپذیری، انباشت سرمایه (گسترش حجم سرمایه) هدف نهایی و نتیجه تمام اقتصاد ماشینی شده سرمایه‌داری است.

۴- انباشت سرمایه شکل پیشرونده تراکم و تمرکز سرمایه‌های گوناگون را به خود می‌گیرد. حجم سرمایه‌ها گسترش می‌یابد. اما در عین حال، سرمایه‌داران کوچک و متوسط هر چه بیشتر به کام انحصارات عظیم می‌افتند.

۵- در حالی که سرمایه‌ها رشد می‌کنند، بخشی از حجم آنها که به مصرف خرید نیروی کار می‌رسد (سرمایه متغیر) با سرعت کمتری نسبت به بخش دیگر که به مصرف خرید ماشین آلات، مواد خام و مصالح جانبی، انرژی و غیره (سرمایه ثابت) می‌رسد، رشد می‌کند. ترکیب ارگانیک سرمایه (نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر) در دراز مدت گرایش به رشد کردن دارد.

۶- نسبت بخش کوچکی از کل ارزش اضافی بدست آمده توسط شاخه‌ای از سرمایه‌داری، گرایش به انطباق با ارزش اضافی بدست آمده در شاخه‌های دیگر سرمایه‌داری دارد. این گرایش‌ست به طرف برابری نرخ سود و شکل دادن متوسطی از نرخ سود، حداقل در هر یک از کشورهای سرمایه‌داری، در دوره‌ای مشخص.

۷- به همان اندازه که نرخ متوسط سود گرایش به طرف پایین آمدن دارد، ترکیب ارگانیک سرمایه زیاده‌تر خواهد شد. اگر چه گرایش رو به پایین نرخ سود از سوی فاکتورهای مختلفی (از جمله رشد نرخ استثمار نیروی کار، رشد نرخ ارزش اضافی، یعنی، نسبت کار اضافی و کار لازم در روند تولید) جبران می‌گردد، اما در دراز مدت، این گرایش به طرف

بقیه در صفحه ۲۲

توازن قوا بین این دو طبقه. نوسانات ارتش ذخیره صنعتی در تحلیل نهایی توسط بالا و پایین شدن انباشت سرمایه معین می‌گردد.

از آنجائیکه این تئوری تکامل تدریجی دستمزدها را تنها به مسئله منحنی جمعیت ربط نداده (از طریق صرفاً منحنی عرضه کار)، بلکه آنرا به دینامیزم کلی اقتصاد سرمایه‌داری (از طریق هر دو تکامل تدریجی عرضه کار و تقاضا برای کار) مرتبط می‌ساخت، بنابراین می‌توان به عینه مشاهده کرد که معرف تکاملی عظیم در مقایسه با تئوری دستمزد مالتاس و ریکاردو بود.

مارکس و انگلس همچنین جایگاهی سیکلی رابطه نیروهای موجود بین سرمایه و کار را وارد معادله تعیین دستمزدها کردند، و از این طریق از تحلیل محدود و مکانیستی اقتصاد جبرگرای اقتصاد سیاسی کلاسیک برش کردند. مبارزه طبقاتی عامل تعیین کننده (متغیر) بحثاً جدا از تکامل تدریجی وجه تولید سرمایه‌داری، به حساب آمد. آنها چنین مطرح کردند که، دیالکتیکی واقعی نیروهای محرکه اقتصادی این وجه تولید را به مبارزه طبقاتی مرتبط می‌سازند. در نتیجه این تحلیل اقتصادی، امکان توضیح و ذیحق دانستن مبارزه کارگران، از نقطه نظری عینی و علمی، بوجود آمد. علم به سلاخی در مبارزه پرودارها تبدیل گردید. همچنین طریقی که مارکس به حل تناقضات تئوری «پول» ریکاردو پرداخت، خود قدمی بزرگ به جلو در علم اقتصاد سیاسی بود. برای مارکس تنها کالایی که دارای ارزش خودش (ارزش حقیقی) است می‌توانست «محور» سیستم اقتصاد پولی باشد. آن کالا طلا بود. از آنجائیکه طلا دارای ارزش خودش (تعداد ساعات کار اجتماعاً لازم برای تولید یک اونس طلا) بود، در نتیجه قیمت‌ها، در دراز مدت، مطابق با نسبت بین گرایش بارآوری کار در صنعت مانوفاکتور و کشاورزی از یک سو، و گرایش بارآوری کار در معادن طلا از سوی دیگر، ظاهر می‌شدند. تئوری کمی «پول» برای پول فلزی هیچگونه اعتباری ندارد.

موقعیکه به نسبت نیاز مقدار پول در گردش و پرداختی‌ها در یک کشور، طلای اضافه‌تری وجود داشته باشد، این طلا ارزش خود را از دست نمی‌دهد. بخشاً از گردش خارج شده و به پشتوانه تبدیل می‌گردد. در تئوری «پول» مارکسیستی، نوسانات ذخایر طلا (مقدار پولی که به شکل گنجینه در آمده) نقش تنظیم‌کننده را ایفا می‌کند. تنظیم‌کننده‌ایست که مسئول برقراری توازن بین عمده پول در گردش و ارزش کالاهاست. کالاهایی که باید با آن مبادله شوند. در این راستا باید پرداختی‌هایی که در شرف انجامند، و سرعت گردش این پول، را وارد محاسبات کرد. از سوی دیگر، در کاربرد مستقیم تئوری ارزش کار باید در نظر داشت که پول کاغذی «ارزش» خود را از دست می‌دهد-

هیچ وجه صرفاً به نیروی جسمانی ربطی ندارند. کارگر باید آماده کار کردن تحت شدت مشخص، توجه و دقت مشخص و با استفاده از حداقلی از مهارت باشد (شاید به استثنای کارگران با دستمزد بسیار پایین). رسیدن به تمام نیازمندیهای فوق «مخارج بازتولیدی» را به همراه خواهد داشت که روند تعیین دستمزدها را مشخص می‌کند. این در رابطه با خرید نیروی ماهر کارگران به شکل واضحی نمایان می‌گردد. اما، کاربرد آن در مورد آموزش و دقت، عادت کردن به جدیت در کار، مواظبت از ابزار تولید و غیره هم صدق می‌کند.

البته سرمایه‌داران سعی می‌کنند که این کیفیت‌ها را با پایین‌ترین قیمت ممکن، از طریق تهدید کارگران به بیکارسازی و یا دیسپلینی که توسط کارفرمایان و سرپرست‌ها اعمال می‌شود، بدست آورند. اما تجربه نشان داده که برای تولید و بازتولید این کیفیت‌های عالی نیروی کار - که از دامنه صرفاً توانایی جسمی خارج‌اند - کارگران باید از امکانات و خدمات مشخصی برخوردار باشند.

بنابراین ارزش نیروی کار شامل دو چیز است که با ارزش دو دسته از کالاها ارتباط دارند. آن دسته از کالاهایی که اولیه‌ترین نیاز جسمی کارگر را تأمین می‌کنند، یعنی آن چیزهایی که حداقل حیات جسمی را تضمین می‌کنند؛ و آن دسته از چیزهایی که نیازهای (آنچه مارکس آن را تاریخاً - اخلاقی خواند) دیگر او را بر طرف می‌سازد - چیزهایی که به همت مبارزه کارگران تاریخاً به شکل تدریجی داخل متوسط مزد آنها گنجانده شده است، چیزهایی که از یک کشور تا کشور دیگر و از یک دوره تاریخی به دوره تاریخی دیگر متفاوت هستند.

دستمزدها اما، به دور از اینکه برای همیشه و اتوماتیک در سطح حداقل معیشت باقی بمانند، مدام دچار نوسان هستند. به گفته مارکس، این نوسان هم‌آهنگ با چشم‌انداز اقتصادی و گرایش طولانی اجزا «تاریخاً - اخلاقی» دستمزدها در جهت منبسط و منقبض گشتن، صورت می‌گیرد. پایین‌ترین نقطه این نوسانات دستمزدها چیزی بجز حداقل حیات جسمی کارگر نیست. حداقلی که از آن کمتر توانایی جسمانی آن رو به زوال می‌گذارد (کارگران قدرت جسمانی خود را از دست داده و در حال کار کردن به حالت اغما می‌افتند و یا مریض می‌شوند). سقف حیات آنان سطحی‌ست که بالاتر از آن سود سرمایه‌دار محو می‌گردد.

تئوری دستمزد مارکس مطرح می‌کند که: دستمزدها به نسبت اندازه ارتش ذخیره صنعتی نوسان می‌کنند (تعداد بیکاران و توده بالقوه و نه واقعی مزدبگیر همچون زنان خانه‌دار که آمادگی فروش نیروی کار خود را دارند، اضافه جمعیت روستائین و غیره)، و از سوی دیگر، به نسبت تأثیر دوره‌ای نتیجه مبارزه بین سرمایه‌داران و کارگر مزد بگیر بر بستر

هر که ناموخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

ج - رامین



و تاز مشغولند!! و بدینسان با قلب واقعیت و هدایت خشم و نفرت توده‌ها به مجرای شونیسیم کور ضد عرب آب به آسیاب رژیم اسلامی می‌ریزند. این کوتاه‌فکران فراموش می‌کنند که زبان و آداب و رسوم عربی در بخش مهمی از ایران (خوزستان) در میان ایرانیان ساکن این مناطق رواج دارد و سرکوب فرهنگی مردم این منطقه، نظیر مردم سایر مناطق اقلیت‌نشین (کردستان، آذربایجان، بلوچستان و ...) از سالهای سال و توسط حکومت‌های مختلف تا با امروز امری پوشیده نیست. بنابراین دامن زدن به شونیسیم ضد عرب علاوه بر اینکه شونیسیم ضد ایرانی - که توسط برخی حکام عرب ترویج می‌شود - را توجیه‌پذیر می‌سازد، موجب افتراق در بین توده‌های مناطق مختلف ایران گشته، شرایط را برای تجزیه ایران فراهم می‌کند. همین امر تضادهای مصنوعی و بی‌اساس در میان توده‌های زحمتکش منطقه خلیج، ایرانی و عرب ایجاد می‌کند و سرانجام نقش مؤثری در حفظ و تحکیم رژیم‌های پوشالی کشورهای منطقه بازی می‌کند. در اینجا است که ناسیونال - شونیسیم، چه ایرانی و چه عرب، جای خود را در برنامه‌های ژئوپلیتیک امپریالیستی می‌یابد. تصادفی نیست که اغلب رادیوها و مطبوعات فارسی "پرشونده" و "پر خواننده" امپریالیستی علاقه ویژه‌ای به پخش لاطائلات ناسیونال - شونیسیتی از خود نشان می‌دهند و هزینه‌های هنگفتی برای تشویق نویسندگان و "اندیشمندان" بی‌مایه تزه‌های شونیسیتی اختصاص می‌دهند. حیرت‌انگیز نیست چنانچه ناسیونال - شونیسیت‌های وطنی هرگز داعیه سرنگون کردن رژیم کنونی و مبارزه جدی بر ضد ترور و اختناق اسلامی را نداشته به اندک اصلاحی در نظام و البته شرکت در آن راضی‌اند.

آنچه مربوط به "چپ" ناسیونالیست می‌شود، اینست که این جریان‌های کاری جز تکرار سیاست‌ها و برنامه‌های عقیم گذشته که آشکارا موجب تحکیم رژیم و کارایی ابزار سرکوب آن گردید، نمی‌کنند. این را هم اکنون می‌توان در موضعگیری گروه‌هایی از قبیل "راه کارگر"، "اکثریت" فرخ نگهدار، برخی روشنفکران خرده بورژوا و طبعاً در پیشاپیش همه آنها، بقایای حزب توده مشاهده کرد که چگونه در رابطه با حوادث اخیر ایران و شدت گرفتن اختلاف در میان جناح‌های حاکم از یک سو و بحرکت

آنها نمی‌توان یافت. من باب نمونه، پان ایرانیست‌های فروهر، جریانی ناسیونال - شونیسیت که همه از گذشته‌ی ضد کارگری و ضد کمونیستی آن مطلعند و هم اینکه در تحمیل جمهوری اسلامی به جامعه نقش مهمی ایفا کردند، ناگهان تبدیل به "ملی‌گرا" و "میهن دوست" می‌شوند و این هنوز آغاز کار است! اگر زمانی همین گروه‌ها واژه "ضد امپریالیست" را به هر مرتجع و جنایتکاری می‌چسباندند و خود را در اختیار آن قرار می‌دادند، اینک که دیگر خود این جریان‌ها همراه با سقوط "اردوگاه" شان اعتقاد خود را به مبارزه ضد امپریالیستی نیز از دست داده‌اند و مهمتر اینکه باین نیروهای باصطلاح "ملی‌گرا" که در عین حال "اپوزیسیون" قابل تحمل برای رژیم محسوب می‌شوند و هر کدام به فراخور حال خود آشکار و پنهان سر در دامن "ارباب بزرگ" آمریکا دارند، واژه "سحرآمیز" ضد امپریالیست حتی با هزار من سریشم هم نمی‌چسبد، آنها واژه "ملی‌گرا" را از انبان خود در آورده‌اند. روز از نو روزی از نو!

درک بقایای جریان‌های سستی از مبارزه طبقاتی و اصولاً مبارزه سیاسی و اجتماعی درکی عقب مانده، محلی‌گرا و ناسیونالیستی است. آنها بدون اینکه توجیهی به علت اصلی طرد شدن خویش در میان توده‌های مردمی ایران بنمایند و حداقل از آنچه که - بدلیل کژروپها و فرصت طلبی‌هایشان در گذشته‌ای نه چندان دور بر آنها رفت - کمترین درسی بگیرند، به همان سیاست و تاکتیک‌های اپورتونیستی و ضد انقلابی خود ادامه می‌دهند و این بار بدلیل ضعف، پراکندگی و افراد کامل، درمانده‌تر از گذشته به استقبال جناح شونیسیتی بورژوازی می‌شتابند. ناسیونالیسم خرده بورژوایی که در پوشش چپ و توسط بقایای جریان‌های فرمیسیتی عرضه می‌شود در واقع مکمل شونیسیم بورژوایی است که امروز از طریق روشنفکران و باصطلاح ادیبان و نویسندگان درباری و برخی عناصر که زمانی در صف نیروهای چپ قرار داشتند، تبلیغ و ترویج می‌گردد. وجه مشخصه ناسیونال - شونیسیم عقب‌گرای بورژوایی در ایران، چهره پغایت ضد عرب آنست. این جریان ارتجاعی شرایط کنونی حاکم بر جامعه را نتیجه سلطه سیاسی و فرهنگی اعراب قلمداد می‌کند و این همه در قالب دفاع از اسلام و تبلیغ آن انجام می‌گیرد. گویی که در ایران کنونی نه دار و دسته خمینی و نه حاکمیت اسلامی، بلکه اعراب به تاخت

می‌آه و جنب و جوش بیسابقه‌ای در میان برخی جریانات خارج از کشور برای پیوستن به فراخوان تحریم انتخابات دوره پنجم مجلس که بزودی انجام خواهد گرفت، به چشم می‌خورد و در این رابطه اعلامیه‌ها و موضعگیری‌های فراوانی در تأیید "ابتکار" حزب ملت ایران فروهر، از جانب این گروه‌ها انتشار یافته است. حرارت و سماجت برخی از این محافل و رقابت آنها در پیوستن به جرگه "پان ایرانیست"‌های فروهر انسان را به یاد حمایت همین جریانات از اقدامات "ضد امپریالیستی" خمینی، اشغال سفارت آمریکا و جنگ رژیم اسلامی با دولت عراق می‌اندازد. ظاهراً این گروه‌ها علیرغم انتقادات صوری که در مورد رفتار فاجعه‌انگیز خود در تقویت رژیم خمینی کردند، بار دیگر در تدارک تراژدی دیگری از همان قماش هستند. به تحلیل قضایا بپردازیم:

وضع نابسامان و در هم ریخته اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران نارضایی عمیق و اعتراضات شدید مردم، اعتصابات و مبارزات دامنه‌دار کارگری، خشم نویسندگان و سینماگران نسبت به دخالت بی‌جا و سانسور بی حد و حصر رژیم، تورم، بیکاری و هزار و یک مشکل اجتماعی و روانی، جامعه را به حالت انفجاری در آورده. روشن است که چنین وضعیتی تأثیر مستقیم بر تناقضات در میان گروه‌های حاکم می‌گذارد و بر شدت اختلافات آنها می‌افزاید. اضافه بر همه اینها جنجال دولت آمریکا مبنی بر "تحریم" اقتصادی ایران، برای برخی جریانات که همواره جهت اتخاذ و تصمیم چشم به آمریکا دوخته‌اند، باید بمثابة چراغ سبز تلقی شود. هر چند که برای دولت آمریکا کماکان رژیم اسلامی به عنوان تنها آلترناتیو باقی است و مسأله بیشتر بر سر ترمیم و "منطقی" کردن همین رژیم است. اینها همه در مجموع گروه‌ها و جریانات معینی را به تکاپو انداخته تا خود را به عنوان اپوزیسیون جا بزنند و احتمالاً در "تغییرات" آینده سهمی دریافت کنند.

گروه‌های فرصت طلب در خارج از کشور نیز که بوی کباب به مشامشان رسیده، برای عقب‌نماندن از قافله، پس از سالها انفعال سیاسی، اینک به حرکت درآمده و دوباره به دنبال جریانات بورژوازی و جناح‌هایی از رژیم افتاده‌اند. جالبست که آنها برای توجیه دنباله روی خود از بورژوازی محمل‌هایی تراشیده‌اند که واژه دیگری جز عوام‌فریبی برای

درآمدن جریانات بورژوازی و ناسیونال - شونیستی از قبیل "حزب ملت ایران" فروهر که خود یکی از معماران همین رژیم اسلامی است، "نهضت آزادی" یزدی از همکاران نزدیک خمینی و ... در داخل، گروههای سلطنت طلب، "جمهوری خواه" و مجاهدین در خارج از کشور از دیگر سو، به مشاطه گری "نیروهای ملی گرا" پرداخته اند.

اینها همه بخوبی نشان می دهند که فرصت طلبی و انحراف اغلب جریانات سنتی از مشی و اصول انقلابی صرفاً اشتباه ناشی از ارزیابی نادرست آنها از شرایط و اوضاع و احوال جامعه در یک دوران معین نیست، بلکه، بیانگر موضع طبقاتی و ماهیت اجتماعی این گروههاست. اینان در افق محدود دید خود، اصولاً چیزی جز سازش با این و یا آن جناح بورژوازی و افتادن به دنبال اهداف آن نمی یابند و علیرغم شعارهای ظاهر فریب در مورد حمایت از کارگران و زحمتکشان، هیچ اعتقاد و ایمانی به نیروی انقلابی کارگران و توده های مردمی ندارند.

در این شکی نیست که وظیفه مبرم نیروهای انقلابی در شرایط کنونی کوشش جهت بسیج هر چه وسیعتر اقشار و طبقات محروم جامعه بر علیه رژیم اسلامی است تا از این طریق با تضعیف رژیم و منفرد ساختن بیشتر آن در جامعه شرایط را برای سرنگون ساختن نظام اسلامی فراهم نمایند. طبعاً هر چه بیشتر پایه های اجتماعی رژیم ناچیزتر شوند و حامیان آن کمتر گردند، بسود توسعه امکانات نیروهای انقلابی است و این امر سرنگونی رژیم را سرعت می بخشد. در یک کلام تحقق اهداف انقلابی جز از طریق بسیج و سازماندهی نیروهای مادی جامعه امکانپذیر نیست. این روند اما، بکلی و از اساس با سیاست و برنامه های اعلام شده از جانب جریانات نامبرده در بالا متفاوت است و به نتایج کاملاً متضادی نیز می رسد. در اینجا بحث بر سر اینست که کدام سیاست و اهداف تعیین کننده دورنمای مبارزه اند و مضمون آنها منافع چه طبقاتی تشکیل می دهد؟ آیا منافع طبقاتی و اجتماعی قسروهرها، یسزدها، سلطنت طلبان و "جمهوری خواهان" با منافع توده های زحمتکش ایران یکی است؟ اگر وارد دنیای سفسطه و مغلفه نشویم و از واقعیات اجتماعی حرکت کنیم پاسخ منفی است. منافع طبقاتی گروههای مذکور اساساً با منافع طبقاتی حاکمیت در تناقض قرار ندارد و اینکه همین افراد در ایجاد و تحکیم جمهوری اسلامی سهم بوده اند از همین واقعیت ناشی می شود. بنابراین افتادن به دنبال سیاست و اهداف امثال فروهر و ... نه تنها مشکلی از هزاران مشکل فعلی مردم زحمتکش ایران را حل نمی کند، بلکه درست بر عکس، به حفظ - و ادامه حاکمیت اسلامی، یعنی به ادامه و تشدید ترور و خفقان کمک می کند. تازه هیچکدام از فراخوانان "جبهه وسیع مردم سالاری"

خواهان تغییر رژیم و در هم پیچیدن طومار حاکمیت فعلی نیستند و آنرا علناً در مصاحبه های خود تکرار می کنند.

در تاریخ دور و نزدیک مبارزات سیاسی و اجتماعی در ایران کم نیستند نمونه هایی که بطلان چنین سیاستها و تاکتیکهای فرصت طلبانه و سازشکارانه را بر ملا می سازند. کافیت به دوران قیام، در سال ۱۹۷۹ باز گردیم و نقش چنین سیاستهایی را در به شکست کشاندن قیام و یاری رساندن به دار و دسته خمینی و تحمیل آن به مردم ایران دریابیم. قبل از آن نیز حزب توده با همین تفکر و تاکتیک گاهی در خدمت قوام السلطنه و زمانی در تأیید "نکات مثبت"، رفرمهای امپریالیستی شاه چه خیانتها که به کارگران و زحمتکشان ایران مرتکب نشد. نتیجه این سیاستها و تاکتیکهای فرصت طلبانه چیزی جز ایجاد شرایط برای سرکوب و حشیشانه جنبش و تحکیم دیکتاتوری و استبداد نبوده و نیست.

خوشبختانه این جریانات علیرغم کوشش های فراوان که از خارج برای تأثیرگذاری بر مبارزات کارگران و جنبش مردمی در داخل بکار می برند، بدلیل عدم اعتماد مردم، بویژه کارگران نسبت به آنها که ناشی از عملکرد منفی این گروهها و زیانهای جبران ناپذیری است که به جنبش وارد کرده اند، تاکنون کوچکترین موفقیتی در این راه بدست نیاورده اند. درست به همین دلیل و نیز از آنجا که بسوقلمون صفتی و "همرنگ جماعت" شدن از خصایل بارز آنهاست، اینک برای عقب نماندن از قافله بورژوازی به استقبال "ملی گرایان" و "میهن دوستان"، که در واقع برخی جناحها و افراد همین رژیم و یا جریاناتی هستند که چشمشان به امپریالیسم دوخته شده است، شتافته اند. با این همه این "بت عیار" که در تغییر شکل و گفتار استاد زمانه است، براحتمی مستعد آنست که در شمایی تازه به عوامفریبی بپردازد و بار دیگر توده ها را به مسلخ ارتجاع بکشاند.

فرصت طلبان، بویژه در شرایطی که طبقه کارگر و اقشار محروم جامعه فاقد سازمان انقلابی خود هستند، می توانند دو باره نارضایی مردم را بسوی سازش با ارتجاع بکشانند و جنبش را از تکامل و توسعه در جهت دگرگونی بنیادی جامعه باز دارند. از اینرو، ضرورت انقلابی و سیاست اصولی در شرایط کنونی ایجاب می کند که نیروهای انقلابی کارگری قبل از هر چیز به سازماندهی نیروهای خود بپردازند و با حفظ استقلال سیاسی خود در مقابل تلاشهای بورژوازی و انشای سیاستهای ضد انقلابی آن، همه نیروها، جریانات و اقشار مردمی را حول یک برنامه جدی که در همه جوانب و اجزا خود بسوی سرنگونی رژیم و برچیدن بساط ننگین حاکمیت اسلامی، قانون اساسی و نظام مملکت داری آن نشانه رفته است، فرا بخوانند.

واقعیت اینست که فقدان سازمان انقلابی طبقه کارگر و بسیاری کمبدها و عقب ماندگی های سیاسی و تشکیلاتی و در نتیجه ضعف و پراکندگی نیروهای انقلابی در شرایط کنونی، کمونیستها را در مقابل مشکلات جدی قرار می دهد. با اینهمه، باید به این امر واقف بود که هنگامی که بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه را فرا می گیرد و بدینسان دوران تحولات انقلابی آغاز می شود، مبارزه طبقاتی نیز شدت می یابد و مسایل مربوط به انقلاب با سرعتی حیرت آور رو به تکامل می نهند. اساساً، رشد واقعی سازمانهای انقلابی تنها در دورانهای انقلابی امکانپذیر است. بنابراین نیروهای کارگری انقلابی می توانند و باید با بهره گیری از شرایط بحرانی کنونی، همراه با سازماندهی و بسیج کارگران و توده های زحمتکش، اهرمهای ضرور سازمانی و مبارزاتی را برای نبردی سخت و همه جانبه در راه سرنگون ساختن رژیم و دگرگونی بنیادی جامعه تدارک ببینند. تنها بدیل ممکن در مقابل رژیم اسلامی، نظام شورایی است که استخوان بندی آنرا کارگران، اقشار محروم دهقانان، روشنفکران انقلابی و افراد مترقی جامعه تشکیل می دهند. رژیم جمهوری اسلامی، سرتا پا و در همه ابعاد سیاسی، حقوقی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی ارتجاعی، ضد مردمی و فاسد است. هر سیاست و تدبیری در هر شکل و شمایی هم که عرضه شود، چنانچه در هم کوبیدن تمامیت این رژیم و برقراری نظامی مردمی و اجتماعی، دموکراتیک و انقلابی را هدف قرار ندهد نه مترقی است و نه قابل دفاع!

نوامبر ۹۵

دیدگاه

سوسیالیسم انقلابی

گاهنامه بحث و مطالعات مارکسیستی

شماره ۱

● در باره حزب پیشتاز انقلابی

م. رازی

● شوراها و حزب در
انقلاب پرولتری

لئون تروتسکی

● نقد برنامه

سوسیالیست های انقلابی

ج. رامین

● کمونیسم و سندیکالیسم

لئون تروتسکی

● حزب کارگران برزیل و
رفرمیسم

نبرد طبقاتی

Selected articles of this issue:

- * Parliamentary Election - Iran
- * On Socialist Democracy
- * Black Movement in USA
- * Religion and Revolution
by: Lenin
- * On Workers Tactics
- * General Strike in France
- * 35 Hours Work in Germany
- * Interview with Peter Taaff(2)
- * Defend Refugees in Turkey!

بهای اشتراک:

اروپا معادل ۱۰ پوند سابر نقاط ۳۰ دلار
حواله بستی یا نام IRS و به نشانی بانکی
IRS, Nat. West Bank, (60-17-04)

A/C 13612271

86 High Street, Potters Bar
Herts, EN6 5AA ENGLAND.

- صفحات این نشریه بر روی مبارزان
سوسیالیست جنبش کارگری باز است.
- تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولین»
منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.
- هیئت مسئولین خود را در اصلاح مقالات
رسیده آزاد می‌داند.

شماره تلفن و فکس

۱۷۱ ۲۴۹ ۳۷۷۳ (۴۴)

Tel & Fax: 0171 249 3773

Our address:

نشانی ما:

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

کارگر سوسیالیست

(دفترهای کارگری سوسیالیستی)

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران
زیر نظر: هیئت مسئولین

شماره ۳۱ - سال ششم - آذر ۱۳۷۴

اهداف عمومی ما

■ مبارزه در راستای سرنگونی رژیم
سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق
اعتصاب عمومی سیاسی و قیام
مسلحانه.

■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای
شهری و روستائی و تحقق خواست
کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و
توزیع. ایجاد و گسترش هسته‌های
کارگری سوسیالیستی و تقویت «اتحادیه
سوسیالیست‌های انقلابی ایران» برای
احیای حزب پیشتاز انقلابی ایران.
گسترش کمیته‌های مخفی عمل در
واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و
روستائی.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای
تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و
تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع
هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و
مرام. دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان
دمکراتیک متکی بر ارگان‌های
خود-سازماندهی زحمتکشان؛ و مبارزه
برای ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل
کارگری همراه با دمکراسی کارگری.

■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری
شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه
تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

■ تلاش در راستای احیای حزب پیشتاز
انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی
سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و
تشکیل جامعه سوسیالیستی.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر
در سطح جهانی.

کنفرانس کمیته اجرایی

«کمیته برای بین‌الملل

کارگری»

«کمیته برای بین‌الملل کارگری» (CWI) اخیراً
کنفرانس سالانه خود را تشکیل داد. در این
کنفرانس هیئت نمایندگی بخش‌های این
«کمیته» از کشورهای زیر شرکت داشتند:
بریتانیا، سوئد، فرانسه، بلژیک، ایتالیا،
اتریش، آفریقای جنوبی، یونان، پاکستان،
هندوستان، نیجریه، ایالات متحد آمریکا،
کانادا، شیلی و غیره. دو سازمان بین‌المللی،
«دبیرخانه متحده بین‌الملل چهارم» (USFI)
و «اتحادیه بین‌المللی تروتسکیستی» (ILT)،
نیز به عنوان ناظر دعوت شده بودند. در این
اجلاس نماینده «اتحادیه سوسیالیست‌های
انقلابی ایران» به عنوان یکی از همکاران
نزدیک CWI، نیز شرکت داشت.

بحث یک هفته‌ای کنفرانس عمدتاً در باره
وضعیت اقتصادی/سیاسی جهانی و شیوه
ساختن حزب بین‌المللی انقلابی و همچنین
تجارب مبارزاتی کشورهای مختلف جهان
متمرکز شده بود. نماینده «اتحادیه
سوسیالیست‌های انقلابی ایران» طی چندین
داخلت، ضمن توضیح وضعیت بحرانی
ایران و چشم‌انداز مبارزه طبقاتی، بر اهمیت
ساختن حزب‌های لنینیستی در کشورهای
جهان و احیاء بین‌الملل انقلابی متکی بر
تجربه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و
دستاوردهای چهارکنگره نخست بین‌الملل
سوم (کمیترن)، تأکید کرد.

در یکی از جلسات نماینده بین‌الملل چهارم،
تصمیم اخیر کنگره خود را مبنی بر کنار
گذاری «انقلاب جهانی» و اصل «سانترالیزم
دمکراتیک» در یک حزب بین‌المللی و
همچنین به تعویق انداختن ساختن
حزب‌های لنینیستی و بجای آن تقویت
احزاب توده‌ای همراه با گرایش‌های غیر
سوسیالیست انقلابی، را توضیح داد. این
یکی از بحث‌انگیزترین نکات کنفرانس بود
که با مخالفت شدید نماینده «اتحادیه
سوسیالیست‌های انقلابی ایران» و همچنین
نمایندگان CWI مواجه شد.

کنفرانس با تأکید بر ضرورت همکاری‌های
نزدیک ما بین سازمان‌های بین‌المللی
تروتسکیستی به کار خود خاتمه داد.